

دینا

نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران

سال چهارم
۴

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

www.iranarchive.com

وینا

در این شماره :

صفحه

- | | | |
|----|---|--|
| ۳ | • | حزب ما مسئله بهبود مناسبات بین دولت ایران و اتحاد جماهیر شوروی |
| ۳۱ | • | در باره "پاره ای از نظریات عمومی جبهه ملی ایران" |
| ۴۶ | • | در باره بانکهای خارجی در ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد |
| ۷۲ | • | راه رشد غیر سرمایه داری و دولت دموکراسی ملی |
| ۸۴ | • | در باره سرشت و سرنوشت انسان |

ارگان تشویک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران
هر سه ماه یکبار تحت نظرهیت تحریریه منتشر میشود.

دوره دوم

سال چهارم

شماره چهارم

زمستان سال ۱۳۴۲

حزب ما

و مسئله بهبود مناسبات بین

دولت ایران و اتحاد جماهیر شوروی

ایجاد مناسبات دوستانه و بسط روابط صمیمانه بین ایران و کشورهای سوسیالیستی بویژه دولت اتحاد جماهیر شوروی از جمله مسائل عدّه ایست که همواره مورد توجه و علاقه حزب توده ایران بود، در برنامه حزب ما و فعالیت وی در جریان ۲۲ سال اخیر مقام خاصی را احراز نموده است. مطبوعات و انتشارات عدیده حزب ما چه در دوران فعالیت علنی و چه در دوران که فشار ارتجاع داخلی و امپریالیسم سازمان مارابکار پنهانی را ندیده است، اظهارات و اقدامات نمایندگان حزب توده ایران در مجلسین چهاردهم، در مراجع دولتی و در مجامع بین المللی همه شاهد گویائی بر عقیده راسخ حزب ما در باره این مسئله است.

نظریه حزب توده ایران درباره ضرورت ایجاد بهترین و صادقانه ترین مناسبات دوستانه بین ایران و دولتهای سوسیالیستی بویژه دولت اتحاد جماهیر شوروی که همسایه دیوار بدیوار کشور ماست مبتنی بر تملیقات ذهنی نسبت بکشور معین یا منافع خصوصی نیست بلکه از ماهیت طبقاتی حزب ما، از خصلت انترناسیونالیستی و میهن پرستانه آن، که خود ناشی از ماهیت طبقاتی حزب ماست، سرچشمه میگردد.

انترناسیونالیسم پرولتری یا همبستگی بین المللی کارگری یکی از ارکان اساسی آموزش مارکسیسم لنینیسم است که حزب توده ایران و سایر احزاب طبقه کارگر سراسر جهان پیرو آنند. بهمین جهت در مقدمه برنامه حزب توده ایران این نکته بد رستی تصریح شده است: "حزب توده ایران حزب واحد طبقه کارگر دسراسر ایرانست. جهان بینی حزب آموزش مارکسیسم - لنینیسم است. حزب تسوده ایران پشتیبان جنبش کارگران کلیه جهانست و به پشتیبانی معنوی این جنبش تکیه میکند".

عدّه ای از مخالفان جنبش کارگری ادعا میکنند که گویا فکر همبستگی بین المللی کارگری صرفاً برای تأمین مقاصد سیاسی دولت اتحاد جماهیر شوروی بوجود آمده است و بنیاد عای آنان جز وسیله ای برای تابع ساختن نهضت کمونیستی و کارگری سیاست دولت اتحاد شوروی چیز دیگری نیست. این ادعا چه از نظر تاریخی و چه از لحاظ تئوریک مردود است.

فکر همبستگی بین المللی کارگری را کارل مارکس و فریدریش انگلس پایه گذاران سوسیالیسم علمی برای نخستین بار در "مانیفست حزب کمونیست" بیان نموده و به بهترین وجه در شعار معروف "کارگران همه کشورها متحد شوید" خلاصه کرده اند و سپس این فکر را اثرگذارانه ترین بسط یافته است.

مارکسیسم - لنینیسم می آموزد که پرولتاریای هرکشور علیه طبقات استثمارگر داخلی و بسط زحمتکشانشان کشور خود در راه استقرار صلح و سوسیالیسم مبارزه میکند ولی در عین حال چون کارگران و زحمتکشانشان کلیه کشورها را بوجود آورده است که در دوران معاصر خصلت امپریالیستی یافته

است دشمن طبقاتی مشترکی دارند و نیز منافع حیاتی مشترکی مبارزه آنها را بهم پیوند میدهد همبستگی، اتحاد و پشتیبانی متقابل کارگران و زحمتکشان همه ملتها و همه کشورهای برای پیروزی در مبارزه مشترک علیه امپریالیسم و برای استقرار سوسیالیسم ضرورت منطقی دارد.

تا انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر همبستگی بین المللی کارگری تنها بصورت هدردی و پشتیبانی بین المللی از مبارزات کارگران کشورهای دیگر نظا هر میگرد ولی پس از وقوع انقلاب اکثریت تشکیل حکومت شوروی دفاع از موجودیت این نخستین حکومت کارگری جهان و پشتیبانی کامل از پیروزیهای آن در برابر امپریالیسم و ارتجاع داخلی از یکطرف و پشتیبانی دولت اتحاد شوروی از جنبش کارگری کلیه کشورهای آزادی سوسیالیسم و مبارزه با کارگران ضروری همبستگی بین المللی کارگری گردید. در واقع استقرار حکومت کارگران و دهقانان در کشورهای معادله ششم کره زمین و پیروزیهای درخشان اقتصادی و اجتماعی آن نه تنها دلیل محسوس و قاطعی برای اثبات صحت نظریات انقلابی طبقه کارگر بدست داد بلکه خود بمنزله تکیه گاه نیرومندی برای پیشرفت خواستهای اقتصادی و سیاسی کارگران و زحمتکشان هر کشور گردید و درونمای مشخص امید بخشی برای تحقق آرزوهای پرولتاریای سراسر جهان بوجود آورد. بهمین جهت جنبش بین المللی کارگری از بدو تا سیمین دولت شوروی با تمام نیروی خود از موجودیت این دولت دفاع نمود و موفقیت های آنرا پیروزی خود شمرد و متقابلا از پشتیبانی زحمتکشان و دولت شوروی بهره مند گردید. پس از جنگ دوم جهانی هنگامیکه سیستم سوسیالیستی از چهار چوب یک کشور خارج شد و در یک سلسله از کشورهای اروپا و آسیا طبقه کارگر بنوعی خود قدرت حکومتی را بدست گرفت همبستگی بین المللی کارگری باز مضمون وسیعتری یافت. بدیهی است همبستگی بین المللی کارگری مربوط بهمیه کارگران و زحمتکشان، مربوط به جنبش کارگری در مجموع است و اختصاص بگروه مشخصی از طبقه کارگر یا حزب آن ندارد ولی حزب طبقه کارگر بشابه جزئی از این طبقه که پیشتر نهضت و آگاه ترین بخش طبقه کارگراست در این مورد وظیفه عمده را بر گردن دارد.

بهمین سبب است که همبستگی بین المللی کلیه احزاب مارکسیستی - لنینیستی مهمترین جزء همبستگی بین المللی کارگری است. در واقع بدو همبستگی احزاب طبقه کارگر که پیشتر از نهضت و همه دارای یک جهان بینی، یک عقیده و یک هدف اند نمیتوان همبستگی کارگران تمام کشورهای را که دارای افکار و معتقدات گوناگونند عملی ساخت.

همبستگی بین المللی احزاب مارکسیستی - لنینیستی را نباید با وابستگی اشتباه نمود و همچنانکه دشمنان نهضت کارگری در سراسر جهان تبلیغ میکنند چنین انگاشت که بدین طریق حزب طبقه کارگر استقلال سیاسی و قدرت تصمیم خود را از دست میدهد و در جریان اوضاع سیاسی و مبارزات اجتماعی کشور خود بعمال منفی تبدیل میشود.

چنانکه ذکر شد مبارزه طبقه کارگر تنها یک مبارزه داخلی علیه استثمارگران و مرتجعین - درون یک کشورت نیست. طبقه کارگر برای نیل به هدفهای سیاسی خود نمیتواند از مبارزه علیه امپریالیسم و دشمنان خارجی جنبش کارگری سرباز زند و در این راه کارگران و زحمتکشان سایر کشورهای مرحله اول احزاب طبقه کارگر متحدین طبیعی او محسوب میشوند. بهمین سبب مبارزه در راه سوسیالیسم در عین اینکه باید بطور مشخص در درون هر کشور با اسلوب و شرایط خاص منطبق با اوضاع داخلی و ملی انجام شود طبعا دارای جنبه بین المللی است و نمیتواند غیر از این باشد.

در جریان چند سال اخیر در برابر چشم ما واقعه ای در جهان گذشت و اکنون نیز میگذرد که درستی این نظرانه نهادهای مبارزه طبقه کارگر برای استقرار سوسیالیسم با ثبات میرساند بلکه نشان

دهنده است که حتی در شرایط کنونی هیچ نهضت آزادی بخش ملی نمیتواند به تنهایی و بسد و ن پشتیبانی و کمک مادی و معنوی جنبش بین المللی کارگری به پیروزی برسد.

چه کسی میتواند ادعا کند که مثلا کوهای انقلابی بدون پشتیبانی و کمک اتحاد شوروی و سایر نظر از همبستگی بین المللی کشورهای سوسیالیستی و جنبش جهانی کارگری نمیتوانست در مجاورت امپریالیسم نیرومند و خونخواری چون امریکا بوجود بیاید خود ادامه دهد و از پیروزیهای خویش دفاع نماید؟

کسی نمیتواند مدعی شود که بدون پشتیبانی مادی و معنوی دولت اتحاد شوروی و سایر کشورهای ارد و گاه سوسیالیستی و دفاع بی قید و شرط جنبش کارگری بین المللی رزمندگان د لیبیرال جزایر در مبارزه قهرمانانه خود علیه امپریالیسم فرانسه کامیاب میشدند؟

چگونه ممکن است موفقیت دولت کوچک قبرس را در برابر امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی بدولت متجاوز ترکیه بدون توجه به پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی، بدون در نظر گرفتن نقش ارد و گاه سوسیالیستی و جنبش کارگری بین المللی توجیه نمود؟

چه کسی میتواند نقش قاطع دولت اتحاد جماهیر شوروی و جنبش بین المللی کارگری را در شکست متجاوزین امپریالیست بصر در واقعه ترعه سوئز نادیده بگیرد؟ اینها واقعیات انکارناپذیر است.

احزاب طبقه کارگر همه این کشورها و حتی احزاب غیر کارگری آنها بموقع خود خواستسازر پشتیبانی و کمک دولت اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی بوده هستند. مراتب سیاسی گذاری آنها از اتحاد شوروی و جنبش بین المللی کارگری در مطبوعات، نطق ها و اظهارات نمایندگان آنها منعکس است.

ولی هیچکدام از این اقدامات نمیتواند بمعنای آن باشد که گویا این احزاب استقلال سیاسی و قدرت تصمیم خود را از دست داده و بصورت وابسته یا تابع حزب یاد دولت دیگری درآمده اند. اینها مظاهر همبستگی بین المللی است نه علائم وابستگی و تابعیت.

بهمین سبب است که در اعلامیه جلسه مشاوره احزاب کمونیستی و کارگری که در نوامبر ۱۹۶۰ در مسکو تشکیل گردید بدین رستی تصریح شده است: «تمام احزاب مارکسیستی - لنینیستی در ای استقلال و حقوق مساوی میباشند - سیاست خود را بر پایه شرایط کنکرت کشورهای خود و با راهنما قرار دادن اصول مارکسیسم - لنینیسم تنظیم مینمایند و بطور متقابل از یکدیگر پشتیبانی میکنند. موفقیت امر طبقه کارگر در هر کشور، همبستگی بین المللی تمام احزاب مارکسیستی - لنینیستی را ایجاد میکند. هر حزب در برابر طبقه کارگر و زحمتکشان کشور خود، در برابر تمام جنبش کارگری و کمونیستی جهانی مسئولیت دارد. ... احزاب کمونیستی و کارگری یکدل و متفق اعلام میدارند که حزب کمونیست اتحاد شوروی بشابه محرب ترین و آیدیده ترین گردان جنبش کمونیستی بین المللی، پیشقراول مورد قبول جنبش کمونیستی جهانی بوده و از این پس نیز خواهد بود. ... نمونه حزب کمونیست اتحاد شوروی و همبستگی برادرانه آن بتمام احزاب کمونیست در مبارزه آنها بخاطر صلح و سوسیالیسم الهام میبخشد و مبنی انطباق اصول انقلابی انترناسیونالیسم پرولتری در عمل است.»

نیل سوسیالیسم در هر کشور راهی مخصوص بخود دارد و پیروزی انقلاب وابسته به شرایط

مشخص تاریخی، تناسب مشخص نیروهای طبقاتی در داخل کشور، به شکل وضع طبقه کارگر

پیشاهنگش و همچنین مربوط به تناسب نیروها در مقیاس بین المللی است.

محاسبه شرایط مشخص تاریخی و اجتماعی ، تناسب نیروها در داخل کشور و رخنه بین - المللی ، تشخیص در نماها و بهترین راه انقلاب با توجه باین شرایط و اتخاذ تدابیر تاکتیکی و سازمانی مشخص برای نیل بان اوز و وظائف خاص طبقه کارگر هر کشور است که بمثابة پیش آهنگ آگاه مبارزات انقلابی کارگران عمل میکند .

انکار این وظیفه مستلزم نفی این اصل مسلم مارکسیسم - لنینیسم میشود که انقلاب در درون هر کشور وظیفه خاص توده های زحمتکش مردم همان کشور است و موجب میشود که نه تنها حزب طبقه کارگر بان نظارت و انقلاب از خارج از فعالیت انقلابی برکنار بماند بلکه رابطه اش با توده های مردم کشور گسیخته و بصورت سکت محدود و منفردی در آید .

این وظیفه در اعلامیه جلسه مشاوه احزاب کمونیستی و کارگری ۱۹۶۰ بشکل زیرین بیان شده است : « احزاب کمونیستی در نماها و وظایف انقلاب را موافق شرایط مشخص تاریخی و اجتماعی کشورهای خود محاسبه وضع بین المللی معین میکنند برای آنکه در همین شرایط کنونی برای دفاع از منافع طبقه کارگر توده های مردم ، برای بهبود شرایط زندگی آنها و بسط حقوق دموکراتیک و آزاد بنهای خلق همه گونه مساعی را بکار برند بجز آنکه فد ا کارانه ای دست میزنند و این امر بیهوده پیروزی سوسیالیسم معوق نمیشوند .

طبقه کارگر و پیشاهنگ انقلابی با درک اینکه سنگینی عمده مبارزه برای رهائی خلق خویش از یوغ سرمایه بر شانه های وی قرار دارد ، علیه سیادت استعماران و بهره کشان در کلیه شئون حیثیات سیاسی و اقتصادی و اید ثولوتیک هر کشوری با انرژی روز افزونی دست بتعرض خواهد زد . در جریان این نبرد آمادگی توده ها عملی میشود و شرایط برای رزمهای قطعی بمنظور سرنگون ساختن سرمایه داری و پیروزی انقلاب سوسیالیستی پدید میاید انتخاب این یا آن نظام اجتماعی حق انفکاک ناپذیر خلق هر کشور است - انقلاب سوسیالیستی از خارج وارد نمیشود و نمیتواند از خارج تحمیل شود . این انقلاب نتیجه

تکامل درونی هر کشور و جدت فوق العاده تضاد های اجتماعی داخل این کشور است . احزاب کمونیستی

بهدایت آموزش مارکسیستی - لنینیستی پیوسته مخالف صد و انقلاب بوده اند و در عین حال بطسور قاطع علیه شیوه امپریالیستی صد و ر ضد انقلاب مبارزه میکنند . آنها وظیفه انترناسیونالیستی خود میسرند که خلقهای همه کشورها را با اتحاد و بسیج کلیه قوای داخلی خویش دعوت کنند و نیز دعوت کنند کسه خلقها با «تکا» بقدرت جهانی سیستم سوسیالیستی مداخله امپریالیستی در امر مردم هر کشوری را که بانقلاب برخاسته طرد کنند .»

رهنمون حزب توده ایران در برخوردش بمسائل داخلی و بین المللی ، در رابطه اش با سایر احزاب برادر و از جمله با حزب کمونیست اتحاد شوروی ، در پشتیبانی وی از جنبش بین المللی کارگری ، از دولت اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای ارد و گاه سوسیالیستی جز این اصول که وابسته بماهیت طبقاتی و جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی حزب ماست چیزی دیگری نیست و نمیتواند هم باشد . نیکیتا خروشچف در گزارشی که در باره جلسه مشاوه مسکو (۱۹۶۰) به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تقدیم نمود در باره رابطه احزاب برادر را یکدیگر چنین اظهار داشت :

" در مورد اصول روابط متقابل بین احزاب برادر حزب کمونیست اتحاد شوروی نظریه خویش را با روشنی کامل در کنفره ۲۱ اظهار داشت . ما از تریبون کنفره ۲۱ بهمه جهان اعلام داشتیم

که در جنبش کمونیستی و همچنین در اردوی سوسیالیستی تساوی کامل و همبستگی بین احزاب کمونیستی و کارگری و بین کشورهای سوسیالیستی برقرار بوده و هست . این واقعیت است که حزب کمونیست اتحاد شوروی با سایر احزاب رارهبری نمیکند . در جنبش کمونیستی احزاب "زبردست" و احزاب "زبردست" وجود ندارند . همه احزاب کمونیستی متساوی الحقوق و مستقل هستند ، همه آنها در سر نوشت جنبش کمونیستی و کارگری در برابر طبقه کارگر و زحمتکشان کشور خویش ، در برابر همه جنبش بین المللی کارگری و کمونیستی مسئولند . نقش اتحاد شوروی در آن نیست که سایر کشورهای سوسیالیستی رارهبری کند بلکه در آنست که او برای نخستین بار راه بسوی سوسیالیسم را ساخته است ، نیرومندترین کشور در سیستم جهانی سوسیالیستی است ، تجربه بزرگ مثبتی در مبارزه برای ساختن سوسیالیسم بدست آورده و نخستین کشوری است که وارد دوران ساختمان پد آمده کمونیسم میشود

در زمان حاضر وقتی که گروه بزرگی از کشورهای سوسیالیستی وجود دارد و در برابر هر یک از آنها وظایف خاصی مطرح است ، وقتی که ۸۷ حزب کمونیستی و کارگری موجود است و هر یک از آنها سانیز و وظایف خاص خود را دارند ممکن نیست که رهبری کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیستی از مرکز واحدی انجام گیرد . این کار نه ممکن است و نه لازم . در احزاب کمونیستی ، کادریهای مارکسیستی - لنینیستی آبدیده ای پرورش یافته اند که میتوانند احزاب خود و کشورهای خود رارهبری کنند .»

امپریالیستها و ارتجاع ایران در کوشش مستمر خود بمنظور کاستن نفوذی که حزب توده ایران بحق در میان توده های وسیع مردم ایران کسب نموده است و برای بی اعتبار ساختن سازمان مسادر افکار عمومی ، این سیاست حزب مارا برخلاف میهن پرستی جلوه داده و چنین وانمود میکنند که گویا حزب توده ایران دست نشاند ه یا تابع دولت شوروی و مجری سیاست این دولت است . افسانه عدم استقلال حزب توده ایران تاریکی ندارد و سازمان ما از بدو پیدایش خود با چنین تبلیغاتی از جانب دشمنان مردم مواجه بوده است . شاه در کتاب خاطرات خود و در نطقها و مصاحبه های متعدد خویش بکرات از این اتهام علیه حزب ما استفاده کرده است .

نفوذ بیمانند حزب مادر میان توده های زحمتکش ایران و رسوخ عمیق برنامه انقلابی و شعارهای عملی آن در راه تأمین استقلال ، آزادی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشور ما خود جواب دند ان شکستی باینگونه پایه سرائی های ارتجاع ایران و عمال امپریالیسم است . همین واقعیت که امروز پس از ۲۲ سال شاه و طبقات حاکمه ایران علی رغم سرکوب و حشمانه حزب ما و کشتار دسته جمعی عدوهای از بهترین مبارزان حزب توده ایران قسمتی از پروگرام و شعارهای ما وحتی اصطلاحات سیاسی و اجتماعی را که صرفا مخلوق ابتکار حزب ماست برای استفاده عوام فریبانه و تبلیغات خود بکار میبرند بهترین گسواه نفوذ عمیق حزب ما و استقبال توده های وسیع مردم از برنامه و شعارهای انقلابی حزب توده ایران و دلیل بارزی بر عدم تا همی این تبلیغات دشمنان خلق در میان مردم ایرانست .

حساب ما و مردم ایران با امپریالیسم و ارتجاع دست نشاند ه داخلی روشن است . مبارزه ما با شاه و طبقات حاکمه کنونی ایران مبارزه ایست علیه دشمنان خلق ، مبارزه ایست آشتی ناپذیر . پاسخ ما باین تبلیغات خصمانه نه برای متقاعد کردن آنها بلکه صرفا بمنظور روشن کردن و بر حذر داشتن افکار عمومی مردم ایرانست .

ولی متا مغانه باید اعتراف نمود که این تبلیغات تا حدودی در میان برخی از روشن فکران و قشری از نیروهای ملی موثر افتاده و اینان خواه عدل و خواه نا آگاهانه راه حمله و ایراد تهمت و افترا بحزب توده ایران را بر راه اتحاد بین کلیه نیروهای ملی و دموکراتیک برای مبارزه مشترک علیه رژیم کودتا

وامپریالیسم ترجیح داده اند. اینان که بالقوه در عداد نیروهای انقلابی جامعه ما هستند و بهمین جهت نباید آنان را بابت خلق اشتباه نمود چندی است بویژه پس از بهبودی که در مناسبات بین دولت ایران و دولت اتحاد شوروی بوقوع پیوسته است دست بیک سلسله تبلیغات داشته در علیه حزب مازده و عیناهمان سلاحهای کهنه ارتجاع و افسانه قدیمی عدم استقلال ادعائی حزب توده ایران را مورد استفاده تبلیغاتی خود قرار داده و بروی سازمان ماکه تمام کوشش خود را مصروف به تجمع و اتحاد کلیه نیروهای میهن پرست و آزاد بخواه ایران نموده است تیغ کشیده اند.

اینان انترناسیونالیسم حزب مارخانفمی میهن پرستی جلوه میدهند و پیوستگی عمیق این دو مفهوم یعنی انترناسیونالیسم و میهن پرستی کارگری را درک نمیکنند.

درست است که حزب مابعدتضامی مابنی عقیده ای و پایه های جهان بینی خود بکشورهای سوسیالیستی و در مرحله اول به اتحاد شوروی نخستین و نیرومندترین کشور سوسیالیستی جهان بادیده احترام و تحسین مینزد، از پیروزیها و پیشرفتهای آنها خرسند میشود و از عدم موفقیت یادشواریهایی که در جنبش جهانی کارگری بوجود میاید ملول و متاثر نمیکرد ولی این علاقه حزب مابکشورهای سوسیالیستی نه تنها معارض میهن پرستی عمیق حزب مانیست بلکه بعکس موید آنست.

در واقع قطع نظر از این مسئله بدیهی که دارندگان یک عقیده و یک جهان بینی طبیعا متحدین و پشتیبانان یکدیگرند، اصولا همچنانکه هر مبارزه جدی، منطقا مسئله تشخیص دشمنان نهضت و تحلیل وضع آنها را پیش میآورد تا گزیر مبارزه کنندگان را واداره احصاء و دستان و متحدین خود میکند.

اگر درست است که امپریالیسم و بطور مشخص امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی دشمن سرسخت استقلال و آزادی میهن ما هستند تا گزیر کشورهای سوسیالیستی و ریشاپیش آنها کشور اتحاد شوروی که خصم اشتی ناپذیر امپریالیسم هستند و با تمام نیرو علیه آن مبارزه میکنند در قیاس بین المللی متحدین طبیعی مبارزین راه استقلال و آزادی کشور ما محسوب میشوند.

بنابراین واضح است که نه تنها اتکا باین نیرو و پشتیبانی از آن در برابر امپریالیسم و معالشی معارض میهن پرستی نیست بلکه بعکس یکی از عوامل واقعی پیروزی برای امپریالیسم در راه نجات کشور از یوغ استعمار و عمال داخلی آنست.

بهمین جهت است که در مقدمه برنامه حزب توده ایران صریحا گفته شده است: « در دوران ماسه نبرد بزرگ که ناشی از تضاد های جامعه کنونی بشری است جریان دارد: نبرد بین نیرو های صلح طلب و نیروهای جنگ طلب، نبرد بین ملت های مستعمره و وابسته با نیروهای استعماری در راه نیل با استقلال و حاکمیت ملی، نبرد بین نیروهای دموکراسی و سوسیالیسم از طرفی و ارتجاع و سرمایه داری از طرف دیگر. در این سه نبرد دشمن مشترک امپریالیسم است و بهمین سبب نبرد خلقها در راه صلح، استقلال و حاکمیت ملی، دموکراسی و سوسیالیسم عمیقاً بهم پیوند یافته بیک مبارزه عظیم جهانی علیه امپریالیسم مبدل میگردد. وجود اردوگاه و گاه نیرومند سوسیالیسم که اتحاد جماهیر شوروی برآمده آن قرار دارد با پیشرفتهای عظیم اقتصادی، سیاسی و علمی آن، توسعه جنبش نیروهای صلح طلب و آزاد بخواه در همه کشورهای جهان، نهضت استقلال طلبانه خلقهای کشورهای مستعمره و وابسته و همچنین کشمکش بین دولت های امپریالیستی بر سر تصرف بازار، عرصه سرمایه گذاری و منابع مواد خام مهمترین عوامل ضعف روز افزون امپریالیسم و شکست سیاست استعماری و ماجراجویانه وی بشمار میآید. نتیجه این نبرد عظیم عصر مابعد است از زوال امپریالیسم و پیروزی دموکراسی و سوسیالیسم و صلح و تلاش کامل دستگاه استعمار و موفقیت خلقها برای حصول استقلال سیاسی و اقتصادی. بهمین

سبب برای خلقهای امپراتورن امکانات واقعی رهائی کامل از قید اسارت استعمار و حصول آزادی و ترقی موجود است. این بسته بخود آنهاست که با مبارزه پیگیر و جسورانه از این امکانات حداکثر استفاده را بکنند و روز رهائی خویش را نزدیکتر سازند.

حوادث ده ساله اخیر جهان و موفقیت های بزرگی که نصیب نهضت های استقلال طلبانه و آزاد بخواهانه کشورهای مستعمره و وابسته گردیده است بهترین شاهد گویا برای اثبات این واقعیت است. این افتخار حزب ماست که با اتکا بجهان بینی علمی خود این آرایش نیروها در مبارزه مردم ایران برای استقلال و آزادی کشور ما از دست و پا بستن خود بدست درک نموده و استراتژی و تاکتیک مبارزه انقلابی را بر آن اساس قرار داده است. بسیاری از مسائل مهمی که در جریان ۲۲ سال گذشته حزب ما در جامعه ایران مطرح کرده است مانند راه مبارزه قاطع علیه امپریالیسم - تناسب نیروهای داخلی، حل صحیح مسئله ارضی، اتخاذ روش بیطرفانه در سیاست خارجی، طرق نیل به استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و غیره امروز با نتایج مختلفه حتی با اصطلاحات مشخصی که آفریده حزب ماست در برنامه های سایر احزاب ملی وارد شود و صحت قضاوت و رسوخ نظریات حزب ما در قشرهای مختلفه ترقیخواه جامعه ایران نشان میدهد.

مبارزه در راه استقلال سیاسی و اقتصادی ایران، مبارزه در راه آزادی کشور از قید امپریالیسم و ارتجاع همواره در سرحوچه برنامه حزب توده ایران قرار داشته و قریب ربع قرن مبارزه پیگیر و قهرمانانه حزب ما و جانهای عزیز بشماری که در این راه داده است مهمترین وثیقه میهن پرستی حزب ما در برابر مردم ایرانست.

در گزارشی که به پنجمین پنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران تقدیم شده و در اسفند ماه ۱۳۳۶ بتصویب همان پنوم رسیده بدستی تصریح شده است که:

« سیاست استقلال جویانه و میهن پرستانه حزب ما برخلاف آنچه دشمنان استقلال کشور ما ادعا میکنند نه اتفاقی است و نه پستی بر تظاهر مردم فریبی. سیاست میهن پرستانه حزب ما از اصول حزب طبقه کارگر و مابنی عقیده ای و بنیان طبقاتی آن سرچشمه میگردد.

اصول مسلم حزب ما چنین حکم میکند که آزادی طبقه کارگروسا بر طبقات زحمتکش ایران از قید ستم و استثمار بدون رهائی از یوغ استعمار و کارگران خارجی و تامین استقلال و حاکمیت ملی امکان پذیر نیست. تا هنگامیکه استعمارگران امریکائی و انگلیسی منابع ثروت ما را بتاراج میرزند و بر ششون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور ما حکومت میکنند نه تنها کارگران بدفقانان ایران امکان رهائی از قید ستمگران خارجی و داخلی ندارند بلکه راه رشد و پیشرفت در مقابل پیشه مران، روشنفکران، کبیسه و بهر ژوازی ملی نیز مسدود است.

لنین بزرگ که برنامه کلیه احزاب طبقه کارگر جهان بر مبنای تعالیمش قرار دارد اینگونه علاقه مندی طبقه کارگر را ب سرنوشته میهن خود موگدا نذکرده و چنین تصریح نموده است: « میهن که عبارت از محیط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی معینی است نیرومندترین عامل در مبارزه طبقه کارگر بشمار میآید و سپس اضافه میکند: « پرولتاریا نمیتواند نسبت بشرايط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه خود و بالتبع نتیجه نسبت ب سرنوشته کشور خویش بی اعتبار باشد.

اخیرا برخی از سازمانهای ملی مقیم اروپا برای گریز از این استدلال که جنبش استقلال طلبانه و آزاد بخواهانه کشور ما در پیکار علیه امپریالیسم و ارتجاع بحکم منطق و بنا بضرورت تاریخی غیر قابل انکار نمیتواند از پشتیبانی و کمک نهضت جهانی کارگری و نیروی کشورهای سوسیالیستی بی نیاز باشد

کوشید ه اند نظریه ای را که خود از ایداعات تهریسین های امپریالیستی است با جلای تازه ای عنوان کنند تا بدین طریق بگمان خود بیک تیرد و نشان زده باشند . از طرفی برای خود مصونیتی در برابر اتهامات د ستگاههای د ولتی ایران (که هر مخالف رژیم را متهم بتوده ای و عامل شوری میکنند) ایجاد کنند و از سوی د یرگزوم اتحاد سائیر نیروهای ملی با حزب توده ایران را که خواست عموم مردم و ضرورت اجتناب ناپذیری برای پیروزی جنبش نجات بخش ملی ایران است نفی نمایند .

اینان کشورهای جهان را دست و قطع نظر از ماهیت طبقاتی حکومت رژیم اقتصادی وسیاسی آنها بد و گروه غنی و فقیر ، صنعتی و عقب نگه داشته شده ، " کشورهای سیر و کشورهای گرسنه " (۱) ، " گروه جوامعی که در آن مصرف فردی و اجتماعی بحد کافی رسیده و گروهی که در این حالت نیستند " (۲) تقسیم میکنند و بر این اساس آمریکا ، انگلستان ، فرانسه ، آلمان غربی و سایر کشورهای سرمایه داری امپریالیستی را با اتحاد جماهیر شوری و د یر کشورهای سوسیالیستی بیک چوب میرانند و با تقسیم بندی های د یرگی از این قبیل چه در مقیاس جهانی و چه در ایران میکوشند تا خود را از بحث درباره مسائل اساسی مربوط با انتخاب راه رشد آیند ه کشور ما (سرمایه داری یا سوسیالیسم) ، تشخیص د ولت های استعمارگر و کشورهای ضد امپریالیست ، مسئله اساسی آرایش نیروها و شناخت دست و دشمن در مرحله کنونی انقلاب ایران ، تشخیص طبقات در جامعه ایران و مواضع هر یک از آنها نسبت به مبارزه انقلابی مردم ایران و بالنتیجه تعیین نیروهای محرکه انقلاب و احصا قوای ضد انقلاب یکباره آسوده نقل (۳) بدیهبی است کشورهای کنونی جهان را میتوان از جهات مختلفه از قبیل صنعتی یا غیر صنعتی ، پر جمعیت یا کم جمعیت ، پد رآمد یا کم عایدی ، و حتی موشک دار یا بی موشک ، سفید پوست و زرد پوست و سیاه پوست و امثال آن تقسیم بندی نمود ولی هیچکدام از این نوع تقسیم بندی هان نمیتواند معرف ماهیت حکومت رژیم اقتصادی باشد که در این کشورها وجود دارند . مثلاً کشورهای چکوسلواکی یا المان د مورا تیک هر د و قبل از استقرار رژیم سوسیالیستی صنعتی بوده اند ، امروز نیز در اد کشورهای مهم صنعتی محسوب میشوند . آیا بنابراین د لیل میتوان گفت که در این د و کشور هیچ تغییری در وضع حکومت رژیم د ولت پس از جنگ جهانی دوم وجود نیامده و کماکان بهمان حال مانده اند ؟ آیا میتوان از اشتراك رنگ پوست بد ن ژاپنها و چینی ها یا پر جمعیت بودن این د و کشور باین نتیجه رسید که رژیم اقتصادی و سیاسی آنها یکی است یا میتوان طبق این ضابطه بتفاوت رژیم اجتماعی و اقتصادی آنها پی برد ؟ آیا مثلا میتوان ادعا کرد که چون سرانه درآمد ملی مردم ایتالیا از سوئیس کمتر است رژیم اقتصادی و سیاسی این د و کشور متفاوت است ؟

غیر علمی بودن و ناصحیح بودن این قبیل تقسیم بندیها بقدری واضح است که محتاج با قامه د لیل پرهان د یرگی نیست .

مدتهاست که ایدئولوگهای بورژوازی میکوشند تا ضابطه های د یرگی را جانشین تحلیل علمی مارکسیسم درباره سرشت طبقاتی حکومتها و رژیم سیاسی و اجتماعی کنند تا بدین طریق نظرهارا از تفاوت بین استثمارگران و استثمار شوندهگان ، اختلاف بین کشورهای امپریالیستی و کشورهای مستعمره و وابسته بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای سرمایه داری ، تفاوت بین رژیم سوسیالیستی که مالکیت خصوصی (۱) مراجعه شود به مقاله روزنامه ایران آزاد ارگان سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا ، شماره ۴ ، سال دوم ، نرویز ۱۳۴۲ تحت عنوان " قرارداد مسکو " .

(۲) گزارش دومین کنفره سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا صفحه ۶۲

(۳) بهمان گزارش صفحات ۵۸ تا ۶۶ مراجعه شود .

وسایل تولید را برانداخته و بهره کشی انسان از انسان د یرگرا ملغی ساخته بار رژیم سرمایه داری که مبتنی بر مالکیت خصوصی و وسائل تولید و استثمار انسانهاست ، منصرف ساخته ، سازش طبقاتی را جانشین مبارزه طبقاتی نمایند . شوریهای نشو والتوسیان (۱) که بطور عمده جمعیت راملاک تشخیص وضع کشورها و محرك اساسی ترقی جامعه تلقی میکنند و همچنین نظریات اقتصاد دانان یا جامعه شناسانی مانند هانس سینگر (۲) ، سیمون کوزنتس (۳) ، و بویژه روستو (۴) جامعه شناس و اقتصاد دان امریکائی (مشاور مخصوص چان کندی رئیس جمهور متوفی امریکا) مبتنی بر تقسیم بندی کشورهای بر حسب درجه تکامل صنعت و میزان درآمد ملی (جامعه صنعتی) که امروز بنحو وسیعی درباره آن در امریکا و اروپا و حتی ایران نیز تبلیغ میشود و اسناد و گزارشهای شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد نیز تا حد زیادی از آن متأثر گردیده است بهترین نمونه این قبیل کوششها از طرف سرمایه داری امپریالیستی است . مثلاً سفانه مقاله کنونی ما به مطلب د یرگی اختصاص داده شده و تا کنون باید بحث درباره این قبیل شوریها را که مبنای تحلیل سیاسی کنفره سازمانهای جبهه ملی در اروپا قرار گرفته است بمقاله د یرگی محول نمود و گذشت .

در این مسئله که از شهریروما سال ۱۳۴۱ ببعدهد رمناسبات بین ایران و اتحاد شوروی تغییریاتی در جهت بهبود حاصل شده است تردیدی نیست . یاد داشت ۲۴ شهریروما ۱۳۴۱ د ولت ایران بد ولت شوروی و تعهد وی یعنی برخورداری از واگذاری پایگاه موشک از هر نوع بهر کشور خارجی و اظهارات عباس آرام وزیر خارجه د اثر بر اینکه د ولت ایران هیچگاه اجازه نخواهد داد که کشور ایران وسیله تجاوز علیه اتحاد شوروی گردد و یاد داشت جوابیه د ولت شوروی متضمن خرسندی از تصمیمی که د ولت ایران در این مورد گرفته است به بحرانی که در روابط ایران و شوروی از آذرماه ۱۳۳۷ در تعقیب امضا قرارداد نظامی د و جانبه باد ولت امریکا و قطع مذاکرات بین د ولت شوروی و ایران بوجود آمده بود خاتمه داد .

بطور قطع میتوان ادعا کرد که از بدو تا سیمین د ولت اتحاد شوروی مناسبات ایران و همسایه بزرگ شمالی ما هیچگاه بد رجه شدت و وخامت سالهای بین آذرماه ۱۳۳۷ و شهریروما ماه ۱۳۴۱ نرسیده بود .

موضوع مقاله حاضر بحث درباره علل و موجبات این بحران و تحلیل تاریخ مناسبات بین اتحاد شوروی و ایران نیست . مجله دنیا و روزنامه مردم و سایر مطبوعات حزبی ما مقررآ در این بساره نوشته و آنچه لازم بتوضیح بود روشن ساخته اند (۵) .

ولی تکرار این واقعیت برای نشان دادن حد و د و تغییر بهبود روابط کنونی بد رجه پیشرفت آن مفید است . در واقع مرحله جدیدی که در مناسبات بین د و د ولت پس از شهریروما ۱۳۴۱ بوجود آمده است مضمون د یرگی جز رجعت بوضع موجود قبل از بحران وادی ساختن روابط بر اساس توافقیهای قبلی ندارد . رفع اختلافات سرحدی ، توافق بر سر استفاده از آبهای مرزی ، طرح پروژه های عمرانی و پیشنهاد هرگونه کمک فنی بمنظور اجرا این پروژه ها وادی ساختن روابط بازرگانی همسه مسائلی است که قبل از وقوع بحران سالهای ۱۳۳۷-۱۳۴۱ و حتی قسمتی از آن در زمان حکومت آقای

(۱) Hans Singer (۲) Neo Malthusianisme

(۳) W.W. Rostow (۴) Simon Kuznetz

(۵) رجوع شود به مجله دینا شماره ۲ د و د دوم اردی بهشت ماه ۱۳۳۹ مقاله روستو سخنور (درباره مناسبات ایران و شوروی و علل واقعی بحران آن) .

د کتومصدق عنوان شده بود و در مرحله کنونی قرار است تعقیب و بموقع اجرا در آید .
 بدیهی است دولت اتحاد جماهیر شوروی بر اساس سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز که
 مبنای سیاست خارجی آن دولت را تشکیل میدهد هیچگونه محدودیتی برای بسط روابط بین خرسود و
 د ولتهائی که خواستار دوستی نزدیک و صمیمانه باوی هستند قائل نیست و قطعاً با زهم کوششهای پیشروی
 در راه بهبود مناسبات بین خود و دولت ایران خواهد نمود ولی ماهیت ضد ملی و ضد موکراتیک حکومت
 شاه و تعدداتی که رژیم کنونی در قبال امپریالیسم امریکا و انگلستان نموده است بزرگترین مانع در بهبود
 واقعی مناسبات بین دولتین است و به همین جهت در شرایط کنونی جز فشار افکار عمومی مردم ایران و
 تغییر تناسب نیروها در صحنه بین المللی هیچ عامل دیگری نمیتواند راه را برای توسعه مناسبات دوستانه
 بین دو دولت بگشاید . توجه باین نکات بویژه از این جهت لازمست که در این اوآخردر مطبوعات برخی
 از سازمانهای ملی از جمله در نشریات سازمانهای جبهه ملی در اروپا و جامعه سوسیالیستهای ایرانسی
 مقالاتی در باره مناسبات ایران و شوروی نشر مییابد که حاکی از ارزیابیهای نادرست نسبت به ماهیت مسئله
 و همچنین در مورد مضمون ، حدود و نتایج مناسبات کنونی است .

مادری جوابگوئی به افتراها و دشنامهای که در ماهنامه سوسیالیسم ارگان جامعه
 سوسیالیستهای ایرانی در اروپا (۱) و برخی از نشریات دیگر حزب ما وارد شده است نیستیم زیرا بنظر ما
 جایی که مطالب منطقی و صحیح وجود دارد احتیاجی بدشنام و تائید نیست بویژه آنکه پیروان این
 سازمانها را علی رغم مخالفتی که با ما میکنند در عداد دوستان خلق و جنبش انقلابی مردم ایران تلقی میکنیم
 و به همین سبب میل داریم این برآشفستگیها را حاصل برصمیمیت با اشتها کنیم .
 بنابراین اگر از لحن و شیوه ای که برای بیان مطالب در این نوشته ها اتخاذ شده است
 صرف نظر شود آنچه میماند میتوان بقرار زیرین خلاصه نمود :

- ۱- چون در ایران رژیم ضد ملی و دشت نشاندۀ استعمار بر سر کار است بهبود مناسبات بین
 اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دولت کنونی ایران بضرر نهضت انقلابی مردم ایران و بسود
 اقداماتی است که شاه و هیئت حاکمه بمنظور تثبیت رژیم بعمل میآورند .
- ۲- بهبود روابط ایران و شوروی معلول " توافق و سازش" است که در صحنه بین المللی
 بین دولت بزرگ صنعتی جهان یعنی اتحاد شوروی و امریکا بعمل آمده است (۲) .
- ۳- حزب توده ایران که تا دیروز از مخالفت دولت شوروی با رژیم شاه جانبداری میکرد امروز
 " با اشاره جهودت مسکو" از بهبود مناسبات بین دو دولت ابراز خرسندی میکند و آنرا تهنیت میگوید .
- ۴- چون " رهبری حزب توده ایران رسالتی برای خود جز تابعیت محض از سیاست جهانی
 شوروی نمیشناسد تشکیل جبهه واحد ضد استعمار با چنین کسانی نه امکان پذیر است و نه صحیح زیرا
 بنفع ملت ایران نمیتواند بود " (۳) .

پسرای روشن ساختن این مسائل بدواً از این حکم بدیهی که " انقلاب در هر کشور
 (۱) ماهنامه سوسیالیسم ارگان جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا ، شماره ۲ ، بهمن ماه ۱۳۴۲ ، مقاله
 " جبهه واحد ضد استعمار و زند و باد و ستی ایران و شوروی " .
 (۲) روزنامه ایران آزاد ارگان سازمانهای جبهه ملی در اروپا ، شماره ۱۳۴۳ تحت عنوان (قرارداد
 مسکو) - قطعنامه دومین کنگره سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا ، بند مربوط با مرین المللی .
 گزارش دومین کنگره سازمانهای جبهه ملی در اروپا صفحه ۴۴
 (۳) ماهنامه سوسیالیسم ، مقاله " جبهه واحد ضد استعمار و زند و باد و ستی ایران و شوروی " .

منحصراً حق وظیفه مردم خود آن کشور است و صد هر آن از خارج نه امکان پذیر است و نه صحیح " آغاز
 میکنیم . گمان نمیرود کسی با این اصل بدیهی مخالف باشد زیرا واقع قبولند داشتن این حکم بمنزله
 نفی نقش مردم هر کشور در تعیین سرنوشت خود و پذیرش بد اخلاقتهای خارجی در امور داخلی و رژیم
 کشورها ، نقض استقلال و حاکمیت مردم هر کشور و بالنتیجه تجویز تجاوز بخاک دیگری بهمانه عدم موافقت
 با رژیم موجود است . تراخیری یکی از مسائل و بهانه های آشکار یا پنهان امپریالیستها بویژه در
 سالهای پس از جنگ جهانی دوم بوده است و بسیاری از قرارداد های تجاوزکارانه نظامی مانند پیمان
 های سنتو و سینتو و قرارداد اد و جانبا امپریالیسم ایران و ترکیه و غیره بطور غیر مستقیم از چنین نظریه
 امپریالیستی سرچشمه میگردد .

نگاهی بحوادث بین المللی در دوران پس از دوین جنگ جهانی بویژه آنگاه که هنوز
 قدرت اقتصادی و نظامی دولت اتحاد شوروی وارد و گاه سوسیالیستی بحد کنونی نرسیده بود و امپریالیسم
 امریکا خود را یک تازمیدان جهان میدانست ، نشان دهنده این واقعیت است .
 سیاست دولت امریکا پس از مرگ روزولت ، سیاستی که مکرراً مورد تأیید مقامات رسمی آن کشور
 از جمله رؤسای جمهور گذشته ترومن و ایزنهار و کندی قرار گرفته همواره بر این محور چرخیده است که در
 مرحله اول باید کوشید تا نیروهای ضد انقلابی را در رده کشورهای سوسیالیستی تقویت نمود و سپس در
 صورت لزوم آنها را با انحصار ماب اتمی یا تفوق در میزان آن با بد اخلاقت مسلحانه رژیم سوسیالیستی را
 سرنگون ساخت . تجاوز نیروهای مسلح امریکا و متحدانش بخاک کره بنام سازمان ملل متحد ، حمایت
 مسلحانه از نیروهای ضد انقلابی چان کای چک و نگاهداری جزیره فرمز بخا به پایگاهی برای تعرض بخاک
 چین توده ای و برای فروشاندن نهضت انقلابی در سایر کشورهای آسیای ، بد اخلاقت مستقیم در جریان
 جنگ انقلابی ویت نام برای جداساختن قسمت جنوبی آن کشور ، سرنگون ساختن حکومت ملی گواتمالا ،
 دخالت مستقیم در کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد و برانداختن حکومت قانونی مصدق ، تقویت از تجاوز
 مسلحانه امپریالیسم امریکا و فرانسه بدولت اسرائیل بخاک مصر ، اشغال نظامی لبنان و اردن بمنظور
 سرکوب نهضت انقلابی خلق عراق و جلوگیری از بروز انقلاب در ایران و کشورهای عربی و د اخسالات در
 برانداختن رژیم ملی کنگو و تحریکات دامنه در برای واژگون ساختن حکومت لومومبا و قتل این قهرمان
 بزرگ آفریقای ، کوششهای مکرر در برانداختن دولت انقلابی کوبا ، محاصره دریائی این کشور و حوادثی که
 د و سال پیش جهان را بلب پرتگاه جنگ کشید ، بد اخلاقت مسلحانه اخیر در حوادث پاناما و تحریکات
 بمنظور وارد کردن نیروهای مسلح به جزیره قبرس ، کمک بکودتای ارتجاعی برزیل و واژگون ساختن
 دولت قانونی گولار و غیره همه مظاهر بارزی از این سیاست تجاوزکارانه و بد اخلاقت جویانه امپریالیسم
 است . بد اخلاقت و تحریکات امپریالیستهای انگلیسی و فرانسوی نیز در مصر ، یمن ، الجزیره ، زنگبار ،
 کابون ، کنیا ، مالا یا و کشورهای دیگر نیز دارای همین جنبه است .

تغییر تناسب نیروها در صحنه بین المللی که خود معلول ترقیات شکوف اقتصادی ، علمی و
 صنعتی اتحاد شوروی و پیشرفت های مهم ارد و گاه سوسیالیستی بویژه در جریان ده سال اخیر است نه
 تنها به یک تازی امپریالیسم در عرصه بین المللی خاتمه داد بلکه با دفاع قطعی از جنبشهای انقلابی
 در سراسر جهان و کمک بیدریخ از کشورهای ازبند رسته موفق شد بسیاری از اقدامات بد اخلاقت جویانه
 امپریالیستهارا علیه این کشورها خنثی نماید .
 بنابراین واضح است که صد ورا انقلاب از خارج نه تنها با اصل حاکمیت ملی و حق ملتهدار
 تعیین سرنوشت خویش ماینت دارد بلکه در شرایط کنونی مناسبات بین المللی و تقسیم جهان به دو

سیستم سوسیالیستی و سرمایه داری چنین اقدامی در حکم تجویز صد و صد انقلاب و بالنتیجه مستلزم پذیرش حق مد اخله برای هر کشور امپریالیستی در امرود اخلی کشورها بمنظور تغییر رژیم داخلی آنها بسود مقاصد سیاسی خود است .

قبل این اصل ناگزیر سؤال د یگری را پیش میآورد و آن مسئله چگونگی مناسبات بین المللی در شرایط کنونی جهانی است . واقعیت اینست که پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر جهان بد و نوع حکومت که از لحاظ ماهیت باید یگر تفاوت کیفی و اساسی دارند تقسیم گردید و پس از جنگ جهانی دوم در نتیجه تارومار فاشیسم آلمان و میلیتاریسم ژاپن که اتحاد شوروی در آن نقش قاطع را ایفا نمود یک سلسله کشورهای اروپا و آسیا از سیستم سرمایه داری جدا شده ارد و گاه سوسیالیستی را تشکیل دادند . اگرچنانکه اثبات شد صد و صد انقلاب نادرست است و نمیتوان و نباید بزور سلحه رژیم را بمردم کشورهای دیگر تحمیل نمود در انصورت منطقا برای کشورهای سوسیالیستی راه د یگری جز قبول اصل همزیستی مسالمت آمیز د مناسبات بین المللی باقی نمیماند . این همان اصلی است که لنین بزرگ مؤسس حکومت شوروی بشصابه اساس ضروری سیاست خارجی اتحاد شوروی قرار داده است و امروز نیز با آنکه تناسب قوا بسود سوسیالیسم تغییر یافته همین اصل پایه سیاست این د ولت و سایر د ولتهای سوسیالیستی است .

همزیستی مسالمت آمیز اصل مجردی نیست و مضمون آن را نباید با سازش غیر اصولی یاد ولتهای سرمایه داری اشتباه نمود .

برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی به بهترین وجهی محتوی سیاست همزیستی مسالمت آمیز را بشرح زیر تشریح نموده است :

" همزیستی مسالمت آمیز این نکات را در بر میگیرد : دست برداشتن از جنگ بعنوان وسیله حل مسائل مورد اختلاف بین د ول و حل این مسائل از طریق مذاکره ، برابری حقوق ، تفاهم و اعتماد متقابل بین د ول ، در نظر گرفتن منافع یکدیگر ، عدم مداخله در امرود اخلی ، قبول حق هر ملت برای حل مستقل کلیه مسائل کشور خویش ، رعایت اکید احترام حاکمیت و تمامیت ارضی همه کشورها ، بسط دامنه همکاری اقتصادی و فرهنگی بر بنیاد برابری کامل و رعایت منافع متقابل . همزیستی مسالمت آمیز بنیاد سابقه مسالمت آمیز بین سوسیالیسم و سرمایه داری در قیاس بین المللی را تشکیل میدهد و شکل ویژه ای از مبارزه طبقاتی بین آنهاست " (۱) . و سپس همین برنامه پس از اعلام اینکه " اتحاد شوروی پنحوی مستمر از سیاست همزیستی مسالمت آمیز کشورهای پیرو نظام های اجتماعی مختلف دفاع کرده و دفاع خواهد کرد " وظایف د ولت شوروی را در رشته مناسبات بین المللی احصاء نموده است . قسمتی از این وظایف که ارتباط مستقیم با بحث ما در د یلا آورد میشود :

" استفاده با توافق سایر کشورهای سوسیالیستی و د ول و ملل صلحد وست از کلیه وسایل برای پیشگیری جنگ جهانی و ایجاد شرایطی که امکان حذف کامل جنگ را از زندگی جامعه فراهم سازد ، هدایت خط مشی در جهت برقراری مناسبات سالم بین المللی ، کوشش برای انحلال کلیه بلوکهای نظامی که در برابر یکدیگر قرار گرفته اند ، قطع " جنگ سرد " و قطع تبلیغ دشمنی و نفرت بین ملل ، انحلال کلیه پایگاههای هوایی ، دریائی ، موشکی و سایر پایگاههای نظامی بیگانه موجود در خاک کشورهای دیگر ؛

کوشش برای خلع سلاح همگانی و کامل تحت نظارت د قیقی بین المللی ؛

(۱) برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی مصوب کنگره ۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی د ۳۱ اکتبر

۱۹۶۱ صفحه ۷۲ ترجمه فارسی .

تقویت روابط د وستی برادرانه و همکاری نزدیک با آن کشورهای آسیا ، افریقا و امریکای لاتین که در راه نیل و تقویت استقلال ملی مبارزه میکنند و نیز با کلیه ملل و د ولی که طرفدار حفظ صلح هستند ؛

تعمیق سیاست فعال و پیگیر د جهت بهبود و توسعه مناسبات با کلیه کشورهای سرمایه داری و از جمله با ایالات متحد ه آمریکا ، بریتانیای کبیر ، فرانسه ، جمهوری فدرال آلمان ، ژاپن ، ایتالیا بمنظور تأمین صلح ؛ . . .

حزب کمونیست اتحاد شوروی وهمه مردم شوروی در آیند و نیز علیه کلیه جنگهای استیلاگرانه و از جمله علیه جنگ بین کشورهای سرمایه داری و جنگهای منطقه ای که هدفش خفیه کردن جنبش های رهایی بخش مردم است مبارزه خواهند کرد و پشتیبانی از مبارزه مقدس ملل مستعده و از جنگهای عاد لانه رهایی بخش آنها را علیه امپریالیسم وظیفه خود میدانند " (۱)

چنانکه ملاحظه میشود برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی مناسبات بین المللی د ولت شوروی را بسه نوع تقسیم کرده است :

۱- مناسبات با کشورهای سوسیالیستی بر بنیاد اتحاد کامل .

۲- روابط د وستانه و برادرانه و همکاری نزدیک با آن کشورهای آسیا و افریقا و امریکای لاتین که در راه نیل و تقویت استقلال ملی مبارزه میکنند و نیز با کلیه ملل و د ولی که طرفدار حفظ صلح هستند .

۳- بهبود و توسعه مناسبات با کلیه کشورهای سرمایه داری .

مسلما مناسبات با د ولت کونی ایران مربوط بنوع سوم است زیرا د ولت شاه نه در عهد اد د ولتهای سوسیالیستی است و نه میتوان آنرا د رزمره د ولتهای چون افغانستان ، هند وستان ، الجزایر ، د ولت متحد ه عرب و غیره بشمار آورد که در راه نیل با استقلال ملی و تحکیم آن میکوشند .

بنابراین واضح میشود که مناسبات د ولت اتحاد جماهیر شوروی با د ولت کونی ایران در چهار چوب و حد ود اصل مشخص همزیستی مسالمت آمیز که بنیاد سیاست این د ولت است انجام میگردد و بهیچوجه بمعنای " سازش با شاه " یا چنانکه ماهنامه سوسیالیسم نوشته است بمعنای " تاسیید سوسیالیسم اعلی حضرت همایونی " و تقویت رژیم ارتجاعی و ضد ملی وی نیست .

چه کسی میتواند ادعا کند که هدف د ولت شوروی مثلا از استقرار مناسبات عادی با د ولت فدرال آلمان یا کوشش د بهبود مناسبات با ایالات متحد ه آمریکا تقویت رژیم سرمایه داری و تحکیم موقعیت امپریالیسم آلمان و امریکاست که خصم بی چون وچرای سوسیالیسم و حکومت شوروی هستند ؟ چنین ادعائی بمنزله آنست که گفته شود د ولت شوروی از سوسیالیسم دست برداشته و بسرمایه داری گرایشده است . شبیه باین مضمون اخیرا در تهلینفات چینی ها دیده میشود ولی در انصورت معلوم نیست اصول پنجگانه همزیستی مسالمت آمیز که د ولت جمهوری توده ای چین با هند وستان امضاء نموده است چه مفهومی پدید میآید و یا مثلا استقرار مناسبات عادی بین چین و فرانسه را باید بمعنای انصراف از سوسیالیسم و تاسیید امپریالیسم فرانسه تلقی نمود ؟ و یا شاید بهبود روابط بین د ولت چین و پاکستان را باید بمنزله تقویت رژیم ضد ملی ژنرال ایوب خان هم پیمان شاه و امپریالیسم انگلشت ؟ و یا مسافرت اخیر چوئن لای وزیر خارجه د ولت چین توده ای را بشصورت سلطنتی مراکش (انهم در هنگامیکه دادگاه های فرمایشی آن کشور حکم اعدام علیه کمونیستها و ملیون صادر میکردند) بشصابه تاسیید رژیم ضد د موکراتیک و استبدادی حسن ثانی ارزبایی کرد ؟ بدیهی است چنین قضایا و نهادهای د باره کشورهای

(۱) برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی - ترجمه فارسی ، صفحه ۷۳ و ۷۴

سوسیالیستی نه انظر اصولی صحیح است و نه با واقعیت تطبیق میکند .
 در قطعنامه دومین کنگره سازمانهای جبهه ملی در اروپا در بخش مربوط به امر بین المللی جمله ای بر میخوریم که در واقع بمنزله نفي اصل همزیستی مسالمت آمیز است . آن جمله چنین است :
 " یاد رنظر گرفتن اینکه همزیستی مسالمت آمیز میان نیرومند ان استثمارگرو ملت های اسیرا استثمار شده با وجود مناسبات کنونی از صلح و امنیت در جهان سرابی بیشتر بدست نخواهد داد ، قرارداد مسکوا قدمی کوچک ولی مفید در راه کک بحفظ صلح جهانی تلقی میکنیم " (۱)

تعقید لفظی در این جمله موجب میشود که لااقل منظور تنظیم کنندگان قطعنامه منور بد رستی درک نمیگردد و بالاخره معلوم نیست که کنگره از ایجاد " صلح و امنیت در جهان " نگران است و یا همزیستی مسالمت آمیز را که باید " بصلح و امنیت جهان " منتهی شود فقط میان " نیرومند استثمارگرو ملت های اسیر " عملی نماید و یا اصلا همزیستی مسالمت آمیز بنظر کنگره بمعنای سازش بین " نیرومند ان استثمارگرو ملت های اسیر " است . با توجه به تئوری " جامعه صنعتی " که پایه استدلال و تحلیل سیاسی این کنگره قرار گرفته است بنظر میرسد که تعبیر آخری درک صحیح تری از منظور تنظیم کنندگان قطعنامه باشد زیرا چنانکه در بخش پیشین این مقاله توضیح داده شد پذیرش " جامعه صنعتی " باین نتیجه میرسد که ماهیت و تفاوت بین رژیم های سوسیالیستی و سرمایه داری یکی نفي شود و بجای آن گروه دولت های صنعتی که يك كاسه همه در عداست استثمارگران تلقی میشوند در مقابل گروه کشورهای غیر صنعتی که " ملت های اسیر " نامیده شده اند قرار گیرند . بدین طریق ظاهرا عبارت قطعنامه را باید چنین فهمید که همزیستی مسالمت آمیز بین دولت های بزرگ صنعتی (اعم از کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی) با کشورهای غیر صنعتی (اعم از هر شکل حکومتی که دارا هستند) با وجود مناسبات کنونی بین المللی بصلح و امنیت جهان مکی نمیکند و سرابی بیش نیست .

قطع نظر از اینکه همزیستی باین معنی تعبیر تازه ایست که مفهومی جز در ذهن تنظیم کنندگان قطعنامه ندارد اصولا در چنین صورتی معلوم نیست کنگره سازمانهای جبهه ملی در اروپا چه پیشنهادی برای مناسبات بین المللی دارد . اگر دنیا ، چنانکه قطعنامه کنگره ادعا میکند ، تقسیم بدو نیروی متخاصم (کشورهای صنعتی و غیر صنعتی) شده و همزیستی بین آنها نیز امکان پذیر نیست ناچار باید باین نتیجه رسید که جنگ یگانه راه حل وضع موجود است و ظاهر این با عقیده تنظیم کنندگان قطعنامه فقط پس از حل مسئله از این راه " صلح و امنیت " در جهان استقرار خواهد یافت . ولی چنین نظریه با جز " دیگر قطعنامه تناقض منطقی بوجود میآورد زیرا در آنجا گفته شده است " قرارداد مسکوا قدمی کوچک ولی مفید در راه کک بحفظ صلح جهانی تلقی میکنیم " . از این عبارت چنین مستفاد میشود که کنگره لااقل عقیده دارد که در اوضاع و احوال کنونی میتوان گامهای مفیدی برای حفظ صلح جهان (ولسو کوچک) برداشت . شاید غرض تنظیم کنندگان قطعنامه اینست که با همزیستی مسالمت آمیز نمیتوان صلح و امنیت جهان را تامین نمود . در انصورت باز این سؤال پیش میآید که راه و چاره دیگر چیست ؟ در وضع کنونی بین المللی در مقابل بشریت نهاد و راه بیشتر وجود ندارد ؛ یا باید دولت های عالی رتبه رژیم های اقتصادی و سیاسی متفاوت بکوشند اختلافات خود را از راه مسالمت آمیز و در حال صلح حل نمایند یا برای حل آنها دست بجنگ بزنند . اگر نظریه کنگره درباره عدم امکان همزیستی مسالمت آمیز مورد قبول واقع شود آنگاه باید جهان بپه يك جنگ وحشتناك مخرب اتی را با تمام آثار منهدم کننده ای که برای تمدن بشری ببار خواهد آورد بپن خود بمالد ؟! و در این میان معلوم نیست سهم " کشورهای غیر

(۱) گزارش دومین کنگره سازمانهای جبهه ملی در اروپا ، صفحه ۴۴

صنعتی و سایر " جز نابودی و انهدام و بد پختی و فلاکت چه خواهد بود .
 آیا واقعا راه تامین استقلال و آزادی ایران اینست ؟ گمان نمیرود هیچ عقل سلیمی زیر بار قبول چنین منطقی برود . راه تامین استقلال و آزادی ایران و خاتمه دادن بر رژیم خود سری و ضد ملی محمد رضا شاه نهاد رد ست خود مردم ایران و جنبش انقلابی کشور است . پیروزی در این مبارزه نیز جز از راه اتحاد کلیه نیروهای ملی و موکراتيك وتكیه بکلیه نیروهای ضد امپریالیستی جهان امکان پذیر نیست . این راهی است که تجربه کلیه نهضت ها صحت آنرا به ثبوت رسانیده و جنبش انقلابی مردم ایران نیز نمیتواند استثنائی برای قاعده باشد . متأسفانه این همان خط مشی است که ظاهرا مورد پسند سازمانهای جبهه ملی اروپا نیست زیرا حزب طبقه کارگر ایران یعنی حزب توده ایران خواه ناخواه در عداوت این نیروهاست و اتحاد با حزب توده ایران نیز برای این دوستان بهر جهت خوش آیند نیست . همزیستی مسالمت آمیز و کوشش در تامین صلح و آرامش بین المللی نه تنها بمعنای سازش بین دولت های دارای رژیم های اجتماعی و اقتصادی مختلف نیست بلکه بعکس یکی از اشکال مبارزه بین دو سیستم جهانی ، بین نیروهای صلح و ترقی و نیروهای امپریالیسم جنگ طلب در مقیاس جهانی است . شیوه امپریالیسم اینست که بزهر جنگ نه تنها اختلافات خود را با سایر کشورها حل کند بلکه رژیم استعمار را بوسیله سلاح به ملتها تحمیل نماید . خط مشی سوسیالیستی بعکس بر این اساس منتهی است که با نیروی جمعی اردوگاه سوسیالیستی وسایر دولت ها و مردم صلح طلب جهان راه استفاده از این شیوه را بر امپریالیسم مسدود کند و همزیستی مسالمت آمیز را بوی تحمیل نماید و بدین طریق راه ملت ها را برای نیل به آزادی و استقلال ملی و سوسیالیسم و حفظ پیروزیهای خود در برابر تجاوز امپریالیست ها باز نماید . بدین پیوسته است در شرایطی که تناسب نیروها چنانکه مشهود است ، روز بروز بسود سوسیالیسم و به زیان امپریالیسم در صحنه جهانی تغییر میکند و امکانات امپریالیسم برای تحمیل اراده خود بملتها کاهش مییابد زمینه های مساعد تری برای مبارزات در داخل کشورها بوجود میآید و مردم هر کشور بهشی از پیش امکان مییابند که با اتحاد و عمل انقلابی خود بر رژیم های ضد ملی و ضد موکراتيك و استثمار خاتمه دهند و آیند ه خویش را بر اساسی که خود تشخیص میدهند و صلاح میدانند تعیین نمایند .

بهمین سبب هر قدر مناسبات کشورهای سوسیالیستی و ضد امپریالیستی با کشورهای سرمایه داری و تابعین آنها بسط و توسعه یابد ، امکانات امپریالیسم و اعمال آن برای تحمیل نظریات خشنود بوسیله اعمال زهر کمتر میشود و در نتیجه اوضاع مساعد تری برای جنبش داخلی این کشورها فراهم میگردد . بهترین دلیل برای صحت این نظر روشی است که امپریالیست ها همواره در مقابل مناسبات بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی و تابعین آنها اتخاذ کرده اند . از هنگامی که نخستین دولت سوسیالیستی جهان یعنی اتحاد جماهیر شوروی تشکیل شد و پس از آنکه تجاوز مستقیم و دسته جمعی آنها بخاک شوروی عقیم ماند سیاست دولت های امپریالیستی این بود تا آنجائیکه ممکن است از استقرار مناسبات عادی و حتی بازرگانی با شوروی جلوگیری کنند . بعد از آنکه واقعیت اوضاع نشان داد که اجرا چنین سیاستی ممکن نیست در عین اینکه تجاوز دسته جمعی دیگری را علیه اتحاد شوروی فراهم نمیکردند مساعی خود را بکار بردند تا حصار دیرپا موند دولت اتحاد شوروی بکشند و مانع از آن شوند که مناسبات سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی بین این کشور و سایر کشورهای جهان بسط یابد . پس از پیروزی اتحاد شوروی در جنگ دوم جهانی و تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی همین سیاست علیه کلیه کشورهای سوسیالیستی معمول گردید . امپریالیسم امریکادرعین اینکه در پیرامون دولت است شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی قلعه ای از پایگاههای نظامی بوجود آورد و هنوز با تمام قوا از

بسط روابط بازرگانی و فرهنگی بین کشورهای سوسیالیستی و دنیای سرمایه داری جلوگیری میکند و تحت عنوان جلوگیری از صدور کالاهای استراتژیک از متحدین خود میلبد که مناسبات خود را با این کشورها در حد و معینی نگاه دارند. امپریالیسم امریکائیز حاضر نیست که دولت توده ای چین را برسمیست بشناسد و عمل دولت فرانسه را در استقرار روابط سیاسی با دولت چین عملی غیردوستانه نسبت بخود تلقی میکند، در رکهای انقلابی حصار میگذارد تا از بسط مناسبات آن با کشورهای دیگر بپرهیزد. کشورهای امریکای لاتین که بمنزله "قرق" مخصوص خویش تلقی میکنند، جلوگیری نماید.

بد نیست کسانی که از بهبود مناسبات بین دولت ایران و شوروی ناراضی هستند و آنرا چنانکه در قطعنامه پنجمین کنگره جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا (۱۵ آوریل ۱۹۶۳) آمده است از همه جهت بر ضرورت نیروهای ملی و مترقی و بنفع طبقات حاکمه و ارتجاعی ایران و متحدان خارجی آن تلقی میکنند کمی در این باره بیان میکنند. واقعاً اگر بهبود مناسبات بین کشورها و اتحاد شوروی بضرر انقلاب ایران است و دیگرچه نگرانی برای امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی از بسط این روابط وجود دارد؟ چگونه است با علم اینکه بسط این روابط مانع جنبش نجات بخش ملی ایران است تمام مساعی خود را برای توسعه هر چه بیشتر این مناسبات بکار نمیبرند؟ نکند که امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی اخیراً انقلابی شده باشند و بخواهند با جلوگیری از بسط روابط اتحاد شوروی و ایران انقلاب ایران را تسریع نمایند؟! شاید هم عقیده برخی از کسانی که بهبود روابط بین دولتین را بزبان جنبش نجس بخش ایران میدانند اکنون نقش هاد گرگون شده است. دولت شوروی ضد انقلابی و دلتنهاست امپریالیستی امریکا و انگلستان از یاران انقلاب ایران شده اند! والا دلیل دیگری نمیتوان برای قبول چنین نظریه ای پیدا کرد.

واقعاً چرا دولت امریکا جدا بسط روابط بین دولت انقلابی کوبا و سایر کشورهای بویژه امریکای لاتین مخالفت میکند؟ آیا میترسد که جزیره کوچک کوبا جای اراد را منکای لاتین اشغال کند؟ نه دولت امریکا بخواهی میدانند که برای دولت کوبانه چنین ادعائی هست که جای امپریالیستهای امریکائی بگیرد و نه از نظر اقتصادی و مالی چنان بنیه ای را دارد که بتواند جواب تقاضای محمد رضا شاه امریکای لاتین را بدهد. ترس امپریالیسم امریکا از سرخ افکار انقلابی کوبا درون این کشورهاست و بخواهی میدانند که بهبود و بسط مناسبات بین نخستین دولت شورویست و بهمین جهت با تمام نیروست امریکای لاتین موجب تقویت و پیشرفت جنبش انقلابی در این کشورهاست و بهمین جهت با تمام نیروست آنها در رصد جلوگیری از بهبود و بسط روابط بین این دولتها و کوباست بلکه با کلیه امکانات خود میکوشد تا کمترین دولت کوچک انقلابی را سرنگون سازد و به سایر کشورهای امریکای لاتین نشان دهد که قیام علیه استماری امپریالیسم و ارتجاع برای آنها صرفه ای ندارد. بدیهی است در مقابل سیاست امپریالیستی و طبقه طبقات و قشرهای انقلابی کشورهای امریکای لاتین اینست که از اسطه بهبود و بسط مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بین دولت خود (هر قدر هم ارتجاعی باشد) و دولت انقلابی کوبا پشیمانی نمایند.

اگر نظریه کسانی را که بهبود مناسبات بین ایران و شوروی را بزبان نهضت میدانند بپذیریم باید منطقاً با این نتیجه برسیم که تا وقوع انقلاب در ایران باید با هرگونه مناسبات عادی نه تنها بین دولت شوروی و ایران بلکه میان ایران و کلیه کشورهای سوسیالیستی و کشورهای ضد امپریالیست مخالفت ورزیم - زیرا طبق این منطق هر نوع مناسباتی از این قبیل بنفع شاه و بزبان جنبش است یعنی خلاصه بجای کوشش در بهبود روابط باید در راه و خاتم هر چه بیشتر و حتی قطع مناسبات

بکوشیم زیرا گویا چنین سیاستی بنفع نهضت است | نتیجه منطقی قبول چنین نظریه ای نه تنها نافی اصل همزیستی مسالمت آمیز است بلکه در عمل آب ریختن در آسیای امپریالیستهاست که با تمام نیروی خود کوشید و میکوشد که بدولت شوروی و سایر دولتهای سوسیالیستی حصار بکشند و مانع از بسط مناسبات آنها با دولتهای دیگر گردند.

بسی مناسبت نیست قسمتی از اظهارات نیکیتا خروشچف را در مصاحبه ای که روز ۲۵ اکتبر ۱۹۶۳ با نمایندگان سومین کنفرانس روزنامه نگاران نموده است در اینجاذ کریمیم. نخست و زبیر شوروی در این مصاحبه چنین گفته است:

"همزیستی مسالمت آمیز کشورهای مختلف ضروری و ممکن است. ولی این بهیچوجه به آن

معنائیست که میان ملل مستعده و مستعمران خارجی آنان یا میان زحمتکشان و استثمارگران آنان بساید

همزیستی مسالمت آمیز برقرار شود. در اینجا توافق و آشتی نمیتواند باشد. حق مقدم بر هر ملتی است که

برای طرفداران خارجی یا برای سرنگون ساختن تسلط اسارتگران داخلی مبارزه آزادی بخش

دست بزنند. ما طرفدار همزیستی مسالمت آمیز میان کشورهای مختلف هستیم ولی از طرف دیگر پشتیبان

مللی هستیم که در راه استقلال خود مبارزه میکنند، در راه آزادی خود مبارزه میکنند. در اینجا هیچ

تقاضی نیست"

در واقع کسانی که بهبود مناسبات بین اتحاد شوروی و ایران را مصلح نهضت میدانند

همزیستی مسالمت آمیز بین دولتهای دارای رژیمهای مختلف را با مبارزه طبقاتی در درون این کشورها

مخلوط میکنند، به نقش اساسی توده های مردم هر کشور در انقلاب کم بها میدانند و بعکس نقش

عوامل خارجی مؤثر در انقلاب را مطلق میکنند. بهمین جهت گمان میکنند که صرف بهبود روابط بین دولت

اتحاد شوروی و ایران رژیم شاه را تثبیت میکند و باین نکته توجه ندارند که تزلزل و ناپایداری رژیم کوبنا

ناشی از بهبود یا وخامت مناسبات با این یا آن دولت خارجی نیست بلکه وابسته به اهیت ارتجاعی، ضد

ملی و ضد مومکراتیک این رژیم و تبعیت آن از سیاست امپریالیستی است. بسط مناسبات با این یا آن

دولت نمیتواند تا محوری در ماهیت و سرشت حکومت کوبنا داشته باشد و مبارزه مردم ایران برای براندختن

این رژیم از جهت سیاست ضد ملی و ضد آزادی این حکومت است نه از نظر مناسبات بین المللی آن. پیروزی

در این مبارزه نیز تنها منوط بعمل خود مردم ایران و رهبری جنبش است که بکلی عوامل مساعد داخلی و

بین المللی و محاسبه دقیق آن انقلاب را بسر انجام رسانند. صحیح است که عوامل مساعد بین المللی در

پیشرفت و پیروزی انقلاب مؤثر است ولی این تا میسر نشود رصورتی است که شرایط داخلی انقلاب نضج و

قوام یافته باشد. اگر مردم کوبا بقیام علیه حکومت جابرو ضد ملی با تمستادست نمیزدند یا اگر مردم

الجزایر علیه استعمارگران فرانسوی قیام نمیکردند تنها پشتیبانی دولتهای سوسیالیستی از جنبش

نمیتوانست موجب پیروزی شود.

ولی در عین حال اگر پشتیبانی بی دروغ و گاه سوسیالیستی و کمکهای مادی و معنوی اتحاد

شوروی و قدرت عظیم بین المللی کنونی اتحاد جماهیر شوروی و تمام سیستم جهانی سوسیالیستی نبود با

همه قهرمانیها و جانبازیهای مردم کوبا محتملاً انقلاب این کشور به پیروزی نمیرسید و یا اگر موفق میشد

قطعات چار سرنوشتی نظیر سرنوشت گواتمالای ۱۹۵۴ میگردد. حوادث دریای کارائیب بیکبار دیگر

صحت این نظریه را ثابتا ترسانند.

شکست انقلاب اسپانیا را میتوان بمشابهه بهترین نمونه عکس پدیده کوبا و الجزایر ذکر نمود. با وجود قهرمانیها و لایحههای مردم اسپانیا در دوران جنگ ملی انقلابی (۱۹۳۶-۱۹۳۹) و با اینکه اتحاد شوروی و طبقه کارگر کشورهای اروپایی و امریکایی تا آنجا که در شرایط آنروز مقدور بود به کمک انقلاب اسپانیا شتافتند و حتی نیروهای کارگری این کشورها را اوبلیان در ارتش انقلابی دوش بستند و ش انقلابیون اسپانیا جنگیدند، سرانجام نهضت انقلابی در قبایل نیروهای ارتجاع داخلی و قوای امپراتوری امپریالیستهای آلمانی و ایتالیایی در هم شکست. اگر این جنگ انقلابی در شرایط امروز انجام میگرفت محققا مردم اسپانیا میتوانستند با اتکا بقدرت و کمک اتحاد شوروی و تمام اردوگاه سوسیالیستی در ظرف چند هفته شورش فاشیستی را فروشانند (۱).

رفیق سوسلوف عضو هیئت رئیسه و یکی از رهبران عالیقدر حزب کمونیست اتحاد شوروی در گزارشی که بیلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در اسفند ماه گذشته (فوریه ۱۹۶۴) داده است موضع حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی را نسبت به جنبش آزادی بخش ملی در سراسر جهان به بهترین وجهی بیان داشته است. رفیق سوسلوف در گزارش منبر از جمله چنین گفته است:

"حزب کمونیست اتحاد شوروی و تمام احزاب مارکسیست - لنینیست جنبش آزادی بخش ملی را یکی از مهمترین نیروهای انقلابی عصر حاضر میدانند و معتقدند که این نیرو در مبارزه علیه امپریالیسم و در راه صلح و سوسیالیسم نقش بیاهمیت تاریخی ایفا خواهد کرد."

انقلاب کیپرس سوسیالیستی اکثر برای نخستین بار در تاریخ بتمام ملل اسارت زده راههای واقعی و عملی نجات از قید ستم ملی را نشان داد و پروسه انقلابی عظیمی را که اکنون بواقعه ای در راهی اهمیت تاریخی جهانی یعنی باضمحلال سیستم استعماری انجامیده است آغاز نهاد.

انقلابهای آزادی بخش ملی در شرایط تاریخی جدیدی به پیروزی رسیده اند. نخست آنکه سیستم جهانی سوسیالیسم پدید آمد و اکنون توسعه و تحکیم میپذیرد و بعامل قاطع تکامل جامعه بشری بدل میگردد. دوم آنکه در نتیجه تارومار نیروهای ضربهتی امپریالیسم یعنی آلمان هیتلری، ایتالیای فاشیستی و ژاپن میلیتاریستی در دامن جنگ جهانی ارتجاع جهانی بطور نسبی ضعیف شد. سوم آنکه طبقه کارگر و تمام زحمتکشان کشورهای متروپل مبارزه علیه سیاست استعماری امپریالیسم را تشدید کردند. مجموعه این عوامل شرایط بسیار مساعدی برای پیروزیهای جنبش آزادی بخش ملی فراهم ساخت و موجب شد که دامنه این جنبش سراسر تصرفات استعماری و نیمه استعماری امپریالیسم را در سه قاره آسیا، آفریقا و امریکای لاتین فراگیرد. مابرای کمکهای جنبش آزادی بخش ملی با مبارزه خود بکشورهای سوسیالیسم و بتمام نیروهای انقلابی میکند ارزش بزرگی قائلیم. وحدت تمام نیروهای انقلابی و شیع "پیروزیهای نهاد مبارزه با امپریالیسم است. منافع اساسی ملل آسیا، آفریقا و امریکای لاتین با منافع کشورهای سوسیالیستی، طبقه کارگر و زحمتکشان تمام کشورها مطابقت کامل دارد و این همان پیوستگی روز افزون صفوف نیروهای انقلابی مبارزه ضد امپریالیسم است. در آن روزهایی که

کشورهای گوناگون سوسیالیستی بود لنین نوشت: "جنبش انقلابی ملل خاور زمین اکنون فقط در ارتباط مستقیم با مبارزه انقلابی جمهوری شوروی علیه امپریالیسم جهانی میتواند با احراز موفقیت توسعه یابد و

(۱) درباره علل پیروزی انقلاب کوبا و مقایسه آن با انقلاب اسپانیا به مقاله سانتیاگو کارلیو در مجله صلح و سوسیالیسم شماره ۵ سال ۱۹۶۳ و ترجمه فارسی آن در مجله مسائل بین المللی شماره ۳ شهریور ماه ۱۳۴۲ مراجعه شود.

بهد ف برسد" (۱).

این سخن لنین اکنون که سیستم جهانی سوسیالیستی وجود دارد باطنین خاصی قوت و اعتبار خود را عرضه میدارد.

مفهوم مشخص کنونی پشتیبانی کشورهای سوسیالیستی از جنبش آزادی بخش ملی چیست؟ وظیفه انترناسیونالیستی کشورهای سوسیالیستی عبارتست از تقیم گذاشتن در سائیس

امپریالیستها. برای احیای رژیمهای استبدادی در کشورهای نواستقلال و تلاش امپریالیستها برای جلوگیری از تحقق آمال ملی ملتیهایی که از قید ستم استعمار رسته اند. در تمام این موارد وظیفه مستقیم

کشورهای سوسیالیستی است که از این کشورها از مجاری سیاسی و دیپلماتیک پشتیبانی بعمل آورده و هر زمان ضرورت پیدا کرد با اتکا بتمام قدرت سیستم جهانی سوسیالیسم متجاوزان امپریالیست را

مبارزینند.

سیاست مادر مورد کمک به ملل مبارز راه آزادی بر اصول عالی انترناسیونالیسم پرولتاری و وصایای لنین بزرگ استوار است. حزب ما دولت مابارها نظریات خود را در مورد مسائل مبارزه آزادی بخش ملی بتفصیل و بتصریح بیان داشته اند. در پاسخهای اخیر رفیق خروشچف به سئوالات عدده ای از روزنامه های آفریقای و آسیایی بانهایت صراحت گفته شد. هر ملتی که علیه استعمارگران به یکبار برخاسته پشتیبانی محکم اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی را احساس کرده است. ما امروز بایانک رسا اعلام میداریم که ملل مبارز راه آزادی در آینده نیز میتوانند جد اباین پشتیبانی امیدوار باشند.

ملل آسیا و آفریقا و امریکای لاتین نیک میدانند که اتحاد شوروی از جنگهای عادلانه و آزادی بخش ملی علیه اسارتگران خویش مجدانه پشتیبانی میکند. اتحاد شوروی و نیز کشورهای سوسیالیستی دیگر به جنبش آزادی بخش ملی انواع کمکهای اقتصادی و سیاسی و در صورت لزوم حتی کمکهای نظامی بذول دارند و تمام اقدامات لازم را برای جلوگیری از اقدام امپریالیستها به جنگهای موضعی و صدور مسلحانه ضد انقلاب بعمل میآورند.

کافیست بواقعیاتی نظیر پشتیبانی از مصر در روزهای ماجراجویی متجاوزان انگلیس و فرانسه و اسرائیل در سوئز، کمک به اندونزی در مبارزه آن کشور برای تحکیم استقلال و بازگرداندن ایریان باختر و واقعیات بسیاری دیگر اشاره شود. هیچ ملتی نیست که برای پشتیبانی گرفتن به ما مراجعه کرده باشد و این پشتیبانی را دریافت نکرده باشد. - سرانجام قهرمان ارتش نجات ملی الجزایر، نیروهای مسلح اندونزی، یمن و کشورهای دیگر خوب میدانند که چه اسلحه ای به آنها در مبارزه علیه استعمارگران و در راه آزادی و استقلال کمک کرده است.

نهاد رهمن او آخر دولت شوروی چند بار با قطعیت تمام بدفاع از ملل مبارز راه استقلال ملی برخاسته است. دولت شوروی از مبارزه ضد امپریالیسم مردم پاناما و قبرس پشتیبانی کرده، با مقاومت شجاعانه مردم ویت نام در مقابل تجاوز امریکا ابراز همبستگی نمود، امپریالیستهای انگلیس و امریکا را از دخالت در امور داخلی جمهوری تود ای زنگبار بر حذر داشته و سائیس استعمارگران را در آفریقای شرقی افشاکرده است.

اکنون که احراز استقلال اقتصادی و پیشروی در راه ترقی اجتماعی جهت عمومی مبارزه ضد امپریالیستی کشورهای نواستقلال را تشکیل میدهد توسعه همکاری اقتصادی کشورهای سوسیالیستی

(۱) کلیات آثار، لنین جلد ۳۰، صفحه ۱۳۰

با آنها و کمک اقتصادی برادرانه به آنها اهمیت خاصی کسب کرده است. اتحاد شوروی وظیفه خود
بنحو مستعترانجام میدهد - جمع اعتباراتی که اتحاد شوروی با شرایط مساعد بکشورهای نواستقلال
واگذار کرد، از ۳ میلیارد روبل متجاوز است. اتحاد شوروی تقریباً در ساختن ۵۰۰ مؤسسه صنایع
و غیره به کشورهای نواستقلال که تکیه گاه استقلال اقتصادی آنهاست کمکهای بی شائبه میدهد
کارخانه فلزکدازی پهیلائی و سد آسون الی الاید در خاطر همل بعنوان مظهر همکاری برادرانه
کشورهای سوسیالیستی و کشورهای که ازین دستعمار رسته اند باقی خواهد ماند . . .

ملل کشورهای آزاد شده میدانند که با تکیه بر اقتصاد سوسیالیسم میتوانند در راه
علیه استیلای انحصارات بهن الطلی به پیروزی نائل آیند. این ملتهاد را افزایش قدرت اقتصادی کشور
های سوسیالیستی نفع حیاتی دارند - کامیابیهای کشورهای سوسیالیستی در عرصه مسابقه اقتصادی
توسعه روابط اقتصادی آنها با کشورهای نواستقلال در شرایط کنونی یکی از مهمترین اشکال پشتیبانی
مؤثر سوسیالیسم از ملت‌های کشورهای آزاد شده است . . .

مردم شوروی همواره طرفدار محو کلیه اشکال استعماری بوده و هستند و تنها
برادرانه مللی را که از یوغ استعمار و نیمه استعمار آزاد شده اند یکی از مهمانی اساسی سیاست بین المللی
خود میدانند .

حزب کمونیست اتحاد شوروی همواره به ملت‌هایی که علیه امپریالیسم و در راه آزادی و استقلال
ملی خود مبارزه میکنند با تمام قوا کمک کرده و در آینده نیز این کمک را ادامه خواهد داد .

اینست روش و خط مشی واقعی و قاطع حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی درباره جنبش
انقلابی کشورهای مستعمره و وابسته ، نه آنچه در نتیجه اشتباه یا مبالغه در ارزیابی مسائل ممکن است
قلم فلان روزنامه نویس یا فلان محقق اتفاقاً در برخی از انتشارات شوروی جای گرفته باشد .
از کجای این اظهارات رسمی که در سراسر جهان پخش شده است میتوان ولو بصورت تقریبی
و تعبیر هم شده استنباط نمود که بنا بقول ماهنامه سوسیالیسم و کنگره سازمان‌های جبهه ملی در اروپا
گویا دولت شوروی با امپریالیسم آمریکا یا امپریالیسم دیگری سازش کرده است ؟ آخر سازش بین دو
دولت بزرگ باید بر سر مطلبی باشد که طرفین بدان علاقه مندند . آیا امپریالیسم آمریکا علاقه یافته است که
بر سر پیشرفت انقلابی‌های رهائی بخش یاد دولت شوروی توافق کند ؟ اگر چنین تصمیم محالی را امپریالیسم
آمریکا گرفته باشد دیگر باید فاتحه امپریالیسم را خواند . دانست .

ایران آزاد ارگان سازمان‌های جبهه ملی ایران در اروپا مینویسد :
"جامعه شوروی که بر اثر برخورداری از رفاه مادی بتدریج خاصیت انقلابی خود را از دست
داده و با سایر طرف لیبرالیسم ! نشاط انقلابی سال‌های اولیه پس از انقلاب پزیرد شده و دیگر خاصیت
نیست بهر عنوانی که باشد بخاطر بحران‌های سیاسی تن در دهد و کارگرمه روسی دل‌لیلی نمی بیند که
بخاطر کارگردن هقان گرسنه و برهنه آسیائی و آفریقائی یا امریکائی لاتین رفاه مادی خود را از دست
بدهد . نتیجه این تمایل اینست که دولت شوروی و حزب کمونیست مجبور میشوند آید به ال انقلابی
جهانی کارگری خود افاضتی کند (کذا در اصل) و بصورت دولتی مانند سایر دولت‌ها با اجرا سیاست
حفظ وضع موجود بپردازد - جامعه امریکائی یا انتخاب کنده نشان داد که تمایل دارد با شوروی از
در سازش و همکاری دوستی در آید و وجود شوروی و رژیم آن کشور را قبول کند همچنانکه مذاهب مختلف

وجود یکدیگر را پذیرفته اند * (۱) .

روزگاری بود که شعار عمومی تبلیغات دنیای سرمایه داری علیه اتحاد شوروی این بود که
مردم شوروی گویا از گرسنگی می میرند و اگر تلنگری از خارج زده شود این رژیم فرو می ریزد و مردم علیه رژیم موجو
قیام خواهند کرد و از این قبیل ترهات . بنابراین اساس این تبلیغات میکوشیدند مردم کشورهای آسیا و
آفریقا و امریکای لاتین چنین تلقین کنند که انقلاب و سوسیالیسم در پی راد و نامیکند زیرا نمونه کامل آن
اتحاد شوروی است که بنابراین تبلیغات داری چنین وضع اسفناوری است .

امروز که دیگر پیشرفت‌های اقتصادی، علمی، صنعتی و اجتماعی اتحاد شوروی چنان بر ملا
شده که دیگر جای تردید و ابهامی برای کسی باقی نمانده و ناگزیر تم تبلیغات سرمایه داری نیز تغییر
کرده است . اکنون شعار سیری جای شعار گرسنگی را گرفته است . طبق این تبلیغات جدید گویند
مردم شوروی بقدری سیر شده اند که دیگر حتی حوصله فکرواندیشه درباره انقلاب را ندارند . شعار
تبلیغات تغییر کرده و ولی هدف آنکه عبارتست از کوشش در دلسرد کردن مردم کشورهای ازبند رسته و
مأمورین ساختن مردم کشورهای که برای آزادی و استقلال خود مبارزه میکنند همچنان بجای مانده است
گوئی این شورانقلابی سوسیالیستی نیست که مردم شوروی را از فرقه عقب افتادگی زمان نزاری بچنین
مرحله از ترقی رسانده ، گوئی این شورانقلابی نیست که موجب این همه فداکاری و از خودگذشتگی از طرف
مردم شوروی در جریان جنگ دوم جهانی شده ، گوئی همین شورانقلابی نیست که این همه کار خلاق
بوجود آورده و جهان را در برابر ترقیات شگرف شوروی باعجاب و تحسین واداشته است ! عجب تر آنکه
اکنون کسانی سنگ " آید ه ال انقلابی جهانی کارگری " را بسینه میزنند که خود از بنیاد با آن مخالفند .

آنوقت کسانی از هموطنان مان نیز پیدا میشوند که بجای مشاهده و تحلیل عمیق واقعیت دل‌باین
قبیل تبلیغات دنیای سرمایه داری میدهند و بر اساس آن برای انقلاب ایران نقشه میکشند . در حالیکه
واقعیت حوادث جهان در جریان سال‌های اخیر نشان میدهد که موازی با پیشرفت قدرت اقتصاد اتحاد
شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی روز بروز بر میزان کمک مادی و معنوی اتحاد شوروی وارد و گاه
سوسیالیستی به جنبش‌های نجات بخش ملی افزوده شده است بطوریکه بهیچوجه نمیتوان اوضاع کنونی
را از این جهت باده سال پیش قابل مقایسه دانست .

اگر قدرت ارد و نگاه سوسیالیستی در زمان حکومت دکتر مصدق حتی باند از زمان بحران
ترعه سوئز بود نه محاصره اقتصادی انگلستان ، نه مداخلات علنی روسی امریکائیه حتی تجاوز احتیالی
مسلح نیروهای امپریالیستی با ایران ، البته در صورتیکه مردم ایران و حکومت ملی دلیرانه ایستادگی
میکردند ، قادر بجلوگیری از پیروزی جنبش ملی مردم ایران نمیشد . زیرا امروز هر شاگرد مدرسه ای لااقل
این نکته را میداند که دولت اتحاد شوروی تاجه اندازه به درهم شکستن سیستم پایگاه‌های نظامی
امپریالیستی بویژه در مجاورت خاک خود علاقه مند است و به همین جهت قطع نظر از کلیه جهات دیگری که
مربوط بسیاست عمومی و ماهیت دولت اتحاد شوروی است نمیتوان تردیدی داشت که لااقل از این نظر
هم شده دولت شوروی به تشکیل یک حکومت ملی و ضد امپریالیست در همسایگی دیوار خود بر مراتب
بیشتر علاقه مند است تا در مصر ، یمن ، کوبا ، الجزایر و کشورهای آفریقائی و امریکائی لاتین که هزاران کیلومتر
از مرزهای او دارند . شاهد بارز صحت این نظر مناسبتی است که پس از جنگ جهانی دوم بین دولت
شوروی و جمهوری فنلاند که کشور سرمایه داری و همسایه مستقیم اتحاد شوروی است برقرار شده و روز
بروز در جهت بهبود توسعه مینماید .

(۱) ایران آزاد ، شماره نوزدهم ۱۳۴۳ مقاله مربوط بقرارداد مسکو

برخی علت مخالفت خود را با بهبود مناسب بین ایران و شوروی چنین بیان میکنند که چون رژیم شاه با بحران اقتصادی شدیدی مواجه است، کمک و توسعه روابط اقتصادی اتحاد شوروی بسیار ایران موجب آن میشود که از وخامت اوضاع اقتصادی کاسته شود و همچنین تثبیتی برای رژیم فراهم آید. چنانکه در بالا گفته شد بحران اقتصادی و اجتماعی که سراپای ایران را فرا گرفته از آن نوع نیست که با این دو اواخر رفع شود. بحران کنونی زائیده روشی ضد ملی اقتصادی و سیاسی شاه و رژیم است و از ماهیت آن سرچشمه میگردد و تا هنگامیکه در بر همین پاشنه میچرخد رفع آن میسر نیست. از طرف دیگر اگر فرض محال رژیم کنونی بخواهد واقعا از پیشنهاد های اتحاد شوروی که صرفاً نفع مردم ایران است (نه نفع رژیم) استفاده کند چرا ما باید با آن مخالف باشیم؟ مگر همین پرستان و آزاد بخوانان ایران طرفدار بختی و ذلت مردم ایران هستند و یا معتقدند که باید آنقدر اوضاع زندگی مردم و خیم شود و آنقدر گرسنگی و فقر و بیکاری بر مردم چیره شود تا قدمی در راه جنبش بردارند؟ چنین نظریه ای نه تنها از بنیاد غلط است بلکه خود توهینی ب مردم ایران است که طی ۶۰ سال اخیر مکرراً برای استقلال و آزادی (نه بخاطر نان و گوشت) دست بقیامهای قهرمانانه زده اند و از جان بازی و فداکاری در این راه دریغ نهرزیده اند. اگر چنین منطقی پایه کار انقلابی باشد آنگاه باید مثلاً از بسط فساد و زندگی و رشاک نیز خرسند بود و آثار پشیمانگی برای جنبش انگاشت! تکلیف این قبیل نظریات در برابر افکار عمومی مردم ایران روشن است و نتیجه آن جز اشرفاد و بریدن از مردم چیز دیگری نخواهد بود.

واقعا اگر فرضاد و ملت ایران پیشنهاد شوروی را درباره تأسیس کارخانه ذوب آهن که قریب سی سال است د ولتهای مرتجع ایران اینقدرهای وهوی در اطراف آن راه انداخته اند و اینهمه پول بی نتیجه برای تهیه طرح آن بجهت کمپانیها و متخصصین امریکائی، آلمانی و انگلیسی و فرانسوی ریخته اند، میپذیرفت و دولت شوروی همانطور که در مورد هند وستان و مصر و سایر کشورهای اقدام نموده است در مورد ایران هم اقدام میکرد و این مؤسسه که پایه صنایع سنگین ایران و استقلال اقتصادی کشور ما است راه میافتاد چه عیبی میداشت و چرا ما باید از آن ناخرسند باشیم؟ ساختمان کارخانه ذوب آهن، ساختمان سیلو و سد ارس و اترك و امثال این قبیل اقدامات بوسیله شوروی که دستگاه دولتی امکان بلعیدن اعتبارات آنها را ندارد (زیرا اعتبارات صرف خرید از خود مؤسسات شوروی میشود) و هزاران کارگر بیکار را از گرسنگی و مرگ نجات میدهد مسلماً نفع کشور مردم ایران تمام میشود نه نفع شاه. محققاً اگر ساختمان کارخانه آهن گدازی نفع شاه و دستگاه دولتی این رژیم بود تاکنون اینهمه اوقات را به لبت و لعل نمیگذرانیدند و این پیشنهاد را میپذیرفتند. از طرف دیگر چنین پیشنهاد های مورد پسند امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی نیست زیرا آنها بیهوده مدت سی سال وقت و پول مردم ایران را تلف نکرده اند. آنها میدانند که اینکار و نظایر آن کلید استقلال اقتصادی کشور است و بهمین جهت با آن مخالفند. اگر روزی هم مجبور بمواقت شوند میخواهند خود آنرا بسازند تا راه بهره کشی جدیدی برای خود ایجاد کنند و بهمین جهت هیچگاه با ترتیبی که دولت شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ساختمان این قبیل مؤسسات را پیشنهاد میکنند نمیتوانند موافقت داشته باشند زیرا مؤسسه ای دولتی که با پول ایران آنها را ساخته است بمسماطولانی ساخته شود برای سرمایه داران قابل استفاده نیست.

از این بگذریم. وقتی دولت شوروی حاضر میشود بربنخ و خشکبار و محصولات دیگر فلاحتی ایران را که بمناسبت ایجاد بازار مشترک و رقابت د ولتهای هم پیمان "اعلیحضرت هماغویی" ترکیه و یونان، در خارجه بازاری ندارد بنرخ عاد لانه بخرد و با این اقدام میلیونها هقان بربنخ کارگیلان و مازندران و نقاط دیگر ایران را زنده بختی و فلاکت و هزاران بازگان و پیشه ور ایرانی را از ورشکست

حتی نجات دهد، چرا ما باید با آن مخالف باشیم؟

این اقدامات نه تنها کمکی بشاه نمیکند بلکه بعکس چشم و گوش مردم ایران را بیشتر باز میکند و با مقایسه اعمال امپریالیستها که منای آن جز غارت و تاراج منابع ثروت مردم ایران نیست راه صحیح و تشخیص د و ست از دشمن را با آنها میآموزد. علاوه بر این تجربه کشورهای دیگر نشان میدهد که هر قدر مناسبات اقتصادی و فرهنگی کشورهای ایران با اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی بسط و توسعه یابد مواضع امپریالیسم بیشتر تضعیف میگردد و تاگزیر رژیم موجود را وادار بعقب نشینسی بیشتری در برابر نهضت میکند و این امر از هر جهت بسود نیروهای مبارز راه آزادی و استقلال کشور است. تجربه یونان، برمه، سیلان و کشورهای دیگری از این قبیل این حقیقت را آشکار میسازد.

صرف نظر از تمام این مطالب معلوم نیست چه ضرورتی حکم میکند که د ولتهای سوسیالیستی بمناسبت اینکه هنوز نمیتوانستند این کشور خود را از شر غارتگران خارجی و دست نشانگان داخلی آنها آزاد کنیم دست روی دست بگذارند. قیافه بیوس خود بگیرند و مناسبات بازرگانی و فرهنگی خود را با مردم ایران قطع کرده منتظر روزی باشند که ما با لآخره تصمیم تاریخی خود را بگیریم. يك آن خود مان را بجای این د ولتهای بگدازیم و فکر کنیم واقعا چنین توقعی بیجانیست؟ ماقطع يك توقع مشروع از این د ولتهای داریم و آن اینست که اگر جنبش آزادی بخش مردم ایران بهرنحوی که خود مردم ایران مقتضی دانستند جد اعلیه ستگران داخلی و خارجی برخاست این د ولتهای وسایرد ولتهای ضد امپریالیستی پشتیبانی و کمک مادی و معنوی خود را از ما دریغ ندرند و به د ولت ملی که پس از پیروزی نهضت تشکیل خواهد شد با تمام وسائل کمک کنند تا دچار صدمه و زدن انقلاب از طرف امپریالیستها نشود. اظهارات نیکیتا خروشچف و سولف نشان میدهد که د ولت اتحاد شوروی وارد نگاه سوسیالیستی با چنین تقاضای مشروعی همواره موافق است و غیر از این هم نمیتواند باشد.

ماهنامه سوسیالیسم در مقدمه مقاله پیش گفته پس از آنکه جمله ذیل را از سرمقاله شماره ۶۹ سال جاری روزنامه مردم نقل کرده است: "گاه کسانی هستند که محتوی واقعی سماعی اتحاد شوروی را برای بهبود روابط با ایران بد رستی درک نمیکند و تصور میکنند چون د ولت شوروی يك د ولت سوسیالیستی است و چون د ولت ایران ارتجاعی و دست نشانده امپریالیسم است گویا اتحاد جماهیر شوروی نباید کوششی برای بهبود روابط خود با چنین د ولتی بخرج دهد." مینویسد: "نویسندگان روزنامه (مردم) خود روزی جز "چنین کسانی" بودند و همین انتظار را از شوروی داشتند اما امروز باشاره جهود ست کارگردان مسکو موقعیت خود را عوض کرده اند."

مادرباره اتهامات "جهود ست" و غیره بانویسندگان ماهنامه بحث دیگری نداریم زیرا آنچه گفتی بود در بخش اول این مقاله در باره چگونگی مناسبات حزب توده ایران با حزب کمونیست اتحاد شوروی گفته ایم و بعلاوه این قبیل اتهامات با حزاب کمونیستی و کارگری بقدری در دنیا مبتذل شده که دیگر حتی مبتکرین بورژواشی آن از تکرارشان صرف نظر کرده اند. تنها چیزی را که بنویسندگان ماهنامه توصیه میکنیم اولاینست که توجه داشته باشند از احساسات و برآشفتنگی آنها در شان مردم ایران استفاده نکند زیرا این قبیل اتهامات را امپریالیسم و ارتجاع بیهوده اختراع نکرده است و ثانیاً متوجه گریه باشند که استقلال را می بمعنای اختلاف نظر نیست و الا باید معتقد شد که حزب با جمعیتی برای اینکه استقلال خود را نمایش دهد باید منطق واد را کراکازد و بطور سیستماتیک همواره با حزاب و جمعیت های دیگر اختلاف نظر داشته باشد و حتی در د رون يك حزب اختلاف نظر دائمی جای اتفاق نظر و وحدت را بگیرد تا مباد ای کسی بگویند تو بفرمان "جهود ست" این و آن حرکت میثی و از خودت عقیده مستقلی

اما این گفته که "نویسندگان روزنامه مردم" با بعبارت دیگر حزب توده ایران (زیواروزنامه مردم ارگان رسمی کمیته مرکزی حزب توده ایرانست و نویسندگان آن تابع خط مشی کمیته مرکزی هستند) نیز خود روزی همینانظار را از شوروی داشته اند بهیچوجه با واقعیت تطبیق نمیکند. شما کلیه شماره های روزنامه مردم، مجله دنیا و سایر نشریات حزب مارادرجریان چند سال اخیر بوقرقریب از کتب گوناگون گرفته که درباره مناسبات ایران و شوروی نوشته شده باشد بدوین آنکه حکومت شاه و کودتارادرست از این بابت که بجای ایجاد روابط حسن همجواری بدوستی با اتحاد شوروی کوشش درهم زدن مناسبات بین دولتین میکنند مورد حمله قرار نداده باشد، آنگاه میتوان "ماهنامه سوسیالیسم" را اقل در قسمتی از اظهارات خود محق دانست.

برای اینکه آنچه در این باره مینویسیم جنبه انتزاعی پیدا نکند و بصورت شرط بندی کید کانه در نیاید بهمین اکتفا میکنیم که قسمتی از سرقاله روزنامه مردم (شماره ۲۰ و ۲۱ و ۲۲) که تاریخ آن ۲۵ تیرماه ۱۳۴۰ یعنی درست در صبح بحران مناسبات ایران و شوروی و عنوان آن نیز "در پیرامون روابط ایران و شوروی" است در اینجا مابرایم.

سرقاله روزنامه مردم پس از آنکه از سیاست خارجی دولت دکترا مینی اظهار او در مصاحبه با مخبر پونا پت پرسد و اثر اینکه "احتمال اینکه حکومت من بیطرفی را بپذیرد وجود ندارد... قصد فرستادن هیئت حسن نیت بمسکو در میان نیست" بحث کرده و آن سیاست را در جهت خلاف مصالح مردم ایران ارزیابی نموده مینویسد: "اعتراف باینکه سیاستمداران ایران در جماع بین المللی چشم به هیئت های نمایندگی امریکا و انگلند وخته اند بخواهی نشان میدهد که چرا دولت های پس از کودتا و از آن جمله دولت حاضر از اتخاذ یک سیاست بیطرفی و از برقراری دوستی با اتحاد شوروی تا این درجه احتراز دارند." دولت اتحاد شوروی بارها اظهار داشته است که دوستی با ایران بهیچوجه مشروط بدشمنی با دولت دیگر نیست ولی دولت امریکا و انگلست بارها ثابت کرده اند که شرط عمده پشتیبانی آنها از دولت ایران پشت پا زدن این دولت بدوستی با اتحاد شوروی است. سفیر کبیر شوروی در موقع عزیمت از ایران تجربه پنج سال ما موریت خود را در این جمله خلاصه کرد: "من برای بهبود روابط دو کشور تمام کوشش خود را بکار بردم ولی در مقابل حسن نیت ما ایران حسن نیتی از خود نشان نداد."

... دولت امینی نمیگوید که از میان دولت بزرگی که با ایران معامله دارند فقط دولت شوروی است که بر اساس پای پای عمل میکند و بازگانی او با ایران یکی از عوامل رونق صادرات ما است. در همین آذرماه گذشته روزنامه اطلاعات با تکیه بر روی اسناد رسمی نوشته بود که شوروی از نظر خرید صادرات ایران مقام اول را در حال آنکه از نظر فروش کالا با ایران در مقام هفتم است. دولت امینی از توجه باین حقایق میهراسد زیرا که توجه بانها ناچار مارا به سیاستی غیر از سیاست کنونی رهبری خواهد کرد...

این دولت برای اینکه مانند پیشینیان خود از قبول مساعدت های اتحاد شوروی سرباز زند بانواع مذتلف در صد و انکار چنین پیشنهاد هائی برآمده است. ماهمه میدانند که کک بید ریخ اتحاد شوروی مصروف کلیه کشور هائی است که میخواهند برای تحکیم استقلال سیاسی خود گام بردارند و بدوین تردید دولت ایران نیز اگر چنین گامی بردارد از چنان کمکی از جانب شوروی برخوردار خواهد شد... پیشنهاد دولت شوروی که حاضر است با مناسب ترین شرایطی در کشور ما کارخانه هائی از قبیل ذوب آهن بسازد و یا برای دولت ایران با کشف و بهره برداری نفت بپردازد از چند سال پیش تا امروز بدوین توجه مانده است. روزنامه کیهان در ۲۳ تیر ۱۳۳۷ (یعنی درست در سه سال پیش) در سرقاله خود

نوشت که "شوروی یک پیشنهاد نفت در صد با ایران داد" و متذکر شد که طبق این پیشنهاد صد در صد منافع بدولت ایران خواهد رسید. کک اتحاد شوروی به کشور هائی نظیر مصر، هند وستان و عراق در ساختن کارخانه ذوب آهن بهترین دلیل آنست که پیشنهاد های اتحاد شوروی پیشنهاد هائی کاملاً عملی و خالی از هرگونه قید سیاسی و در جهت تامین منافع اساسی کشور ما است.

ملت ایران خواستار سیاست بیطرفی، خروج از پیمانهای نظامی و دوستی با اتحاد شوروی است. سیاستی که دولت امینی در پیش دارد همان سیاست خائنه شاه بدولتهای پس از کودتاست و با مصالح حیاتی مین ما منافات دارد.

کمان نمیرود هیچکس حتی نویسندگان ماهنامه سوسیالیسم امکان داشته باشند تضادی بین این روش باروش کنونی ما درباره مناسبات با اتحاد شوروی پیدا نمایند. حزب ما آنچه عقیده دارد بی پروا میگوید و نظریات خویش را آشکارا در برابر مردم ایران مطرح میکند و اگر هم در نتیجه اشتباه در ارزیابی یا در اثر تحول شرایط تغییری را در روش پیشین خود لازم بداند باکی از این ندارد که صمیمانه و آشکارا آن تغییر و علل اتخاذ روش جدید را مطرح نماید تا سوء تفاهمی در اذهان راجع بروش و خط مشی ما بروز نکند. بنابراین دولتستان ما بهبود در بی تضاد جویی در نوشته ها و نظریات ما ننویسد. بهترین سیاست بجای اینکار صاف و پوست کنده و بدوین دشنام و ناسزا نظریات خود را مطرح کنند و اگر لازم میدانند از ما جواب بخواهند یا ما وارد بحث منطقی و اصولی شویم. مردم ایران بهترین قاضی مناظرند.

ما درباره لزوم وحدت کلیه نیروهای ملی بدموکراتیک، درباره اتحاد عمل بین تمام آنها یک شرط هائی مردم ایران و تامین استقلال ملی و آزادی میهن را در برانداختن رژیم دست نشانده کنونی میدانند مکرر نوشته و استدلال کرده ایم. یگانه راه موفقیت همین است. هر قدر زود تر بساین نتیجه برسیم همانقدر به تسریع هدف مشترک کمک کرده ایم. بنظر ما اختلافات عقیده ای درباره مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی نمیتواند و نباید مانع چنین وحدتی بشود. کماتیکه برای یک هدف و یک مقصد (ولو در دوران کوتاهی) مبارزه میکنند متحدین طبیعی یکدیگرند. این درسی است که تاریخ کلیه مبارزات و انقلابات بعباده است. بجای تکیه بر روی مسائل مورد اختلاف باید نقاط مشترک را دید نظریات را بیکدیگر نزدیک ساخت و بر مبنای برنامه مشترکی دست بکار شد و دانست که دو صد گفته چون نیم کرد آرنیست.

اینست است موضع مناسب با اتحاد جماهیر شوروی و چنین است نظر ما درباره مسئله بهبود مناسبات بین ایران و شوروی.

برای اینکه تحصیل راست لال و استفاد از تمثیل موجب سردرگمی و ابهام در مورد مسائل مطروحه نگردد بی فایده نیست در پایان این مقاله نکات اصلی این مقاله ذیلا خلاصه شود: ۱- نظریه حزب توده ایران درباره ضرورت ایجاد بهترین و صادقانه ترین مناسبات دوستی بین ایران بدولتهای سوسیالیستی بویژه دولت اتحاد جماهیر شوروی که همسایه دیوار دیوار کشور ما است از ماهیت طبقاتی حزب ما، از خصصت انترناسیونالیستی و مین پرستانه آن که خود ناسیسی از ماهیت طبقاتی حزب است منر چشمه میگرد.

۲- هم بستگی بین المللی احزاب مارکسیستی-لنینیستی و از جمله حزب توده ایران را نباید با وابستگی اشتباه نمود. پایه این هم بستگی فقط جهان بینی واحد، هدف مشترک و جهت عمل مشترک است. مناسبات بین احزاب طبقه کارگر بر پایه تساوی حقوق و استقلال قرار گرفته است. در

جنبش کمونیستی احزاب "فرمانده" و "فرمانبر" وجود ندارد. حزب توده ایران برای خود هیچ "چوب دستی" جز چوب دست منافق طبقه کارگر و توده های زحمتکش ایران و جنبش جهانی پرولتاریا نمیباشد.

۳- حزب توده ایران بمقتضای مبانی عقیده ای و پایه های جهان بینی خود بکشورهای سوسیالیستی و در مرحله اول با اتحاد شوروی نخستین و نیرومندترین کشور سوسیالیستی جهان باید در تحسین و احترام میگرد، از پیروزیها و پیشرفت های آنان خرسند میشود و از عدم موفقیت یاد شواربها می کند که در جنبش جهانی کارگری بوجود میاید متاثر و ملول میگردد. پشتیبانی حزب توده ایران از اتحاد شوروی وارد و گاه سوسیالیستی و جنبش بین المللی کارگری علاوه بر مبانی عقیده ای و اصولی مبتنی بر نقش عظیمی است که دولت شوروی وارد و گاه سوسیالیستی در پشتیبانی برادرانه از جنبش های نجات بخش ملی و دیرپوزی این نهضت ها ایفا میکنند.

۴- این پشتیبانی و همبستگی نه تنها معارض هیمن پرستی حزب مانیت بلکه بعکس موید آنست زیرا وجود دولت شوروی وارد و گاه سوسیالیستی و قدرت روز افزون آن در مقامی جهانی موجب تضعیف امریالیسم و در نتیجه کمک بیمانندی به پیشرفت نهضت آزاد یخواهانه و استقلال طلبانه کشور ماست. طبقه کارگر ایران و حزب آن بحکم اینکه در راستمار هیچ طبقه یا قشری از جامعه ایران شرکت ندارد و منافعش یا مصالح عمومی خلفهای زحمتکش ایران بستگی تام دارد در راه استقلال و آزادی ایران بدون هیچگونه شائبه طبقاتی و محدود پتهای ناشی از منافع شخصی و بستگی های سود پرستانه مبارزه میکند و به همین سبب هیمن پرست ترین طبقه جامعه ایرانست.

۵- نظریا اینکه انقلاب در هر کشور منحصر احق و وظیفه مردم خود آن کشور است صد ورا انقلاب از خارج نه امکان پذیر است نه صحیح زیرا قبول خلاف آن بمنزله نفی حق مردم هر کشور در تعیین سرنوشت خویش و پذیرش دخالت و ولتهای بیگانه در امور داخلی و رژیم اقتصادی و اجتماعی هر کشور، نقض استقلال و حاکمیت و بالنتیجه مستلزم تجویز تجاوز بخاک دیگری بپهانه عدم موافقت با رژیم موجود در آن کشور و صدور ضد انقلاب است.

۶- بنابراین در شرایطی که جهان بد وسیستم متضاد (سوسیالیستی و سرمایه داری) تقسیم شده است ضرورتا همزیستی مسالمت آمیز تهاراه صحیح در مناسبات بین دولت های سوسیالیستی و کشورهای سرمایه داری است. این اصل پایه سیاست خارجی دولت اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی است.

۷- همزیستی مسالمت آمیز را نباید با سازش غیر اصولی یا دولت های سرمایه داری اشتباه نمود. محتوی همزیستی مسالمت آمیز عبارتست از دست برداشتن از جنگ بعنوان وسیله حل مسائل مورد اختلاف بین دول و حل این مسائل از طریق مذاکره، برابری حقوق، تفاهم و اعتماد متقابل بین دول و در نظر گرفتن منافع یکدیگر، عدم دخالت در امور داخلی، قبول حق هر ملت برای حل مستقل کلیه مسائل کشور خویش، رعایت اکید احترام بحاکمیت و تمامیت ارضی همه کشورها، بسط دامنه همکاری اقتصادی و فرهنگی بر بنیاد برابری کامل و رعایت منافع متقابل.

همزیستی مسالمت آمیز بنیاد مسابقه مسالمت آمیز بین سوسیالیسم و سرمایه داری در مقیاس بین المللی را تشکیل میدهد و شکل ویژه ای از مبارزه طبقاتی بین این دو سیستم است.

۸- چگونگی مناسبات اتحاد جماهیر شوروی با سایر کشورها وابسته بماهیت رژیم آنها و نقشی است که این کشورها در مبارزه ضد امریالیستی ایفا میکنند. در حالیکه اتحاد کامل منبای مناسبات با

کشورهای سوسیالیستی است و روابط برادرانه و دوستانه و همکاری نزدیک پایه مناسبات شوروی با آن کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین است که در راه نیل و تقویت استقلال ملی مبارزه میکنند و همین نوع مناسبات منبای روابط با ملل دولی است که طرفدار حفظ صلح هستند، تنها بهبود و توسعه مناسبات عادی اساس روابط با کلیه کشورهای سرمایه داری و تابعین آنها را که در عداد و گروه اول بشمار نمیآیند تشکیل میدهد.

۹- مناسبات دولت شوروی با ایران از نوع آخر است و اگر درست وقت شود محتوی آن جز یک رجعت ساده بحدود مناسبات قبل از تحران روابط بین دولتین در سال ۱۳۳۷ چیز دیگری نیست و بنابراین توسعه و تکامل و تعدیل آن بدو نوع دیگر منوط به تحولات داخلی ایران و تغییر بنیادی سیاست کنونی آنست.

بنابراین بهبود مناسبات دولت اتحاد شوروی با دولت کنونی ایران را باید فقط در چهار چوب و حد و این اصول مورد توجه قرار داد و به هیچوجه نباید آنرا بشبه "تائید شاه" و رژیم ضد ملی کنونی تلقی نمود. ۱- ادعای اینکه گویا بهبود روابط ایران و شوروی در نتیجه "سازش" این دولت با امریکا بوجود آمده است نه با اصول مورد قبول عمومی درباره اختلاف ماهوی بین رژیم شوروی و رژیمهای سرمایه داری تطبیق میکند نه با واقعیت عینی تحول اوضاع بین المللی. این قبیل ادعاها فقط زائید تصورات و تخیلات آفرینندگان آنست.

۱۱- بهبود مناسبات اقتصادی و فرهنگی بین اتحاد شوروی و ایران نه تنها موجب تثبیت رژیم کنونی ایران (چنانکه برخی اظهار نظر میکنند) نمیشود بلکه بعکس در صورتیکه این مناسبات بسط و توسعه یابد موجب تضعیف نفوذ امریالیسم در ایران و کمک به پیشرفت جنبش مردم ایران خواهد بود.

۱۲- قبول نظریه کسانی که بهبود مناسبات بین ایران و شوروی را بزبان نهضت میدانند منطوقا در حکم اینست که تا وقوع انقلاب ایران هرگونه مناسباتی را بین کشور خود و اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و حتی کشورهای ضد امریالیستی نفی کنیم و حتی قطع روابط بین این کشورها و ایران را بصالح نهضت بدانیم. چنین نظریه ای در حکم خالی گذاردن میدان با امریالیستها و اسارتگران خارجی و بمنزله نفی اصل همزیستی مسالمت آمیز بین دولت های داری رژیمهای مختلف است. این نظریه عملا آب ریختن با سیای امریالیستهاست که با تمام نیروی خود کوشیده و میکوشند که در پیرامون دولت شوروی و سایر دولت های سوسیالیستی و همچنین کشورهای صلح دوست و ضد امریالیست دیواری بکشند و رابطه آنها را با کشورهای که مورد بهره کشی آنهاست محدود و با قطع نقد.

۱۳- آنها که بهبود مناسبات بین دولتین را مصلح نهضت میدانند همزیستی مسالمت آمیز را در مناسبات بین المللی با مبارزه طبقاتی در درون کشورها مخلوط میکنند، به نقش اساسی توده های مردم هر کشور در انقلاب کم بها میدهند و بعکس نقش عوامل خارجی موثر در انقلاب را مطلق میکنند. به همین جهت گمان میکنند که صرف بهبود روابط یا حتی استقرار مناسبات عادی بین دولت اتحاد شوروی و ایران رژیم شاه را تثبیت میکند.

۱۴- دارندگان این نظر باین نکته مهم توجه ندارند که نباید اری رژیم کودتا ناشی از بهبود یا وخامت مناسبات با این یا آن دولت خارجی نیست بلکه وابسته بماهیت ارتجاعی، ضد ملی و ضد دموکراتیک این رژیم و تعمیم آن از سیاست امریالیستی است. بسط مناسبات با این یا آن دولت نمیتواند تا شهری در سرشت حکومت کودتا بدو مبارزه مردم ایران برای برانداختن این رژیم از نظر ماهیت و سیاست ارتجاعی و ضد ملی آنست نه از نظر مناسبات بین المللی آن.

۱۵- نظر آن کسانی که مدعی هستند بهبود مناسبات اقتصادی بین ایران و اتحاد شوروی رژیم کنونی را بحران اقتصادی نجات میدهد و نتیجه موجب تثبیت وی میگردد بکلی نادرست است زیرا بحران کنونی اقتصادی زائیده سیاست اقتصادی ضد ملی این رژیم است و مادام که امپریالیستها پرشون اقتصادی کشور ما مسلط هستند رفع این بحران امکان پذیر نیست. بحران اقتصادی ایران با رژیم ضد ملی پیوند عمیقی دارد و از آن نوع بحرانها نیست که رفع آن با برخی تدابیر سطحی امکان پذیر باشد. از طرف دیگر اگر فرض محال رژیم کنونی پیشنهاد های اقتصادی دولت شوروی را بپذیرد انجام این طرحها تنها نفع مردم ایرانست نه نفع رژیم.

۱۶- میهن پرستان و آزاد بخوانان ایران طرفدار بدیختی و فقر و گرسنگی مردم ایران نیستند و به هیچوجه برضیای بدیختی و گرسنگی مردم محاسبه نمیکند زیرا نه تنها چنین محاسبه ای اصولاً صحیح نیست بلکه توهینی بمردم ایرانست مردم ایران برای استقلال و آزادی مبارزه میکنند نه بخاطر نمان و گوشت. اگر چنین منطقی مبنای کار انقلابی قرار گیرد آنگاه باید مثلاً از بسط فساد و دزدی و رشوه خرسند بود و توسعه آنرا بنابه کمکی برای جنبش آنگاشت. تکلیف این قبیل نظریات در برابر افکار عمومی مردم ایران روشن است و نتیجه آن جز انفراد و بریدن از مردم چیز دیگری نیست.

۱۷- ایجاد مناسبات دوستانه و بسط روابط صمیمانه بین ایران و کشورهای سوسیالیستی بویژه اتحاد جماهیر شوروی از جمله مسائل عمده است که همواره مورد توجه و علاقه حزب توده ایران بود و در برنامه حزب ما فعالیت وی در جریان ۲۲ سال اخیر مقام خاصی را احراز نموده است. مطبوعات و انتشارات عدیده ما چه در ایران فعالیت علنی و چه دردورانی که فشار ارتجاع داخلی و امپریالیسم سازمان مارا بنکار پنهانی رانده است، اظهارات و اقدامات نمایندگان حزب توده ایران در مجلس چهاردهم، در مراجع دولتی و در مجامع بین المللی همه شاهد گویائی بر عقیده راسخ حزب مادر باره این مسئله است.

بنابراین نظریه کسانی که مدعی هستند گویا قبل از بهبود مناسبات بین ایران و شوروی حزب توده ایران طرفدار روابط مناسبات بین دو ملتین بوده است به هیچوجه با واقعیت تطبیق نمیکند و سراپا نادرست است.

در باره

«پاره ای از نظریات عمومی جبهه ملی ایران»

۱- مداخل

در تابستان گذشته در شهر ماینس واقع در آلمان غربی دو مین کنگره سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا تشکیل شد. چندی پیش دایره انتشارات این جبهه جزوه ای متضمن گزارشها و پیامهایی که در این کنگره قرائت گردیده و قطعنامه مصوبه آن نشر داد. در پایان این جزوه سند جالبی تحت عنوان "در باره پاره ای نظریات عمومی جبهه ملی ایران" طرح مصوب و مین کنگره سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا طبع شده است که در واقع نوی تراز بندی فکری و بیان اصول کلی نظری سازمانهای جبهه ملی در اروپاست.

تا چه اندازه این طرح نمودار طرز فکراعضای جبهه و سازمانهای پراکنده آن در خود کشور و در خارج از آنست - مسئله ایست که هنوز روشن نیست ولی این امر نباید مانع آن شود که ما این طرح را بنشانه یک گام مقدّمی در راه بیان جهان بینی سیاسی و اجتماعی سازمانهای جبهه ملی در خارج مورد بررسی قرار دهیم.

بعنوان ارزیابی کلی باید گفت که ما افراد حزب توده ایران در این سند و اسناد دیگر مندرجه در جزوه مورد بحث (اعم از گزارشها و قطعنامه ها) علی رغم آنکه انقیاد کمونیسیم بر سر اسرآن سایه افکند و است هم یک نضج جدی تفکر اجتماعی اعضا جبهه ملی و هم رخنه بسیاری عناصر مثبت و کاملاً مترقی را در این تفکر، مشاهده می کنیم. این امر مایه شادمانی است زیرا هر قدر عناصر نهضت ملی ایران در تحلیل محیط و درک وظایف خود بصیرتر شوند نبرد آنها موثرتر میگردد و این امر خود به نفع ششیدن روز رهاشی مردم ایران کمک میکند.

در قطعنامه ها و اسناد مندرجه در جزوه مورد بحث از ضرورت مبارزه علیه امپریالیسم و فتواید لیسم، از مخالفت با هر نوع استثمار انسان از انسان، از ضرورت ملی کردن وسائل عمده توزیع و تولید بنشانه شرط تأمین عدالت اجتماعی، از ضرورت مبارزه با سرمایه داری بزرگ وابسته به امپریالیسم در داخل کشور، صحبت شده و تحلیل مسائل اجتماعی با فحش گرفتن (ولونا پیکر) از نظریه اجتماعی مارکسیستی انجام گرفته و از ذخیره اصطلاحات و استدلالات این دانش اجتماعی نیز استفاده بعمل آمده است. شباهت فراوانی مابین این نظریات و نظریاتی که تحت عنوان "سوسیالیسم در آسیا و آفریقا" از طرف نیروهای مترقی ملی و ضد امپریالیست پخش میشود وجود دارد و حاکی از آنست که ناسیونالیسم ایران نیز درک میکند که باید اولاً بیک جهان بینی مجهز باشد و ثانیاً در تنظیم این جهان بینی از آموزش انقلابی و علمی مارکسیستی الهام گیرد و به شعارهای سوسیالیستی توسل جوید.

با اینحال در اسناد مندرجه در جزوه و بویژه در طرح مورد بحث که جمع بست فشرده ای از مضامین اصولی آن استاد است نکات فراوانی است که ما آنها را نادرست می شمیریم و لذا با آنها موافق

نیستیم . درست است که پیدایش جهان بینی هائی متضمن عناصر سوسیالیستی که محصول محیط بخرنج کشورهای از نوع میهن ماست ، بهرجهت نموداری از تضح جنیش در این کشورهاست و از این لحاظ مورد پشتیبانی ماست ولی حزب ماکه به صحت و علمیت جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی خویش ایقان دارد برآنست که در عین پشتیبانی از این افکار مرفقی باید آنها را در معرض انتقاد خلاق نیز قرار داد و بدینسان شرایط پیروزی جهان بینی علمی طبقه کارگر را بر جهان بینی های مرفقی ولی ناپیکری که ناشی از ترکیب بخرنج اجتماعات کشورهای کم رشد است فراهم ساخت . بدینسان ما در این بحثنا حاشه دستا نه و رفیقانه با ارزیابی عادلانه اندیشه ای که مورد انتقاد ماست وارد میشود و هدف ما آنست که از طریق این انتقاد ، شیوه تفکر عناصر و نیروهای جنبش رهائی بخش کشور خود را بهم نزد یکتوکتیبم و پایه های ذهنی و معنوی اتحاد این عناصر و نیروها را تا مین نمایم . هدف ما از این انتقاد سیر بسوی وحدت است زیرا انتقاد خلاق شرط تعمیق وحدت است .

در جزوه مورد بحث مطالب متوجهی مطرح است که ، گرچه درباره آنها نظریاتی داریم ، ولی برای آنکه مسائل عد و و غیرعد به با هم مخلوط نشود ، فقط به بررسی برخی از کلی ترین مسائل میپردازیم و تصور میکنیم که بررسی همین مسائل عد و زمینه فکری را بدست میدهد تا نظرها درباره یکرشته مسائل غیر عد و نیز دانسته شود .

۲- تئوری انقلابی و اهمیت آن

در مقدمه سند "پاره ای از نظریات عمومی جبهه ملی ایران" پیشگفتاری است در توصیف اهمیت تئوری برای کار انقلابی و مدح و ثنای آن که بطور کلی متضمن تکرار برخی اصول مشهور مارکسیستی در این زمینه است و دارای محتوی کاملاً منطقی است . در این سند از جمله چنین میخوانیم :

- "در نبرد ملی که نظامهای فرسوده و کهن را در برابر نیروی هواداران"
- "اندیشه های نوین و تجدید نظام اجتماع قرار میدهد ، همواره پیروزی از آن"
- "کسانی است که با جهت کلی سیر تحولات جامعه ، با علل و قوانین عینی"
- "مبانی و مضمون هدف عمیق آن آشنا بود ، توانسته اند وقوع درگونیها را"
- "بهبتر و دقیقتر پیش بینی نمایند ، بدین جهت است که دستاویزی برای بن"
- "قوانین و تعمق و ژرف فکری در آنها برای پیشقراولان نهضت های ترقیخواه"
- "جامعه و هواداران ساختمان نظمی شایسته و درخور انسانهای عصر ما"
- "شرطی مهم و ضروری است" . (صفحه ۵۸)

و نیز درباره پیوند ناگسستی علم و عمل ، تئوری و سازمان این احکام را در پیشگفتار میخوانیم :

- "همچنانکه دانش و تئوری بی وجود بیکر تشکیلاتی و سازمان منظم بی ثمر"
- "میانند و باید و افتاد از واقعیت زند و تکاپوی دنیای کوشش و عمل به"
- "گفتاری بیچ و بیروح بدل میشود ، تشکیلات و سازمان نیز بی چراغ"
- "راهنمای تئوری و دانش بی سلاح برند جهان بینی علمی در کوره راههای"
- "پیچنده نبرد و رباریکی های بخرنج مسائل روزانه ، در چارنزد یک بینی و"
- "سردرگمی خواهد شد" . (صفحه ۵۸)

و همچنین در پیشگفتار سند مورد بحث ، مخصصات اساسی یک تئوری علمی بنحو زیرین افاسد شده است :

- "تئوری باید منعکس کنند واقعیت زند عینی باشد . یک فرضیه تا زمانی معتبر"
- "و قابل اتکا است که واقعیت نکا بپند ، احکام و پیش بینی های آنرا نقض نکند"
- "باشد . واقعیت زانمی توان در رزنجیز تئوری مقید و محبوس ساخت . این تئوری"
- "است که باید بازتابند و واقعیت باشد نه واقعیت بازتابند تئوری" (ص ۵۹)

ما با تمام این نکات درباره اهمیت و ضرورت تئوری علمی انقلابی و مخصصات آن که در واقع چنانکه گفته شد تکرار یک سلسله احکام معروف مارکسیستی در این زمینه است موافقیم ولی بلافاصله پس از قبول این کلیات منطقی و مسلم این سؤال پیش می آید که آیا ان تئوری انقلابی که برای "پیشقراولان نهضت های ترقیخواه جامعه و هواداران ساختمان نظمی شایسته و درخور انسانهای عصر ما" لازم است و بدینان "در کوره راههای پیچنده نبرد و رباریکی های بخرنج مسائل روزانه" در چارنزد یک بینی و سردرگمی میشود ، ان تئوری که باید "بازتابند و واقعیت" باشد کدام است ؟ در این باره پاسخ صمیمی بدین نحو داده میشود :

- "از نقطه نظر جبهه ملی ایران کهواره واقعی تئورهای انقلابی چیزی جز دانش"
- "های عینی نیست و برای نیل به نظریه اجتماعی مشترک و جهان بینی"
- "انقلابی یکسان به مبانی فلسفی مشترک و تفاق نظر در مسائل عمومی فلسفه"
- "نیازی نیست . پیروزی نهضت ها جز بعد در دانشهای مشاهده ای؟"
- "تحلیلی و تجربی ممکن نیست و جهان بینی اجتماعی جبهه ملی ایران متکی"
- "است بر اصول علمی و تحلیلی مستخرج از تاریخ و اجتماع" . (صفحه ۵۹)

در این عبارات نکات ناروشنی است که باید بد آنها توجه شود . گفته میشود "جهان بینی اجتماعی جبهه ملی ایران" بر "اصول علمی و تحلیلی مستخرج از تاریخ و اجتماع" متکی است . در تاریخ تفکر سوسیولوژیک تا امروز بنظر ما تنها مکتب اجتماعی مبتنی بر تحلیل علمی جامع و بیکر تاریخ و اجتماع آموزش مارکسیسم است که سپس در آموزش لنین بسط و تکامل یافته و صورت جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی درآمده است . آیا منظور صاحب نظران جبهه ملی از جهان بینی اجتماعی و علمی خود همین آموزش است یا چیزی دیگر . سندی که در دست ماست نشان میدهد که صاحب نظران جبهه ملی در اروپا یا آنکه عناصری از جامعه شناسی مارکسیستی را می پذیرند ولی در آن دخل و تصرفاتی انجام میدهند که اتفاقاً علمی نیست و اتفاقاً از تحلیل علمی جامعه و تاریخ ناشی نشده است . چنانکه بعد ها خواهیم دید کوشش آشکاری شده تا عناصری از تئوری مارکسیستی با عناصری از تئوری بورژوازی و آلت ویلیام راستو (تئورسین اقتصادی و اجتماعی معاصر آمریکا و رایزن رئیس جمهور این کشور) درباره "جامعه صنعتی" پیوند داده شود یعنی بجای قبول نظریه تکامل اجتماعی و تواب صورت بند بهای اقتصادی اجتماعی مارکس (تئورسین فراماسیونها) ملاک صنعتی شدن بدینسان ملاک تکامل جوامع معاصر میماند . است و بجای قبول آموزش طبقاتی مارکسیستی و ملاکهای طبقه بندی مارکسیستی ملاک "سهام مصرف" افراد از جامعه که ان نیز ملهم از نظریات راستو است بیمان کشیده شده است . در عبارات مورد بررسی این نکته نیز روشن نیست که چگونه برای نیل به تئوری مشترک انقلابی ، بجهان بینی اجتماعی واحد ، بوجود "مانسی فلسفی مشترک و تفاق نظر در مسائل عمومی فلسفه" نیازی نیست . صاحب نظران جبهه ملی در اروپا که از علمیت طرز تفکر خود سخن میگویند لابد متوجهند که هیچگونه بیکری در قبول یک جهان بینی اجتماعی در فکرو در عمل بدون داشتن زمینه هماهنگ در مسائل کلی شناخت طبیعت و جامعه میسر نیست . خود آنها جابجا از "واقعیت عینی" از "قوانین عینی" سخن میگویند شاید بدینانکه متوجه باشند که با این

صد بی‌های جزئی، صد قیاسک مکتب عام فلسفی یعنی ماتریالیسم هستند که به عینیت واقعیت و عینیت قوانین این واقعیت معتقد است. حال اگر کسی واقعیت عینی را منکر شود یا قوانین آن را نفی کند و آنرا ناشی از مشیت ازلی و تقدیر آسمانی پندارد آیا میتوان او را با تعظیم کنندگان "جهان بینی اجتماعی" جبهه ملی همفکر و همراه دانست؟

از همه شگفت تر آنکه در "پاره ای نظریات" آنچه که در پیشگفتار در فائده اهمیت شعوری و ضرورت جهان بینی انقلابی گفته شده در صفحات بعد تا حدی نفی میگردد. مثلا در صفحه ۱۲ جزوه چنین میخوانیم:

- " با توجه باین نکته اساسی که برای نیل بنظریات واحد اجتماعی و اقتصادی در جهان بینی انقلاب، بهائی فلسفی یکسان نیلز نیست و صاحبان هد فهای
- " مرفی میتوانند علی رغم اعتقادات مذهبی یا فلسفی گوناگون خسود دارای
- " نظریات اجتماعی یکسان باشند و در یک صف بر علیه امپریالیسم بچنگند؟
- " روشن میشود که ایجاد اختلاف تئوریک یا آرگانیک میان نیروهای استثمار
- " شده بر مبنای اختلافات فلسفی و مذهبی امری است زیان بخش و خطا"

نویسندگان طرح که جایی از ضرورت شعوری واحد انقلابی سخن گفته اند در اینجا، شاید در اثر طغیان قلم و عدم دقت، " ایجاد اختلاف تئوریک" را در سازمان واحدی که آنرا "جبهه" مینامند زبان بخش و خطا میسرند. مادر اینجا باید تصریح کنیم که اگر استنباط ما از جبهه آنچنان باشد که واقعا مفهوم حقیقی جبهه در بردارد (یعنی اتحاد سازمانهای سیاسی مختلف برای نیل به یک برنامه مشترک)، در انصورت اختلاف فلسفی و جهان بینی و شعوری انقلابی در چنین جبهه ای ممکن و ملامت است. ولی اگر درک ما از جبهه آنچنان باشد که صاحب نظران جبهه ملی بیان میکنند (یعنی سازمان یکپارچه انبوه استثمار شدگان علیه امپریالیسم و ارتجاع) و اگر درست است که این سازمان باید دارای جهان بینی انقلابی مشترک باشد یعنی اگر جبهه را با حزب همسنگ و هم مفهوم بشمریم، در انصورت مجاز شمردن انواع اختلاف فکری بین اعضا " این حزب نقض غرض است. چگونه میتوان از طرفی ضرورت جهان بینی واحد انقلابی، شعوری علمی انقلابی را برای سازمانی ثابت کرد و سپس در همان سازمان وجود طبقات ملونی از انواع جهان بینی های فلسفی و مذهبی و حتی تئوریک را مجاز دانسته و ایجاد اختلاف تئوریک را محکوم شمرد. چگونه میتوان از طرفی علم را تنها پایه قابل قبول تاکتیک و استراتژی سازمان انقلابی و ادراک تحلیل وی از مسائل جامعه دانست و از طرفی دیگر مجاز شمرد که افراد یا گروههای شعری در داخل جبهه بر اساس معتقدات غیر معقول و غیر علمی پدید آید. های اجتماعی را درک و تفسیر کنند. اگر منظور ما از ایجاد جهان بینی واحد انقلابی، توحید عمل انقلابی رزمندگان است، در انصورت چسرا نباید در این کاری بکوشید و حزب راه استنباط علمی طبیعت و تاریخ مجهز کرد و اگر چنین منظور نیست، چه حاجتی به جستجوی جهان بینی واحد انقلابی و شعوری "بازتابنده واقعیت" است؟

صاحب نظران جبهه ملی در جزوه مورد بحث در جاهای مختلف به جهان بینی حزب ما بشاره " تئورهای قالبی و اقتصادی" تاخته اند و " کهنه مدعیان رهبری طبقه کارگر" را متهم میکنند که "تحلیل صحیح و علمی حوادث اجتماعی را در انحصار خود میدانند" (صفحه ۲۸) در اینجا نیز باید نکاتی چند را روشن کرد.

نخست اینکه جهان بینی ما مارکسیسم - لنینیسم است که ما آنرا یک جهان بینی علمی یعنی تفسیر و توضیح علمی پدید آید. های طبیعت و اجتماع و ذروه تکامل اندیشه انسانی در این مسائل میدانیم.

اسلوب پالکتیکی معرفت و حقایق عامی که در جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی مطرح است سیر تکامل تاریخی انسان را در سراسر جهان روشن میسازد و لذا همانطور که اگر کسی قوانین علوم طبیعی را در کشور خود بکار بندد، اقتباس قالبی نکرده است، همانطور هم اگر کسی بخواهد پدید آید. های کشور ما را با معیار جامعه شناسی مارکسیستی (ماتریالیسم تاریخی) که علمی است دارای اعتبار عام، بمنسج کار درستی کرد و دست به پیچکونه اقتباس قالبی نرزد، است. منتها حقایق عام مارکسیستی بخودی خود و بدون انطباق خلاق قادر نیست پدید آید. های ویژه و اشکال متشوی را که تکامل تاریخی در این یا آن کشور بخسود میگیرد توضیح دهد. خود بنیاد گزاران مارکسیسم بارها گفته اند که " مارکسیسم ذکم نیست رهنمای عمل است". اگر فی المثل در جریان نهضت توده ای مواردی باشد که اصول جهان بینی بر مختهصات جامعه بد رستی و با خلاقیت انطباق داده نشده و ویژگیهای جامعه ایران بد رستی درک نکرده یا از تجارب نهضت های دیگر بشیوه خلاق استفاده بعمل نیامده است، گناه چنین اشتباهاتی را بگردن جهان بینی علمی، بگردن ماتریالیسم یا لکتیک و تاریخی نباید انداخت. چنانکه اگر پزشکی نتواند دانش پزشکی را در مورد بیماری بکاربرد گناه از دانش نیست بلکه از نقص در کار برد آن دانش است. ولی آنچه که خدمت عظیم حزب ما را تشکیل میدهد آنست که فن تحلیل علمی پدید آید. های اجتماعی را که امروز صاحب نظران جبهه ملی در اروپا نیز بدان روی می آورند این حزب در مقیاس وسیع در کشور ما بکاربرد و برای نخستین بار در تاریخ نهضت رهائی بخش ایران موفق شد مطالب جامع و دقیقی از جهات و جوانب مختلف تاریخ و جامعه ایران برای مردم کشور ما روشن سازد. خدمت عظیم حزب ما در این بود که بر اساس جهان بینی علمی خود موفق شد استراتژی و تاکتیک صحیح نهضت را روشن سازد، هدف های آنرا بد رستی معین نماید و همان نقشی را ایفا کند که واقعا یک سازمان مجهز به شعوری انقلابی قادر راست ایفا نماید.

و اما اینکه گفته میشود گویا تحلیل صحیح و علمی حوادث اجتماعی را در انحصار خود میدانیم باید آنرا فقط طعنه ای غیر عادلانه شمرد. هر کس که به درک قوانین تکامل تاریخ بشر قادر باشد و پدید آید. های اجتماعی را بد رستی پژوهش کند قادر بدادن تحلیل کمابیش صحیح و کمابیش علمی است. این امر در انحصار احدی نیست. اگر افراد یا سازمانهایی هستند که قادر به تحلیل صحیح نیستند علت آنست که خود را از جهت اجتماعی در انکا بدان جهان بینی، به چنان اسلوب و منطق علمی معرفت ذینفیع نمی یابند.

احتجاج شگفت دیگری که نباید بلا جواب گذاشت آنست که گویا تبلیغ جهان بینی علمی مارکسیستی از طرف حزب مانجوی ایجاد اختلاف تئوریک در درون نهضتی است که باید یکپارچه باشد تا بهترین نتیجه نماید. اینم بجه مناسبت وقتی صاحب نظران جبهه ملی ایران در اروپا برخی افکار انقطاطی را آنهم با لحنی که سزاوار وحدت نیروهای ضد استعماری و ضد ارتجاعی نیست پخش میکنند در جاده ایجاد اختلاف نیستند ولی اگر حزب توده ایران که دارای سنت دیرین است یک مکتب عظیم فکری را که در عصر ما از کوره های سوزان بسیاری آزمونها گذرشته و بیش از پیش آید پدید آید و میشود معرفی کند و خواهد در زبور جم آن، وحدت واقعی و یکپارچگی انقلابی کلیه عناصر مترقی را فراهم آورد در جاده ایجاد اختلاف است؟! حقیقت آنست که نیروهای مترقی، ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی ایران علی رغم وحدت در یک سلسله مسائل مهم، دارای اختلاف منافع اجتماعی نیز هستند و این امر بسیار طبیعی است که آنها هر یک در راه توضیح و تبلیغ نظریات خود آزاد باشند. فقط زمانه و رشد نهضت نشان خواهد داد که حق با کیست و کدام شعوری است که میتواند به چرخش های مختلف حوادث پاسخ گوید و زرف ترین

و بصیرانه ترین تحلیل پدیده های اجتماعی را بدست دهد • تبلیغ نظریات ویژه خود در عین حال منافعی وحدت عمل در نقاط مشترک نظریات نیست و نباید باشد •

۲- درباره "جامعه صنعتی"

اخیرا عده ای از شورسین های جامعه شناس و اقتصاد دان پژوهازی و برراس آنها والس ویلیام راستو (W.W. Rostow) که ذکری گذشت و مولف کتاب پرسو صدای "مراحل رشد اقتصادی" است نظریه "جامعه صنعتی" را بمیان کشیده اند • ملخص این نظریه آنست که جوامع " سنتی " (خواه فئودال و خواه پاتریارکال) که با تکنیک زمان قبل از نیوتن اداره میشوند از مراحلسی بنام "طیران" و "تدارک" و "نضج" گذشته بمرحله "سطح عالی مصرف عمومی" میرسند • بنظرس ویلیام راستو، ریموند آرن (R. Aron) و دیگران محتوی جامعه بشری در دوران ما جز این نیست و سیستم های سرمایه داری و سوسیالیسم بخودی خود دارای اهمیتی نیست ، بلکه اهمیت آنها از آن جهت است که بصنعتی شدن کشوری کمک کنند • البته راستو نتیجه میگیرد که بهترین شیوه صنعتی کردن جامعه همان شیوه سرمایه داری است • مطابق این تئوری جهان به دو منطقه عظیم کشورهای صنعتی و کشورهای غیرصنعتی (یا کم رشد که گاه بخلط " توسعه نیافته "؟) ترجمه میکنند تقسیم میشود صاحب نظران جبهه ملی در اروپا با استقراض نکات اساسی این تئوری و یاد آرمیختن آن با عناصری از مارکسیسم عملا جهان را به دو منطقه متباین صنعتی و غیرصنعتی تقسیم میکنند و همه کشورهای صنعتی را عم از آنکه نظام داخلی آنها سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم) باشد یا سوسیالیسم، در کنارهم و در نقطه مقابل کشورهای غیرصنعتی قرار میدهند •

برای آنکه سخن ما ادعاینا باشد اجازه دهید بخشهایی از جزوه مورد بحث را ذکر کنیم :

- " سیر ضروری و بتکاپوی سرشتی اجتماع بشری سبب گردیده که در مرحله معینی از رشد نیروهای مولد جامعه، سرعت این فرایند (یعنی پروسه - ۱۰۰ ط) در اقصای عالمی که تشریح و باز شماری آنها مستلزم بخشی جد آگانه است ، در تمام اقالیم یکسان نباشد و اختلاف سطح قابل ملاحظه ای میان فرسهی و درجه رشد نیروهای مولد اقالیم جهان پیدا گردد • • • بخش عظیمی از جهان بصورت مستعمره و تحت الحمايه کشورهای صنعتی درآمد • کشورهای ای استعمارگر با بسط نفوذ سیاسی خود در دستگاه حکومتی پاره ای از مالک و استقرار سلطه اقتصادی خود از این طریق عملا آنها را از هرگونه استقلال سیاسی محروم ساختند • اختلاف درجه پیشرفت دودسته کشورهای - سیر (صنعتی و غیرصنعتی) ، که در ابتدا هنوز تعیین کننده نبود و از میان برداشتن آن از طریق یک جهش صنعتی امکان پذیر می نمود (زاین) در اثر سد موثری که بدخلات سیاسی و سلطه اقتصادی دنیای توانگر صنعتی آن زمان در راه آن تشکیل میداد روز بروز با سرعتی سرسام آفرینش یافت تا آنجا که بالاخره در بسیاری از کشورهای دسته دوم جامعه و نیروهای مولد آن از رشد طبیعی خود بازماندند " (صفحات ۵۹-۶۰) •

مهمی نویسندگان جزوه مینویسند که این کشورهای صنعتی (که گاه آنها را امپریالیستی مینویسند) در حالیکه بساط فئودالیسم را در داخل کشور خود برچیدند ولی همان را در داخل کشورهای

غیرصنعتی حفظ کردند و مورد حمایت قرار دادند تا تکیه گاه غارتگریشان باشد • تا آنجا که مقصود از کشورهای صنعتی و غیرصنعتی همان کشورهای استعماری و کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره است ، ظاهرا مطلب درست و بی خدشه است ولی مطالعه موارد دیگر مندرجه در جسیزه نشان میدهد که نویسندگان جزوه، اتحاد شوروی سوسیالیستی را نیز با سهولت در ردیف کشورهای صنعتی درمی آورند و کلیه "صفات" این کشورها یعنی خاصیت امپریالیستی آنها را نیز به این کشور که از قضا سوسیالیستی بودن آنرا نیز تصریح مینمایند ، نسبت میدهند • نویسندگان جزوه برآنند که پس از مرگ استالین و از دران بحران کوبا بین امپریالیسم امریکا و شوروی نزدیکی حاصل شده است و از آنجمله انعقاد قرارداد مسکو نشانی براین نزدیکی و مظهر "توافق دودولت قوی صنعتی جهان" است نویسن چنین مینویسند :

- " توافق کشورهای صنعتی جهان در حفظ وضع موجود ، توافق است که موجب میشود نیی از نیاد برابرنیم دیگر قرار گیرد • دنیایی که باندازه کافی برای خوردن دارد و دنیایی که هنوز با ظلم و فقر و گرسنگی دست بگریبان است • دنیایی که بیسهای استعمار سلطنت هاغذای کافی برای خوردن و جانی راحت برای زیستن دارد ، و دنیایی که مورد تجاوز استعمار قرار گرفته و بدین جهت از شرائط حد اقل رفاه مادی و استقلال ملی و دموکراسی محروم است • دنیایی که فریه شده و دنیایی که برای تخییر شرایط اسارت آوری که او را در رهم می فشارد ، باید با قدرتهای صنعتی جهان مبارزه کند ، تاحق حیات بدست آورد • دنیای صنعتی که بدلائل تاریخی و اجتماعی و فنی با تاسیب بازار فروش در پنج قاره جهان توانسته از رفاه مادی برخوردار گردد و دنیایی که به جبر عقب نگاه داشته شده و استعمار شده و اکنون بیدار شده و زنجیر گسسته • دنیای سیرد برابردنیای گرسنه قرار گرفته • " (صفحات ۲۹-۳۰)

باندازه کافی صریح گفته شده است •

بدین ترتیب بنظر نویسندگان جزوه مورد بحث تناقضات عدّه جهان ، تناقض بین کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری ، بین استعمار طلبان و استعمار زدگان ، بین استعمارشدگان و استعمار کنندگان در کشورهای سرمایه داری نیست ، بلکه بین کشورهای فریه و سیر و توانای صنعتی از طرفی و کشورهای لاغر و گرسنه و ناتوان غیرصنعتی از طرف دیگر است •

ملاک متمایز کردن و مشخص کردن کشورهای "مصرف" است نه شیوه تولید و مناسبات تولید و هر کشوری که در آن سطح مصرف بالا باشد ، اعم از سوسیالیستی یا سرمایه داری ، کشوری است که ما باید با آن خود را طرف بشمریم چون جز "کشورهای کم مصرف هستیم •

چنین است فشرده احتجاجات •

در این احتجاجات درهم اندیشی بسیاری وجود دارد که باید روشن ساخت • طرفداران تئوری "جامعه صنعتی" تنها قوای مولد (ماشین) و مصرف عمومی را ملاک تکامل جوامع انسانی تلقی میکنند و سزا آنکه مارکسیسم - لنینیسم معتقد است که ملاک تکامل اجتماعی تنها قوای مولد نیست ، مناسبات تولید (شکل مالکیت) نیز هست • بین د کشورهای صنعتی که در یکی مالکیت افزار تولید از آن سرمایه داران و انحصارگران است و در دیگری که مالکیت افزار تولید از آن مردم ، از آن اجتماع ، اختلاف ماهوی وجود دارد • قضاوت مادرباره این د کشور و سیاست مروض آن نمیتواند و نباید یکی باشد • خود واقعیات

نیز این امرانشان می‌دهد . تاریخ حیات کوتاه اتحاد شوروی موسیالیستی از تلاش پرشور این کشور برای خیر و صلاح انسانیت انباشته است و تاریخ حیات سنگین کشورهای امپریالیستی اشیاع است از جنایات مخوف علیه انسانیت .

مارکس بر اساس ملاک و معیار قوای مولده ، مناسبات تولید (که مجموع آن شیوه تولید نسام دارد) تئوری فرماسیونها (صورت بندی های) اقتصادی را آورد که حاکی از تناوب اشکال همانند از جهت اقتصادی و اجتماعی در تاریخ بشری است .

موافق این تئوری جامعه بشری (البته با تنوع عظیم اشکال و آهنگ رشد و ویژگیهایی که آنرا مارکس ویژگیهای "امپریک" می‌نامد) از مراحل کمون اولیه ، بردگی ، فئودالیسم ، سرمایه داری و کمونیسم (فاز اول و دوم) میگذرد و در هر یک از این مراحل مشخصات اجتماعی و اقتصادی معینی دارد که ذکرش در اینجا مایه طول کلام است و خواستاران میتوانند در درسنامه های مربوطه بخوانند . این تئوری عمیق و علمی تناوب اشکال اقتصادی - اجتماعی ، در نتیجه آشفته حوادث تاریخی نظمی شگرف ایجاد کرد و پدید آمدن های در هم رانجویی مفتح توضیح داده است . برای شناخت ماهیت یک جامعه همین ملاک است که میتواند کلید مشکل گشا باشد و الا با تقسیم جوامع انسانی به فربه و لاغر ، سیروگرسته ، صنعتی و غیر صنعتی بجائی نخواهیم رسید بلکه گمراه خواهیم شد .

و اما این دعوی شگفت که گویا اتحاد شوروی وارد توافق با امپریالیسم برای اسارت جهان فقیر شده است ، ادعایی که یکی از پایه های اصلی انٹی کمونیسم در جزوه مورد بحث است ، معلوم نیست بر کدام استدلال و کدام واقعیت مبتنی است . اتحاد شوروی در راه حصول توافق بین دولت‌های بزرگ نه برای حفظ وضع موجود جهان بلکه برای حفظ صلح میکوشد . زمامداران شوروی بارها تأکید کردند که آنها همزبانی مسالمت آمیز را بمعنای "حفظ وضع موجود" نمی‌فهمند . اتحاد شوروی نه در گفتار ، بلکه در کردار بارها موثرترین اشکال کمک به مبارزه خلق‌های امپریالیسم را نشان داده است و به همین جهت توده های مردم جهان وی را دوست و قادر ار خود می‌شمرند .

اینکه نویسندگان جزوه توافق آمریکا و شوروی را برای فیصله بحران کارائیب قرینه توافقی وسیعتر میکنند نیز مایه شگفت است . مواضع شوروی و امپریالیسم آمریکا در مسئله کولمب جهانیان روشن است . شوروی خواستار حفظ موجودیت کهای موسیالیستی بود و بدین هدف توجه خود نیز دست یافت و تنها زمانی با مسئله انتقال موشک‌های موافقت نشان داد که رئیس جمهوری آمریکا تضمین کرد از مهاجمه به کهای خود داری هرزد . این توافقی است که بر اساس منافع یک خلق انقلابی انجام گرفته . بطور کلی یک دولت موسیالیستی سازش با یک دولت امپریالیستی را در صورتیکه واجد سه شرط باشد (یعنی منافی با منافع عمومی بشرو سیر عمومی تاریخ نباشد ، در کار راکتیکتی محدود باشد ، بر اساس گذشت متقابل باشد) زرد نمی‌کند و از این حربه برای تأمین منافع صلح و موسیالیسم استفاده مینماید . در هر مورد باید به تحلیل مشخصی پرداخت و دانست که ماهیت مسئله از چه قرار است .

ظاهراً تئوری نادرست "جامعه صنعتی" را صاحب نظران جنبه ملی در اروپا برای آن لازم داشته اند که از آن برای مخالفت با کشور موسیالیستی شوروی شبه است لالی بیرون بکشند ، کاری که هم خلاف واقعیت و هم خلاف مصالح جنبش رهائی بخش میهن ماست .

۴- درباره طبقات جامعه ایران

تنظیم کنندگان جزوه مورد بحث نه تنها با تئوری فرماسیونهای اقتصادی - اجتماعی میانسه خوشی ندارند و تئوری پیچ "جامعه صنعتی" را بر آن رجحان می‌نهند بلکه با تئوری طبقات و مبارزه

طبقاتی نیز (لااقل در کشورهای کم رشد و غیر صنعتی) موافق نیستند و قبول طبقات در جامعه ایران را هم از نوع "اقتباسات قالبی" می‌شمرند و اگر هم طبقاتی قائل باشند ، بر آنند که باید آنرا بر اساس ملاک و معیار دیگری غیر از آنچه که مارکسیسم - لنینیسم معتقد است ، معین کرد .

ما یک سلسله احتجاجات مطروحه در این زمینه نقل میکنیم :

- " شرط همانندی طبقات درد و جامعه مختلف همانندی افزارهای تولید ،
 - " شکل کار و تقسیم کار و بطور خلاصه همانندی زیربنای اجتماع است . از آنجاکه
 - " زیربنای اجتماعی کشورهای عقب نگه داشته شده ، برخلاف زمینای آن ، یا
 - " اساساً تغییری نکرده و یا تغییراتش ناچیز و آنهم در جهتی غیر از تغییرات
 - " ناشی از انقلاب صنعتی بوده است ، در این کشورها طبقه ای بنام پرولترهای
 - " صنعتی یا آن دامنه که بتوان آنرا ملاک ترکیب طبقاتی جامعه دانست ، به
 - " بوجود نیامده و انبوه استعمارشدگان این کشورها با بصورت توده های فقیر
 - " دهقانی و با بصورت سیل بیکاران و کارگران روز مزد فقیر ، در اشتغال
 - " غیر صنعتی و کم بازده متمرکز شد . موجود نبودن وسایل جدید تولید بقدر
 - " کافی در جامعه عقب نگه داشته شده موجب میشود که برای طبقه بنسندی
 - " جامعه ، بجای توسل جستن بشکل مالکیت وسایل تولید ، بدون نادیده
 - " گرفتن آن ، در جستجوی معیار عمومی تری برائیم . این معیار عمومی را
 - " میتوان سهم عمومی اجزا اجتماع از مجموع مصرف جامعه قرار داد . (ص ۱)
- نویسندگان جزوه پس از آنکه معیار عمومی تر سهم نسبی افراد اجتماع از مجموع مصرف جامعه را (بدون نادیده گرفتن شکل مالکیت وسایل تولید) معیار تقسیم طبقات قرار میدهند ، برای ایسین نظریه سود هائی قائل میشوند و تقسیم بندی جامعه بر حسب شکل مالکیت را متضمن زیانهای میدانند و مینویسند که در نتیجه تقسیم آنها :

- " از طرفی مرز بندی مصنوعی در انبوه استعمارشدگان از میان رفته ، فقط وجه
- " مشترکشان یعنی استعمارشدگی مورد توجه قرار میگردد ، وجه مشترکی که باید
- " بعنوان معیار طبقه بندی اجتماع پذیرفته شود و از طرف دیگر این امر موجب
- " میشود که بجای جستجوی یک طبقه بمعنای کلاسیک ، برای متوجه ساختن
- " یکی از لایه های مبارزه بسوی آن ، یعنی بجای جستجوی طبقه موهوم
- " بورژوازی صنعتی (موهوم در جامعه عقب نگه داشته شده) دشمن بسویی
- " واقعی یعنی شبه طبقه فئودال - کمپرادور شناخته ، هدف مبارزات ضد
- " استعماری قرار دهیم . (صفحه ۱۲)

و سپس پس از آنکه مفهوم اختزاعی شبه طبقه را بر هر هیت حاکمه ایران که مجموعه ای از طبقات و قشرهای ممتاز جامعه است نیز بسط میدهند درباره زبان تقسیم بندی جامعه بر اساس ملاک مالکیت مینویسند :

- " تقسیم بندی جامعه هرگاه بر حسب شکل مالکیت وسایل تولید بدون توجه
- " به میزان تنوع نسبی افراد اجتماع از در آمد کل جامعه صورت گیرد ، گاهی سبب
- " خطای دیگری میشود که در نتیجه آن ، ساختمان و مضمون اصلی جامعه
- " ظاهریانی آن در تضاد قرار میگردد . بطور مثال در کشورهاییکه مالکیت

- * اجتماع بروسایلی تولید تا مین شده است ممکن است قشری از اداره کنندگان
- * جامعه سهی بیش از آنچه که برحسب ارزش کار باید بدیشان تعلق گیرد ،
- * بخود جذب نمایند ، بدون آنکه مالک وسایلی تولید باشند ، از حاصل کار
- * اکثریت بهره برداری کنند . نکته دیگر رقیبانی جهانی بمنظور تمییم
- * موقعیت يك جامعه ، تنها ب میزان کل تولید آن نمیتواند مشخص واقعی
- * ساختمان آن جامعه باشد ، بلکه معیار اصلی باز همان مصرف نسبی جامعه
- * از تولید کل جهان خواهد بود . (صفحه ۶۲) .

بطوریکه ملاحظه میفرمائید مباحثی مفصل و پیچیده ای درباره تشخیص طبقات در جامعه ایران روبرو هستیم و چنان در این بیانات مطالب درست و نیمه درست و نادرست با هم مخلوط شده و دعای غیرمستلیمی یکی پس از دیگری بیان گردیده است که برای حلایی همین چند سطور روشن کردن نادرستی آنها و دادن حل صحیح خود نوشتن رساله ای ضرور است .

با اینحال سعی میکنیم بعضی دعاوی عمده را جدا کنیم و بدان پاسخ دهیم :

(۱) گفته میشود چون زمینای جامعه ایران با جوامع صنعتی یکی نیست لذا نباید در این کشور پرولتاریای صنعتی و یا بورژوازی صنعتی جستجو کرد ، بلکه در این کشور مابانویه استثمارشدهگان و استثمارشوندگان روبرو هستیم .

(۲) گفته میشود که معیار تقسیم جامعه طبقات باید سهم مصرف باشد نه شکل مالکیت و وسایلی تولید ، اگرچه آنها هم نباید نادیده گرفت .

(۳) گفته میشود که تقسیم بر اساس معیار مالکیت افزار تولید مرز بندی مصنوعی ایجاد میکند و حال آنکه تقسیم بر اساس سهم مصرف وجه مشترك استثمارشدهگان را محفوظ نگاه میدارد و طبقات موهوم بورژوازی صنعتی و پرولتاریای صنعتی اختراع نمیشود .

(۴) گفته میشود که تقسیم جامعه برحسب شکل مالکیت وسایلی تولید این عیب زار دارد که کسانی را که بدون آنکه مالک وسایلی تولید باشند از حاصل کار اکثریت بهره برداری میکنند از جرگه استثمارکنندگان دور میسازد و یا برعکس کسانی را که مالک افزار تولید و تولیدی عملی میگردانند از جرگه خلق جدا میکند .

(۵) گفته میشود که تقسیم برحسب مصرف با نظریه این تقسیم در عرصه جهانی هماهنگ است زیرا برای تعیین موقعیت يك جامعه تنها ب میزان کل تولید آن نمیتوان تکیه کرد بلکه باید مصرف نسبی جامعه را ملاک گرفت .

روشن است که طراحان این مطالب میخواهند با مارکسیسم - لنینیسم و بطور مشخص و بویژه با جهان بینی حزب ما با حاشه کنند . ولی شرط اصلی و مقدم هر مباحثه پرشمر عبارتست از اطلاع دقیق از نظر طرف مباحثه . خوب بود اول نویسندگان جزوه مورد بحث دقیقاً میدانستند مارکسیسم - لنینیسم چگونه معیارهایی برای تقسیم جامعه طبقات مطرح میسازد و آیا این درست است که تنها يك معیار بنام میرود و آنها مالکیت افزار تولید است ؟

برای آنکه هر چه زود تر سوء تفاهات و سوء تعبیرات در این زمینه برطرف شود ، تعریف کلاسیک لنین را درباره طبقه در اینجا ذکر میکنیم :

" طبقات عبارتست از گروههای بزرگ افراد انسانی ، که از جهت جا و مقام خویش در سیستم تولید اجتماعی که از جهت تاریخی تعیین شده است ، از جهت رابطه به وسائل تولید (که اغلب قوانین ترا تعیین و تحکیم کرده اند) از جهت

- * نقششان در سازمان اجتماعی کارولذ از جهت شیوه های دریافت و اندازه آن
- * ثروت اجتماعی که در دسترس آنهاست ، باید یک تفاوت دارد . طبقات آنچنان
- * گروههایی از افراد انسانی هستند که یکی میتواند ثمرات کار دیگری را از جهت
- * تفاوت مقامی که در داخل يك نظام اقتصادی واحد دارند مصرف کند .
- (لنین ، کلیات ، جلد ۲ ، صفحه ۳۸۸)

چنانکه ملاحظه میکنید لنین برای تعیین طبقه تنها يك ملاک (شکل مالکیت) ذکر نکرد ، آنطور که صاحب نظران جبهه ملی در اروپا پنداشته اند ، بلکه ملاکهای متعدد ذکر کرده است یعنی جا و مقام در سیستم اجتماعی که از جهت تاریخی با هم فرق دارد (بردگی ، فئودالیسم ، سرمایه داری ، سوسیالیسم) ، رابطه با وسائل تولید ، نقش در سازمان اجتماعی کار ، شیوه دریافت و اندازه آن ثروت اجتماعی که در دسترس آنهاست . نویسندگان جزوه تنها ملاک اخیراً تحت عنوان سهم مصرف برگزیده اند و لذا کار را به شما سازی و ساده کردن مفرط منظره کشانده اند بویژه آنکه عامل عمده یعنی مناسبات تولید را فرعی گرفته اند و عاملی را که نقش درجه دوم بازی میکند (یعنی سهم مصرف) را به عامل عمده بدل ساخته اند .

چنانکه با سانی میتوان فهمید هدف اصلی لاتی که در مورد طبقات شده است چهار چیز است :

اول نفی وجود پرولتاریای صنعتی و لذ انکار آنکه در ایران حزب پرولتاریا دارای ضرورت اجتماعی و تاریخی است . دوم نفی وجود بورژوازی صنعتی که گویا بصورتاً تنها منظره از بورژوازی ملسی همان است و لذ انکار اینکه جبهه ملی تنها متعلق به بورژوازی ملی باشد . سوم اثبات اینکه چون در ایران تنوع طبقات وجود ندارد و تنها بهره کش و بهره ده وجود دارد ، لذ آنها يك سازمان سیاسی بهره دهان و استثمارشدهگان کافی است و تنوع سازمانهای سیاسی در ایران لزومی ندارد . چهارم اینکه شکل مالکیت ملاک نیست بلکه سهم مصرف ملاک است . مثلاً ای چه بسا کارندان یا روزنامه نگاران پولدار و سیروغنی هستند که از فلان ملاک یا بازرگانان کم چیز مرتجع تراند و لذ آنها نمیتوان در دست ازار تجاری یا مرفقی بودن طبقه ای بسبب رابطه اش با افزار تولید صحبت کرد .

قبل از ورود بسخن بد نیست از شعری یاد آوری کنیم که زمانی کوتاه شاعر بزرگ آلمانی در شماره ستاپندگان کلوپستوک شاعر دیگر معروف آلمانی نوشت و لنین آنرا در یکی از آثار خود نقل میکند . ترجمه این شعر چنین است :

کیست که کلوپستوک را بنستاید
ولی آیا همه او را بدقت مطالعه میکنند ؟ نه .
ما ترجیح میدهم بادقت بیشتر بررسی شویم
و کمتر مورد ستایش قرار بگیریم .

سرنوشت جهان بینی علمی مارکسیسم - لنینیسم نیز تا حد زیادی به اشعار کلوپستوک شبیه است . از آن زیاد سخن میگویند و آنرا گاه میستایند و گاه دشنام میدهند بدون آنکه آنرا بدقت خوانند باشند . اگر صاحب نظران جبهه ملی در اروپا که با این سیکساری ووردلی دست بمقابله فکری با جهان بینی مارکسیستی زدند ، اند آنرا بدقت مطالعه میکردند هم در این مقابله محتاط تر میشدند و هم در ایراد انتقاد دقیق تر .

آیا در ایران طبقه پرولتاریای صنعتی وجود دارد ؟ ما پاسخ میدهم وجود دارد ، زیرا معتقدیم که پرده های تاریخی تابع قوانین معینی است که درازمه و مکنه مخدطف تکرار میشود . پیسندایش

سرمایه داری پدید آمده است که در سراسر جهان منتهاگاه زود تر و گاه به گاه در تیرتو با حفظ تنوع زیاد اشکال و آهنگ رشد تکرار شده است. تردیدی نیست که مخصصات هرجاجتماعی در این تکرار مهربونشان خود را باقی میگذارد و بهیچوجه ممکن نیست پیدایش سرمایه داری (که مبتنی بر تولید ماشینی و استثمار کارمزدوری است) در ایران عیناً مانند انگلستان باشد. کشور ما هنوز در مراحل مقدماتی تکامل سرمایه داری است و مخصصات سرمایه داری کشور ما با مخصصات مثلاً همین سرمایه داری در قشرهای گذشته در انگلستان تفاوت فراوانی دارد. البته اگر کسی بخواهد تمام مخصصات سرمایه داری قرن ۱۸ و ۱۹ انگلستان را در ایران بیابد سخت دچار اشتباه است. ولی اگر کسی تکرار ماهوی این پدیده (پیدایش تولید ماشینی و استثمار کارمزدوری) را ببیند، دچار اشتباه بزرگتری است. اگر درست است که در ایران سرمایه داری از بدتها پیش ظهور کرده و در کار بسط است، پس درست است که در طبقه سرمایه داران (استثمارکنندگان کارمزدوری) از طرفی و پرولتاریای صنعتی (که کار آنها منبع ایجاد سرمایه برای این سرمایه داران است) نیز در جامعه ما بوجود آمده اند. در واقع اکنون مطابق امارهای تقریبی که در دست است در موسسات نفت و کارخانه های نساجی و خواربار و صنایع ساختمانی و مونتاز و موسسات کوچک صنعتی قریب نیم میلیون کارگر صنعتی بکار اشتغال دارد.

بدین جهت نه بورژوازی صنعتی و نه پرولتاریای صنعتی را نمیتوان طبقات موهوم شمرد و نفی کرد و اگر کسی از سازمانهای سیاسی این دو قشر رشد یابنده در ایران سخن گوید نه فقط سخنی به خطا نگفته است، بلکه حرفی مطابق با واقع زده است.

منتها پرولتاریای صنعتی و سرمایه داران در ایران مسلماً از جهت کمیت و کیفیت و مخصصات ویژه اجتماعی و روحی و پیوند با طبقات مشترک المنافع و خواسته ها و فواید اجتماعی و سمت حرکت تاریخی عین پرولتاریا و سرمایه داری کشورهای رشد یافته نیستند و یک سلسله ویژگیها دارند. نه با تکیه ماهیت مشترک میتوان ویژگیها را منکر شد و نه با تکیه ویژگیها میتوان ماهیت مشترک را ندید. تمام دشواری مسئله تمام دیالکتیک مسئله در همین جا است.

وقتی ما میگوئیم حزب توده ایران حزب طبقه کارگر است، این سخن را بمعنای علمی آن نباید فهمید. معنای علمی کلمه آنست که حزب ما بمثابة هدف فاعلی خود ستار استقرار سوسیالیسم یعنی مالکیت اجتماعی است و طبقه ای که در مالکیت خصوصی، بهیچ شکلی از اشکال، سهمی ندارد پرولتاریا صنعتی است. لذا طبقه ای که ایجاد مالکیت اجتماعی بسود اوست طبقه پرولتاریای صنعتی است. ولی از این تعریف علمی نباید چنین فهمید که ما تصور میکنیم غیر از پرولتاریای صنعتی هیچ طبقه دیگری به سوسیالیسم و به انقلاب سوسیالیستی روی نمی آورد. در کشورهای آسی از نوع کشور ما که هنوز مرز بندی طبقاتی در آن بعد کامل نضج و رشد خود نرسیده است و سراسر جامعه در آتش فقر و حرمان میسوزد طبقات مشترک المنافع با پرولتاریا (بویژه قشرهای وسیع دهقانان و قشرهای فقیر پیشه وران و روشن فکران) با وی در مبارزه اجتماعی همراهی میکنند. اهمیت درک تئوری طبقاتی مارکسیستی در آنست که اگر کشورهای المثل در شرایط سرمایه داری چند دهه دیگر تکامل خود را طی کند، آنوقت شعارهای سوسیالیستی پیش ازین خاص پرولتاریا و نزدیکترین متحد پیش (دهقانان تهیدست و قشرهایی از روشنفکران) میگردد. هرگز نباید فراموش کرد که طبقه پرولتاریای صنعتی در کشور ما دارای دروغناست و در حال رشد دائمی است. اشتباه مربوط به بورژوازی صنعتی نیز از همین نوع است. باید متذکر شد که ما وقتی میگوئیم بورژوازی ملی منظورمان آن بخشی از بورژوازی کشورهای مستعمره و وابسته است که به سلسله اقتصادی و اجتماعی با امپریالیسم وارد تضاد میشود. آید تئوروی سیاسی این بورژوازی ناسیونالیسم

است. در اینجا نیز ما باید سلسله تجزیهات تاریخی سروکار داریم که اگر بد و سطحی فهمیده شود، موهبت گمراهی است. چرا میگوئیم ناسیونالیسم آید تئوروی بورژوازی است؟ زیرا این روش سیاسی برای نخستین بار در تاریخ از طرف بورژوازی کشورهای که میخواستند با بازار خود را ولدا مرزهای کشور خود را در قبال رقابت بورژوازی کشورهای دیگر حفظ کنند و استقلال سیاسی و اقتصادی خود را محفوظ دارند، پیش کشیده شد. پرولتاریا موجد نظام سوسیالیستی است که منجر با ایجاد بین الملل واحد انسانها میگردد و لذا روش سیاسی او اتوناسیونالیسم یعنی همکاری توده های استثمار شده و استثمار زده در مقیاس جهانی برای نجات از یوغ سرمایه است. پرولتاریا در عین حال پاتریوتیسم یعنی مهربانی پرستی را بخشی از جهان بینی خود میشمرد ولی بین پاتریوتیسم و ناسیونالیسم از جهت محتوی اجتماعی و سیاسی خود تفاوت وجود دارد. ناسیونالیسم به برتری منافع کشور خود برد یگر کشورها معتقد است و بر آنست کسیه میتوان بانقضی حقوق دیگر کشورها حقوق کشور خود را محفوظ داشت ولی پاتریوتیسم خواستار حفظ حقوق کشور خود در چارچوب صیانت حقوق کشورهای دیگر است. تردیدی نیست که این مفاهیم که مانند همه مفاهیم نامگذاری تجربی یک سلسله پدید آمده یعنی است، در زندگی زنده، در جریان واقعی حیات خلفها، اشکال متنوع، در آمیخته، در ورگه و بینابینی فراوانی بخود میگیرد ولی تعیین مخصصات عده و نامگذاری آنها وسیله معرفت بشری است و بدون آن نمیتوان از انبوه آشفته پدید آمده ها و اشیا سردرآورد.

روش ناسیونالیسم با آنکه از طرف بورژوازی کشورهای اسیرد رقبال بورژوازی کشورهای اسپرکننده بهمان کشیده شده است ولی تنها خاص بورژوازی نمی ماند و قشرهای وسیعی در جامعه (بویژه قشرهای خرد بورژوازی که با بورژوازی منفعت همانند دارند) بدین روش میگردند ولی از جهت ماهیت طبقاتی خود این روش متعلق به بورژوازی است.

انتوناسیونالیسم و ناسیونالیسم دو خط مشی عده سیاسی و اجتماعی هستند که بترتیب یکی را پرولتاریا و دیگری را بورژوازی در تاریخ ارائه کرده است و اکنون این دو خط مشی در کشور ما نیز به شکل برجسته ای وارد عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی شده است و حزب توده ایران و جنبه ملی ایران را میتوان در نمایندگی آنها دانست. در شرایط کشور ما محل های همکاری این دو خط مشی فراهم است، زیرا در مرحله کنونی که هنوز استقلال سیاسی و اقتصادی ایران تأمین نیست و رهائی از چنگ استعمار در دست روز است، نیروهای ناسیونالیست و انتوناسیونالیست (یا کمونیست) تا حد بد زیادی زیمنان مشترک دارند. ویژگیهای عصر ماطوری است که میتواند این زبان مشترک بعد هائیزاد امه یابد، زیرا نیروهای ناسیونالیست کشورهای کم رشد پیش ازینش بقبول روشهای سوسیالیستی و شبه سوسیالیستی میگردند. بهمین جهت پیشنهاد همکاری با نیروهای ناسیونالیست از طرف حزب ما مبتنی بر ارزیابی ژرف پدید آمده های عصر ما و جامعه است و جنبه تاکتیک گذرای روز ندارد و کاملاً مصلحانه است و سرشار از این امید است که این اتحاد بتواند اتحادی دامنه دار و طولانی شود.

تئوری مارکسیستی - لنینیستی "طبقات" یک تئوری با عظمت علمی است که اگر درست درک نشود و با دقت بکار نرود، تحلیل دل قیق پدید آمده های اجتماعی غیر ممکن است. در عین حال اگر این تئوری مورد سوءاستفاده قرار گیرد و ویژگیهای هر جامعه و هر طبقه نادیده ماند و یا به انتزاعات عبث و افراطی توسل گردد، آنگاه کار به توضیح دکماتیک، قشری و سکتاریستی مسائل نمیشد. تاریخ معاصر نشان میدهد که هم انکار آموزش طبقات و هم درک دکماتیک آن زبانهای سنگینی وارد ساخته است و از هر دو خطا باید پرهیز داشت.

یکی از هدف‌های اساسی صاحب نظران جبهه ملی در اروپا از تفریق وجود طبقات مختلف در داخل خلق ایران، توجیه "جبهه" بدان معنای خاصی است که ایشان درک میکنند. برای شعار ایجاد جبهه واحد آقایان اهمیت ویژه ای قائلند، زیرا این تنها شعاری است که در پشت جلد جزوه مورد بحث نوشته شده است: "عصر معاصر رهبری و پیروزی جبهه هاست."

بینیم استنباط مشخص آقایان از جبهه چیست. در جزوه مورد بحث در این زمینه چنین میخوانیم:

- "عصر معاصر رهبری و پیروزی جبهه های آزادی بخش در کشورهای استثمار"
- "شده و تازه آزاد شده است. مراد از جبهه ملقمه ای مصنوعی از احزاب"
- "گونگون نیست. مقصود از جبهه تشکیلات واحدی است که انبوه استثمار"
- "شدگان را، بدون در نظر گرفتن قشر اجتماعی آنان، بدون مرزندی بهای"
- "صنوعی بر سر یک شیوه یکسان مبارزه و یک برنامه عینی و عملی مترقی و"
- "واحد، متشکل میسازد. این اصلی است که تاریخ انقلابات نیم قرن اخیر"
- "بزرگترین گواه درستی آنست. هدف نهضت ملی ایران حکومت طبقه"
- "موهومی از رنجبران بر طبقه مصنوعی دیگری از محرومین نیست و از اینجا است"
- "که پیروزی حقیقی بر حزب بد یگرنمی تواند ضامن پیروزی و رفاه خلق بسازد."
- "تنها راه نجات خلق پیروزی انبوه استثمار شدگان، پیروزی جبهه ملی"
- "ایران است." (صفحه ۶۵)

پس جبهه عبارتست از سازمان سیاسی "انبوه استثمار شدگان" بدون در نظر گرفتن قشر اجتماعی آنان، "بدون مرزندی بهای مصنوعی بر سر یک شیوه یکسان مبارزه و یک برنامه عینی و عملی و مترقی واحد".

قبل از ورود در اصل مطلب باید یاد آور تناقضی شویم که در اینجاست نظر را جلب میکند. در آغاز بخش "پاره ای از نظریات" صاحب نظران جبهه ملی در اروپا از اهمیت تئوری واحد، جهان بینی واحد برای یک سازمان سیاسی سخن گفته اند ولی در اینجا "مرزندی مصنوعی بر سر یک شیوه یکسان مبارزه" را رد میکنند و مجاز میسرند که در داخل جبهه گروههایی که شیوه های مختلف مبارزه و برنامه های مختلف عملی و عینی دارند وارد شوند. با اینحال آقایان مینویسند که جبهه نباید "ملقمه مصنوعی" از احزاب باشد. مطلب خوب روشن نیست. آیا احزاب مترقی باید سازمانهای خود را منحل کنند و سپس با حفظ شیوه مبارزه و برنامه خود وارد جبهه شوند و یانه، تنها انحلال سازمان کافی نیست بلکه باید آن جهان بینی جبهه واحدی را که آقایان سعی کرده اند در جزوه مورد بحث طراحی کنند نیز پذیرد. اگر چنین است، دیگر صحبت از اینکه گویا شیوه ها و برنامه های مختلف در داخل جبهه مجاز است، نمیتواند در میان باشد. صاف و ساده گفته میشود: کلیه سازمانهای سیاسی متعلق به انبوه زحمتکشان باید منحل گردند و یا قبول جهان بینی طراحی شده از طرف کنگره ما نپذیرد و یا سازمان سیاسی واحدی بشوند که اسمش "جبهه ملی ایران" است.

جبهه باین معنی با حزب عیناً یک مضمون دارد. لذا ابداء اشتباهی نخواهد بود اگر گفته شود که آقایان خواستار حزب واحد هستند و آن حزب واحد را هم سازمان خودشان میدانند و قبول و تأیید بلا شرط کلیه سازمانهای دیگر را می طلبند.

مانیز معتقدیم که عصر ما از یک جهت عصر پیروزی جبهه های رهایی بخش است. ولی درک ما از جبهه یاد رک آقایان اختلاف دارد. درک ما از جبهه همان درکی است که واقعاً از لفظ جبهه که بسا حزب متفاوت است ناشی میگردد. جبهه یعنی اتحاد یک عدد سازمانهایی که در دوران کما بیش طولانی تاریخ زیر پرچم برنامه واحدی، در عین حفظ استقلال سازمانی و جهان بینی خود، متحد میشوند. ممکن است سیر تاریخ این سازمانها را از جهت هدفها و جهان بینی ها بهم نزدیک کند و آنها را باند و حزب واحدی شوند، ولی هرگاه آنها جهان بینی و سازمان واحد داشته باشند، حزب واحدند، نه جبهه. آنچه که امروز میسر است و از تنوع طبقاتی جامعه مانا ناشی است ایجاد جبهه بمعنای اتحاد سازمانهای سیاسی مستقل ولی مشترک المنافع است نه حزب واحد.

در بخش پیشین دیدیم که نمیتوان وجود تنوع طبقاتی را در درون توده های محروم جامعه ما منکر شد. در میان توده های محروم، با قضاوت وجود طبقات مختلف، مشی های مختلف وجود دارد که اهم آنها چنانکه گفتیم عبارتست از ناسیونالیسم و انتر ناسیونالیسم. لذا نمیتوان همه خلق را که در آن ناهمگونی طبقاتی واید ثلوث یک حکم را است در حزب واحد و زیر پرچم جهان بینی واحد گرد آورد. و از آن طرف باید خلق را متحد کرد تا پیروزی برد دشمنان مشترک خلق تسهیل شود. راه حل این تناقض جبهه بمعنای اتحاد سازمانهای مشترک الهدف است. هر قدر این واقعیت زود تر درک شود زود تر مردم ایران را به پیروزی میرساند. هر قدر رد بر تود رک شود، زیانهای حاصله از تفرقه نیروهای ملی و دموکراتیک بیشتر خواهد بود. اصرار بر عدم درک این واقعیت عیان، کار را بجای باریک میکشاند. ناسیونالیست ها و کمونیست ها را بجان هم می اندازند و مانند عراق و سوریه و برخی نقاط دیگر از این عصادم گاه خونین فقط و فقط دشمنی سود میبرد که زوال هر دو اطال باشد.

وقتی انسان اظهارات غرور آمیز برخی از ناسیونالیست های ایران را میخواند در چارگرتانی واند و عمیق میشود. معلوم است که تجارب کشور خود ما و کشورهای دیگر آنان را متوجه نساخته است. لذا نه فقط به ندای وحدت طلبی حزب ما پاسخی داده نمیشود، بلکه گاه با خشونت، بالحنی پراغرور، با است لالاتی آغشته به کینه غیرموجه، رد میگردد. ماد رصداقت آقایان نسبت به هدف های وطن پرستانه تودید نمیتیم ولی جد اتودید در ارم که روش سیاسی آنان در مسئله اتحاد قوای ضد استعمار بتوانند خدمتی باین هدف هابند.

برای احتراز از اطاله کلام نکات فراوان دیگری که در جزوه مورد بحث بنظر ما علما نادرست است مطرح نمیکیم. هدف ما از این بحث خرد گیری یا مکاربه فضل فروشانه نیست. سخنی هم از سر تعصب و خام طبعی گفته نشده است. همه این تظالم را ما با عشق سوزان بسر نوشت وطن، با علاقه فراوان به نیروهایی که مورد مباحثه و دستاورد ما هستند نوشته ایم و در عین آنکه بنکات مثبت متعدد که در نظریات آقایان است با نظر صدیق و تحسین میگیریم، لزوم ایجاد روشنی موضع در چهار نکته بسیار مهم و بسیار اساسی را ضروری میسریم. مسلماً این نوع بحث ها، اگر بدون غرض و کین، بدون میل به تحقیر و تحقیریکدیگر و با علاقه به درک حقیقت دنبال شود، منجر به نتیجه خواهد شد و لا اقل نزدیکی روحی و فکری بیشتری بین د و سازمانی ایجاد خواهد کرد که دشمنان مشترک و کین توزی دارند.

جدول شماره ۱ - بانکهای دولتی تا کد تای ۲۸ مرداد (۱)

شماره	نام	تاریخ تأسیس	کل سرمایه بر ریال	سرمایه پرداخت شده به ریال
۱	بانک سپه	اردیبهشت ۱۳۰۴	۶۸۵۰۰۰۰۰۰	تمام پرداخت شد
۲	بانک کارگشایی (۲)	آبان ۱۳۰۵	-	-
۳	بانک ملی ایران (۳)	شهریور ۱۳۰۷	۲۰۰۰۰۰۰۰۰	تمام پرداخت شد
۴	بانک کشاورزی ایران	خرداد ۱۳۱۲	۲۱۷۹۱۲۷۰۳۷	۶۷۹۱۲۷۰۳۷
۵	بانک رهنی	دی ۱۳۱۷	۱۳۲۲۰۰۰۰۰۰	۶۰۲۰۰۰۰۰۰
۶	بانک ساختمانی ایران	بهمن ۱۳۲۱	۵۵۰۰۰۰۰۰۰	نصف پرداخت شد
۷	بانک توسعه صادرات ایران	۱۳۲۲	۵۲۰۰۰۰۰۰۰	" " "

(۱) آمار و مشخصات از: کتاب سال کیهان ۱۳۴۲ شماره دوم - مجله اطاق بازرگانی اردیبهشت ۱۳۲۷ و خرداد ۱۳۲۸

(۲) بانک کارگشایی در سال ۱۳۰۷ جز بانک ملی شده است

(۳) سرمایه اولیه بانک ملی ایران ۲۰ میلیون ریال بوده که تنها ۸ میلیون ریال آن پرداخت شده بوده است. در سال ۱۳۱۴ سرمایه بانک ملی به ۲۰۰ میلیون ریال و در سال ۱۳۲۱ به دو میلیارد افزایش یافته است.

جدول شماره ۲ - بانکهای خصوصی ایرانی تا کد تای ۲۸ مرداد (۴)

شماره	نام	تاریخ تأسیس	کل سرمایه بر ریال	سرمایه پرداخت شده به ریال
۱	بانک بازرگانی ایران	بهمن ۱۳۲۸	۵۵۱۰۰۰۰۰۰	نصف پرداخت شد
۲	بانک صادرات و معادن ایران	شهریور ۱۳۳۱	۱۵۰۰۰۰۰۰۰	۵۰۰۰۰۰۰۰۰
۳	بانک بیمه بازرگانان	آذر ۱۳۳۱	۱۶۵۰۰۰۰۰۰	۵۵۰۰۰۰۰۰۰
۴	بانک پارس	اسفند ۱۳۳۱	۲۰۰۰۰۰۰۰۰	نصف پرداخت شد

(۴) آمار و مشخصات از: کتاب سال کیهان ۱۳۴۲ شماره دوم - مجله اطاق بازرگانی اردیبهشت ۱۳۲۷ و خرداد ۱۳۲۸ - مجله تهران اکونومیست ۸/ ۱۰ / ۱۳۴۱

از این نگاه سریع به تاریخچه بانک در ایران نتایج و مشخصاتی در مورد ایجاد بانک بعنوان یک مؤسسه سرمایه داری در ایران حاصل میشود که بقرار زیرین آید:

۱- نخستین تلاشهای مستقل سرمایه داران ایرانی برای تأسیس بانک در ایران بر اثر تسلط استعمار و خالت مستقیم استعمارگران باشکست روبرو شد و عقیم ماند.

۲- پس از این شکست که، همراه با عقیم ماندن کوششهای متعدد سرمایه داران ایرانی برای

در باره

بانکهای خارجی در ایران

پس از کودتای ۲۸ مرداد

مقدمه: تاریخچه بانک در ایران تا کد تای ۲۸ مرداد (۱)

نخستین بانک در ایران، که در همان حال اولین بانک ایرانی هم بود، در سال ۱۲۱۹ شمسی در تبریز تأسیس شد. لیکن این بانک پس از مدتی بر اثر دخالت سیاسی انگلستان و روسیه تزاری بسته شد. در سال ۱۲۷۳ بانک جمشیدیان در تهران و در سال ۱۳۱۹ بانک جهانیان در شیراز تأسیس گردید. ولی این دهانک هم پس از مدتی ورشکست شدند. در سال ۱۸۸۹ میلادی نخستین بانک خارجی، بانک شاهنشاهی ایران توسط بارون روترانگلیس تأسیس شد. این بانک که تا سال ۱۳۱۰ شمسی اجازه انتشار اسکناس هم داشت، در سال ۱۳۲۱ مدت امتیازش به پایان رسید و بگسر تعدید نشد. در سال ۱۸۹۱ بانک استقراضی روس تشکیل شد. این بانک پس از تشکیل دولت شهری و بشکل بانکی درآمد که منحصر به امور بازرگانی بین ایران و شهری اشتغال دارد. در همان زمان دولت عثمانی هم بانک عثمانی را در ایران تأسیس کرد. این بانک پس از انقراض امپراطوری عثمانی و تشکیل جمهوری ترکیه منحل گردید. پس از آن شکست اولیه، نخستین بانک ایرانی (بانک سپه) با سرمایه دولتی در سال ۱۳۰۴ شمسی تأسیس شد. در سال ۱۳۰۷ بانک ملی ایران هم با سرمایه دولتی بوجود آمد که از سال ۱۳۱۰ حق انحصاری انتشار اسکناس را دارد. تا سال ۱۳۲۲ تعداد بانکهای دولتی به هفت رسید (۲). در سال ۱۳۲۸ اولین بانک خصوصی ایرانی (بانک بازرگانی ایران) تأسیس شد. تا کد تای ۲۸ مرداد تعداد این بانکها به چهار افزایش یافت (۳).

(۱) منظور از این تاریخچه بررسی کامل تاریخ بانک و بانکاری در ایران نیست. به این تاریخچه فقط از آنجهت و تا آن حد اشاره شده است که برای درک مختصات پیدایش و تکامل بانک در ایران و تحولی که در دوران رژیم کودتا در این زمینه رخ داده، لازم است.

(۲) به جدول شماره ۱ مراجعه شود.

(۳) به جدول شماره ۲ مراجعه شود.

ایجاد صنایع جدید در ایران، راه تکامل طبیعی سرمایه داری در ایران بسته شد، پیشقدم تا سپس بانک در ایران سرمایه داری و دلی خارجی بودند. پس از نفت که بزرگترین سرمایه گذاری خارجی - و بطور مشخص سرمایه انگلیسی - در آن صورت گرفت، بانک مهمترین زمینه سرمایه گذاری خارجی شد. بهمین جهت هم بانکهای خارجی، و برای مدت طولانی بانک شاهنشاهی ایران به تنهایی، پس از نفت مهمترین تکیه گاه استعمار - و بطور مشخص امپریالیسم انگلستان - در ایران بود.

۳ - تسلط استعمار و ضعف بورژوازی ایران، که این تسلط مشدد آن بود، تا مدتها پس از تشکیل بانکهای خارجی همسرمایه در ایران ایرانیان نداد که مستقلا بتاسیس بانک بپردازند. نتیجه اینکه همانطور که در زمان رضاشاه صنایع جدید با کمک و سرمایه گذاری مستقیم دولت بوجود آمد، تا سپس نخستین بانکهای ایرانی نیز با سرمایه دولتی انجام گرفت.

۴ - با تشکیل نخستین بانک خصوصی ایرانی در سال ۱۳۲۸، بورژوازی ایران گام جدیدی در راه تکامل خود برداشت. با اینهمه دولت چه از نظر تعداد بانکها و چه از لحاظ مقدار سرمایه هنوز نقش عمده را در این زمینه دارد.

۵ - بابرچیده شدن بساط بانک شاهنشاهی ایران در سال ۱۳۳۱، در آستانه کودتای ۲۸ مرداد پایگاه استعمار و سیستم بانکی ایران نیز مانند نفت از بین رفت.

با توجه به این گذشته تاریخی و این مختصات، اینک به بررسی بانکهای خارجی در ایران در دوران رژیم کودتای امیردزم

مسئله سرمایه گذاری خارجی در ایران

رژیم کودتای بلافاصله پس از استقرار خود مسئله "جلب و حمایت سرمایه خارجی" را یکی از ارکان سیاست اقتصادی خود قرار داد (۱). برای توجیه این سیاست یعنی اثبات اینکه سرمایه گذاری خارجی در ایران نه فقط بنبغ اقتصاد کشور بلکه لازمه رشد سریع آنست، طی ده سال گذشته چه از طرف زمامداران رژیم کودتای و متخصصین اقتصادی آن و چه از طرف سرمایه داران خارجی و متخصصین اقتصادی دول امپریالیستی مطالب فراوانی گفته شده است. لیب مطلب چنین است: امپریالیستها میگویند سرمایه گذاری خارجی در کشورهای کم رشد (و از جمله ایران) بر رشد اقتصادی اینکشورها و نتیجه به بهبود زندگی مردم کمک خواهد کرد و این بنهجه خود به حفظ تعادل و آرامش در جهان یاری خواهد نمود. بنابراین سرمایه گذاری خارجی در کشورهای کم رشد هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی بنبغ مسالك مترقی است (منظور کشورهای امپریالیستی است) که گویاهم خواهان بهبود زندگی مردم در کشورهای کم رشد اند و هم طرفدار اصلاح جهانی. کشورهای کم رشد هم باید تمام تسهیلات لازم را برای سرمایه گذاری خارجی - که بنبغ آنهاست - فراهم سازند. زمامداران رژیم کودتای میگویند: از یکطرف سرمایه داران ایرانی عادت بسرمایه گذاری در رشته های تولیدی نکرده اند و از طرف دیگر فاقد سرمایه، تکنیک و مدیریت، تجربه و کادرفنی کافی بویژه برای صنایع کلیدی هستیم. و از آنجاکه مادر جمال رشد پسم و

(۱) در ۲۵ اذر ۱۳۲۲ نخستین گام در این راه برداشته شد و قانون سرمایه گذاری خارجی از طرف هیئت وزیران بتصویب رسید. در ۱۷ اذر ۱۳۳۴ قانون جلب و حمایت سرمایه های خارجی در ۱۷ مهر ۱۳۳۵ آئین نامه مربوط به آن بتصویب مجلس گذشت. در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۱ هیئت دولت تصویب نامه جدیدی درباره تشکیل یک "مرکز کمیته دائمی برای جلب و حمایت سرمایه خارجی" صادر کرد. قانون بانکی هم که در ۱۲ بهمن ۱۳۳۴ بتصویب رسید، چنانکه خواهیم دید، غیر مستقیم مربوط بهمین مسئله بود.

میخواهیم هر چه زود تر بسطح ممالک مترقی برسیم، باید تمام امکانات را برای جلب سرمایه خارجی - که نقائص فوق را برطرف میکند - فراهم آوریم. برای اینکه ببینیم این استدلال در مورد سرمایه گذاری خارجی تا چه حد درست است، بیقایده نیست نخست آنرا از جنبه تئوریک و با اتکا به تجارب تاریخی مورد بررسی قرار دهیم.

صدر سرمایه که در دوران امپریالیسم رخ داد، تمام مناسبات تولیدی ماقبل سرمایه داری را در کشورهای کم رشد متزلزل کرد، این کشورها را بداخل اقتصاد جهانی سرمایه داری نشانده و موجب رشد مناسبات تولیدی سرمایه داری در اینکشورها کرد. بدین جریان بخودی خود و بطور عینی و به نسبت مناسبات تولیدی کهنه ای که در کشورهای کم رشد وجود داشت، گامی بجلوه داد. ولی این جریان نشانده "حسن نیت" امپریالیستها و "تعامل" آنها بر رشد اقتصادی و بهبود زندگی مردم کشورهای کم رشد نبود. این جریان نتیجه این مرحله از تکامل تاریخ بود، علیرغم میل امپریالیستها رخ داد و یکی از خصوصیات متمایز امپریالیسم بود که از یکطرف برای بدست آوردن سود حد اکثر و غارت ثروت های خلقهای دیگر بصدد سرمایه بدست میزد و از طرف دیگر برای بدست آوردن همین سود و فراهم آوردن زمینه همین غارت مجبور است راه آهن و بندر سازد، کارخانه ایجاد کند و تمام روابط و مقررات کهنه را که سد راه اوست از پیش ببردارد. از جانب دیگر اگر امپریالیسم ناآگاهانه و علیرغم میل خود به متزلزل مناسبات کهنه کمک کرد، آگاهانه و با خیانت کامل تا آنجا که بنبغ خودش بود مناسبات کهنه و طبقات ارتجاعی وابسته به آنرا حفظ و حمایت کرد، ارزش طبیعی و سالم اقتصادی اینکشورها را جلوی نمود و تمام نیروی اهریمنی اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را بکار برد تا بهتر، بیشتر و آسانتر کشورهای کم رشد را غارت کند. بدینسان سرمایه گذاری خارجی بجای آنکه بر رشد سریع اقتصاد اینکشورها کمک کند آنرا کند و ترمز کرده و مانع تکامل طبیعی آن شده است، بجای آنکه پایه مادی استقلال اقتصادی اینکشورها را بنیاد گذارد، وابستگی آنها را به امپریالیسم تشدید کرده است، بجای آنکه ثروت ملی و نتیجه دسترنج مردم اینکشورها را افزایش دهد و سبب رفاه مردم گردد، زمینه را برای تشدید غارت این ثروت ملی و فقر مردم فراهم کرده است. میهن ما خود نمونه گویای این است. از این وضع بیش از شصت سال است که یکی از بزرگترین سرمایه گذارهای امپریالیستی در بزرگترین ثروت ملی مانع صورت گرفته، دهها سال است که میهن ما علیرغم استقلال ظاهری آن عرصه حکرومانی امپریالیستهاست، و آنوقت هنوز ما فاقد صنعت پتروشیمی، یک کارخانه ذوب آهن و سایر رشته های حیاتی برای اقتصاد کشور هستیم. فقر و گرسنگی و عقب ماندگی مردم میهن ما هم دیگر لازم بتأکید نیست. اگر صحبت بر سر کمک بر رشد اقتصادی و بهبود زندگی مردم بود، طی این شصت سال و با این امکانات شگرفی که در میهن ما وجود دارد، کاملاً امکان داشت که ایران را بیک کشور مترقی و مرفه تبدیل کرد. ولی امپریالیستها نه فقط اینکار را نکردند و نمیتوانستند بکنند، بلکه هر گونه کوشش مردم را در این راه بهعدستی طبقات حاکمه ارتجاعی ایران در هم شکستند و بخون کشاندند.

کودتای ۲۸ مرداد آخرین نمونه آنست. آنها که هر دو سرمایه های خارجی را نه فقط تملیح میکنند بلکه با تمام قوا بجلب آن مشغولند، با بیان نقصانی که در اقتصاد ما وجود دارد، معلول را گرفته اند و بدوین اینکه بجهت جوی علت واقعی بپردازند، برای رفع این نقصان و این معلول، د چهار بهمان علت متوسل شده اند! میگویند سرمایه داران ایرانی بسرمایه گذاری در رشته های تولیدی عادت نکرده اند. این این نظر دارای هسته درستی است. ولی صحبت بر سر "عادت" نیست. وقتی شما دروازه های کشور را بروی کالاهای خارجی باز می کنید و صنایع داخلی را در معرض رقابت نامتساوی قرار میدید، چطور انتظار دارید که سرمایه داران ایرانی خود را در گرداب و شگستگی، که در جلوی او همان باز کرده است، ببندازند.

تشديد شد و وضع سود پيسابقيه اى راد ربا زرگانى خارجى ايران براى امپرياليستها وجود آورد . توجه خاصى كه امپرياليستها پسرمايه گذارى در بانك نشان دادند بطور عمد ه براى آن بود كه اين بانكها به توسعه بازار پراى كالاهاى خارجى كمك كنند . زيرا صرف نظر از صرفه كى كه كار عا دى بانكهاى خارجى است ، وظيفه عمد ه اين بانكها دادن اعتبار براى وارد كردن كالاهاى خارجى است . خود افزايش پيسابقيه واردات دردوران رژيم كود تا يكى از نتايج فعاليت اين بانكهاست .

۳- امپرياليستها در طلب سود حد اكثر و آسانند . و بانكها اين منظور را بيشترين شكلى پسر آورد ه ميكنند . زيرا با سرمايه كم (آنها در واقع بطور عمد ه با پول سپرده هاى خود كار ميكنند) سود هنگفتى ميبرند (نرخ بهره در ايران از نسيبى از كشورها بيشتر است) .

۴- بانكهاى مختلط كه ظاهرا ايرانى هستند ، از تمام مزايای بانكهاى داخلى برخوردارند و از تمام محدوديتهاى كه براى بانكهاى خارجى وجود دارد آزاد .

۵- با آنكه اكثريت سهام دردست سهامداران ايرانى است ، ولى از آنجا كه از يكطرف سهامداران خارجى همه از يك يا چند گروه بزرگ بانكى از كشورهاى امپرياليستى تشكيل ميشوند و از طرف ديگر سهامداران ايرانى پراكنده اند ، عملا سياست بانك بطور كامل از طرف اين گروههاى بزرگ مالى امپرياليستى تعيين ميگردد .

۶- قدرت مالى و نفوذ اقتصادى و سياسى گروههاى بانكى مسلط در بانكهاى مختلط از يكطرف و وابستگى رژيم كود تا به امپرياليسم از طرف ديگر موجب ميشود كه اين بانكها بزرگ سياست مالى و اعتبارى ايران نظارت و تسلط مستقيم داشته باشند و وابستگى ايران را به امپرياليسم تشديد كنند .

آيا با اينهمه مزايای ، غير منتظره است كه امپرياليستهاى سود جو براى سرمايه گذارى به بانكها هجوم آورند ؟

بانكهاى مختلط بعنوان پديد آتازه در رژيم كود تا ويكى از اشكال استعمار نسيب

با پايان يافتن مدت امتياز بانك شاهنشاهى ايران عدم تشديد آن در زمان دولت دكتور مصدق ديگر غير ممكن بود كه بتوان دوباره مانند سابق امتياز تشكيل بانك را بخواهيم . همانطور كه غير ممكن بود قانون ملى شدن صنايع نفت را ولو بطور ظاهرى بگيى نديده گرفت . ولى پيمان ترتيب كه قانون ملى شدن صنايع نفت را از محتوي واقعى آن خالى كردند و نفت را دوباره به امپرياليستها دادند ، در مورد بانكهاى خارجى نيز شكل " بانك مختلط " بان دادند كه ظاهرا ايرانى است . اگر توجه داشته باشيم كه خصوصيت اصلى استعمار نوين پوشيده بودن اشكال و شيويه هاى آنست ، آنوقت علت بروز اين پديد جديد دردوران رژيم كود تا و در سياست امپرياليسم قابل فهم است . منافع گروههاى بانكى خارجى و تسلط آنها در بانكهاى مختلط قطعى و تضمين شده است با اين فرق كه سرپوش " ايرانى " بروى آن گذاشته شده است . گذشته از جنبه اقتصادى كه نقش قاطع دارد ، يك جنبه اجتماعى هم از تشكيل بانكهاى مختلط و بطور كلي تمام شركتهاى مختلطى كه با سرمايه خارجى دردوران رژيم كود تا تشكيل شده اند و ميشوند مورد نظريه و يا حاصل شده كه شايد توجه است . همانطور كه امپرياليسم ميكوشد سياست استعمارى خود را هر چه پوشيده تر نگاهدارد و در جستجوى اشكال نوين براى اجراى اين سياست است . و بانكها و شركتهاى مختلط يكي از اين اشكال را تشكيل ميدهند . با تحولات اقتصادى و اجتماعى - كه بر اثر عوامل داخلى و بين المللى در ايران رخ داده و ميدهد - امپرياليسم بترتيج در كار آنست كه تكيه

گاه اجتماعى خود را (كه تا كنون از كمبود رها و فتقود الها تشكيل ميشد) بطور كامل بر روى كمبود رها (سرمايه داران وابسته با امپرياليسم) قرار دهد . با توجه به اينكه قسمتى از فتقود الها نيز با كوشش خود و با ياكك امپرياليسم در رژيم كود تا به كمبود رها پيل ميشوند . امپرياليسم حتى تلاش ميكند كه قشبرى از بزرگان ملى ايران را نيز از راههاى گوناگون - و از جمله افزايش شركتهاى مختلط - بخود جلب نمايد ، و رها آنها را با سرمايه خود اميخته سازد و بدين ترتيب جنبه سازشكارانه آنها را تقويت كند . اينكه اين پروسه بطور دقيق چگونه انجام گرفته و ميگردد و امپرياليسم تا چه حد موفق به اجراى اين نقشه شده هنوز معلوم نيست و بهمين جهت احتياج بطالعه دانشى ، دقيق و همه جانبه دارد (موضوعى كه هدف اين مقاله نيست) . ولى در اينكه اين تلاش وجود دارد و اين پروسه شروع شده است ، حد اقل نگارنده ترديدى ندارد .

پس از اين بررسى نظرى درباره سرمايه گذارى خارجى بطور كلي و سرمايه گذارى بانكى بطور اخص ، اينك به بررسى مشخص بانكهاى خارجى در ايران دردوران رژيم كود تا ميپردازيم .
امتيازاتى كه رژيم كود تا براى سرمايه گذارى خارجى قائل شده است

براى آنكه معلوم شود سرمايه گذاران خارجى چه شرايطى را بجا تحميل كرد ه اند و رژيم كود تا چه امتيازاتى براى آنها قائل شده است ، بيقايد ه نيست كه با مختصرا اين شرايط و امتيازات را مذكور شويم . زيرا كه اين شرايط و امتيازات اعم است يعنى سرمايه بانكى را هم در بر ميگيرد . جان كلام آنست كه سرمايه گذاران خارجى " تضمين " ميخواهند . آنچه آنها را " تضمين " مي فهمند بقرار زير است :
قسمت تضمين سرمايه گذارى خارجى (Investment Guaranties Division) وابسته به هيئت عمران بين المللى امريكا (Agency for International Development) سرمايه سرمايه گذاران امريكائى را در مقابل احتمالات زير تضمين ميكند (۱) :

- ۱- عدم امكان تسعير ارز خارجى به دلار بمنظور برگشت سرمايه و يا سود حاصله
 - ۲- خسارت حاصله از سلب مالكيت يا مصادرها موال
 - ۳- خسارت حاصله از جنگ ، شورش ، انقلاب
- و اما قانون جلب و حمايت سرمايه هاى خارجى " امتيازات زير را براى سرمايه گذاران خارجى قائل شده است (۲) :
- ۱- محدوديتى نسبت به تناسب سرمايه داخلى و خارجى وجود ندارد .
 - ۲- حدودى براى سود سرمايه قائل نشده است .
 - ۳- سرمايه ميتواند بصورت نقد ، ماشين آلات و قطعات آنها ، ابزار ، حق الاختراع و حتى خدمات فنى و امثال آنها وارد شود .
 - ۴- تسهيلاتى نسبت به انتقال اصل و سود سرمايه قائل شده است .
 - ۵- سرمايه گذار خارجى از كليۀ معافيت ها و حمايت هاى قانونى مانند سرمايه گذاران ايرانى برخوردار است .
 - ۶- تضمين سرمايه و جبران عا د لانه خسارت در صورت سلب مالكيت پيش بينى شده است .
- بنظر ميرسد كه مطالعه همين شرايط و امتيازات براى آنكه معلوم شود سرمايه خا رجى با چه شرايط استقلال شكلى - چه از نظر اقتصادى و چه از نظر سياسى - وارد ايران ميشود و رژيم كود تا چگونه (۱) و (۲) مجله بانك ملى ايران مرداد ۱۳۴۲

گوشه فرمان اربابان است و برای آنها خوش خدمتی میکند، کافی باشد.

این نکته را مهندس ابراهیم همایونفر که بعلمت مقام خود (سرپرستی مرکز جلب و حمایت سرمایه های خارجی) فرد ذیصلاحی برای اظهار نظر در این مورد است، چنین تأیید میکند: «قانون جلب و حمایت سرمایه های خارجی با قیاس با قوانین سایر ملل دارای مزایای زیادی است» (۱) ولی همین آقای همایونفر و سایر وابستگان رژیم کودتا هنوز هم این مزایا را کم میدانند و معتقدند که هرگونه مانع یا که بشکلی جلوی ورود سرمایه خارجی را بگیرد، باید ازین برد و هراندازه امتیاز برای تشویق آنها لازم است باید داد (۲). برای زینتی که تکیه گاه عدماش سرنیزه و سرمایه خارجی است، کوشش برای صیقل دادن آن سرنیزه و افزودن این سرمایه البته عجیب نیست. فقط ضمای گستاخی است که بخواهند این سیاست خانمان برانداز را مطابق مصالح ملت ایران جلوه گر سازند.

چگونگی تشکیل بانکهای مختلط

تصویب قانون بانک اری در سال ۱۳۳۴ د و انگیزه داشت. چنانکه قبلا گفتیم تا سال ۱۳۲۸ بانک خصوصی ایرانی وجود نداشت. تشکیل بانکهای خصوصی در این سال، که حتی بنا به اعتراف مقامات بانک ملی ایران و همچنین مدیران بانک بازرگانی ایران (اولین بانک خصوصی) علیرغم مخالفتها و دشواریهای زیاد صورت گرفت (۳)، مرحله جدیدی را در تکامل سرمایه داری ایران آغاز کرد. این جریان بطور عینی گامی است بجلو. ولی با توجه بساختن اقتصاد ایران و بویژه آینده آن، ما توجه به نقشه اقتصادی گامی است بحقیق. سیستم بانکی ایران مدتها فقط دولتی بود. بدین ترتیب دولت بزرگ رشته مهم از اقتصاد ایران، یعنی امور مالی و اعتباری نظارت بدوون رقیب، مستقل و مستقیم داشت. و دقیق تر - میتوانست داشته باشد، زیرا وابستگی عمومی ایران به امپریالیسم، امکان اجرای سیاست مستقل را در این زمینه هم ازین میبرد. گذشته از این بانک شاهنشاهی ایران هم وجود داشت. بهمین جهت و بخاطر پس از عدم تعدد امتیاز بانک شاهنشاهی ایران، نه فقط این سؤال مطرح میشود که چرا بان آن تجربه تلخ گذشته پای بانکهای خارجی را به ایران باز کردند، بلکه این سؤال هم مطرح میگردد که آیا لزومی برای تأسیس بانکهای خصوصی ایرانی وجود داشت؟ در اینجا در واقع سؤال کلی و اساسی مطرح است که آیا باید بخش دولتی را در اقتصاد، که در صورت وجود یک حکومت ملی و متمرکز، میتواند نقش موثری در بنای یک اقتصاد مستقل و سالم داشته باشد تقویت کرد یا نه. سیاست اقتصاد رژیم کودتا با راهنمایی مستقیم امپریالیسم در اینجهت است که در عین حفظ منافع امپریالیسم بخش دولتی اقتصاد ایران را تضعیف و بخش سرمایه داری خصوصی را تقویت کند. تصمیم بفروش کارخانه های دولتی یکی از گویاترین نمونه های این سیاست است. در مورد بانکهای خصوصی هم عینا همینطور است. با تشکیل بانکهای خصوصی ایرانی اول بانکهای دولتی تضعیف میشوند. ثانیاً آن سرمایه داری ایرانی که میتواند سرمایه خود را در امر تولیدی بکاراندازد، بصرفی و بازرگانی خارجی میبرد از دولت. ثالثاً سرمایه داری خصوصی و بویژه بهره داری بزرگ ایران که بایند های مختلف به امپریالیسم وابسته است تقویت میشود. قانون بانک اری به این جریان رسمیت داد و تسهیلات لازم را برای آن فراهم کرد. از جانب دیگر قانون بانک اری وسیله و پوششی شد برای اینکه سرمایه بانکی خارجی وارد ایران شود و بانکهای مختلط به وجود آید، که اینهم مستقیماً بفتح امپریالیسم بود. از بررسی وضع بانکهای مختلط، خصوصی و دولتی پس از کودتا (جدولهای شماره ۳ و ۴) مشخصات زیر بدست میاید:

(۱) و (۲) مجله بانک ملی مرداد ۱۳۴۲ (۳) کیهان سال - شماره ۱۳۴۲

۱- سرمایه بانکی خارجی که در آستانه کودتا برچیده شده بود، نه فقط بقیاس وسیع و بیسابقه ای د هاره وارد ایران شده، بلکه تمام کشورهای درجه اول امپریالیستی را در بر گرفت. در حالی که قبل از کودتا فقط سرمایه بانکی انگلیسی در ایران وجود داشت. یعنی در واقع همان وضعی پیش آمد که در مورد نفت رخ داد.

۲- سرمایه بانکی خارجی برای اولین بار با سرمایه ایرانی آمیخته شده این آمیخته شدن هم با سرمایه خصوصی بود هم با سرمایه دولتی.

۳- بانکهای خصوصی ایرانی باز هم توسعه یافتند و بصورت رقیب جدی بانکهای دولتی در آمدند. با توجه به اینکه بانکهای مختلط رقیب مقتدرتری برای هردو هستند.

جدول شماره ۲- بانکهای مختلط پس از کودتا (۱)

نام بانک خارجی به درصد سهام	سرمایه پرداخت شده به ریال	کل سرمایه بر ریال	تاریخ تأسیس	نام
۴۰٪ فرانسوی	تمام پرداخت شد	۱۵۰۰۰۰۰۰	ایان ۱۳۳۴	بانک تهران
۴۹٪ فرانسوی	تمام پرداخت شد	۲۰۰۰۰۰۰۰	فروردین ۱۳۳۷	اعتبارات ایران
۳۵٪ ژاپنی	۱/۲ پرداخت شده	۲۰۰۰۰۰۰۰	مهرماه ۱۳۳۷	بین المللی ایران و ژاپن
۴۹٪ انگلیسی	تمام پرداخت شده	۲۰۰۰۰۰۰۰	آذرماه ۱۳۳۷	ایران و انگلیس
۴۹٪ انگلیسی	تمام پرداخت شده	۲۵۰۰۰۰۰۰	اسفند ۱۳۳۷	ایران و خارومانه
۲۳٪ هلندی	۱/۲ پرداخت شده	۲۰۰۰۰۰۰۰	اسفند ۱۳۳۷	تجارتی ایران و هلند
۴۰٪ سوئدی	نصف پرداخت شد	۲۰۰۰۰۰۰۰	۱۳۳۷	ایران و سوئد
۴۹٪ خارجی	تمام پرداخت شد	۲۷۵۰۰۰۰۰	اسفند ۱۳۳۷	تجارت خارجی ایران (۲)
۴۰٪ خارجی	" " "	۴۰۰۰۰۰۰۰	مهرماه ۱۳۳۸	توسعه صنعتی و معدنی ایران (۳)

(۱) اطروم و مشخصات از: کیهان سال، شماره دوم، ۱۳۴۲ - مجله اطاق بازرگانی: اردیبهشت ۱۳۳۷ و خرداد ۱۳۳۸ - مجله تهران اکتونویست شماره های: ۱۰/۱۹/۱۳۴۱ و ۱۲/۱۹۱۰ (نسخه انگلیسی) و ۳/۴/۱۳۴۰ و ۲۷/۲۷/۱۳۴۲ و ۱۸/۱۸/۱۳۴۲ و ۱۹/۱۹/۱۳۴۲

(۲) چگونگی تشکیل بانک تجارت خارجی ایران یکی از نمونه های سیاست اقتصادی ضد ملی رژیم کودتا است. بانک تجارت خارجی ایران در واقع همان بانک توسعه صادرات ایران است که در سال ۱۳۳۲ از طرف دولت دکترومد برای تشویق و توسعه صادرات تشکیل شد. سهامداران آن بانک ملی ایران، شرکت بیمه و سازمان برنامه بودند. پس از سقوط دولت دکترومد و استقرار رژیم کودتا، این بانک بر اثر بی توجهی شروع کرد بضرر دادن. با آغاز سیاست درهای باز، این بانک در آستانه ورشکستگی قرار گرفت. بهمین جهت دولت اولاً این بانک را از بانک صادرات تبدیل ببانک واردات کرد، ثانیاً از مجلس اجازه یافت که سهام خود را بسهامداران خصوصی بفروشد. بعد هم این سهامداران خصوصی، امریکائی، آلمانی و ایتالیائی از آب درآمدند که ۴۹٪ سهام فروخته شده را به ترتیب ۲۰٪، ۱۴/۵٪ و ۱۴/۵٪ بین خود تقسیم کردند!

(۳) درباره بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران بطور جداگانه بحث خواهد شد.

بانکهای خارجی شریک در بانکهای مختلط بقرارزیراند :
۱- بانک تهران :

- Banque de Paris
- Ottoman de Paris
- Banque de Beirut
- Crédit Lyonnais
- Banque d'Indochine
- Banque Nationale Petrolcors
- Banque Comptoire Nationale

۲- بانک اعتبارات ایران :

۳- بانک بین المللی ایران و ژاپن :
یک گروه از سرمایه داران ژاپنی با ۵۰٪ سهام و Bank of Tokio با ۲۰٪ سهام

۴- بانک ایران و انگلیس :

۵- بانک ایران و خاورمیانه :

۶- بانک تجارتی ایران و هلند :
۷- بانک ایران و سوئیس : یک گروه از سرمایه داران سوئیس

۸- بانک تجارت خارجی ایران :

- Bank of America (International)
- Deutsche Bank
- Banca Commerciale Italiana

جدول شماره ۴ - بانکهای خصوصی ایرانی پس از کودتا (۱)

نام	تاریخ تأسیس	کل سرمایه بر ریال	سرمایه پرداخت شده بر ریال
بانک اصناف ایران	اسفند ۱۳۳۱	۱۵۰۰۰۰۰۰	۵۰۰۰۰۰۰۰
بانک کار	شهریور ۱۳۳۷	۲۵۰۰۰۰۰۰	۷۵٪ پرداخت شده
بانک جوانان	۱۳۳۷	۵۰۰۰۰۰۰۰	؟
بانک اقتصادی ایران	مهرماه ۱۳۳۸	۱۰۰۰۰۰۰۰۰	تمام پرداخت شده
بانک ایرانیان	دی ماه ۱۳۳۸	۱۶۰۰۰۰۰۰۰	نصف پرداخت شده
بانک عمران و تعاون روستائی (۲)	بهمن ۱۳۳۵	۱۵۰۰۰۰۰۰۰	۵۰۰۰۰۰۰۰۰

(۱) امار و مشخصات از : کیهان سال ، شماره دوم ، ۱۳۴۲ - مجله اطاق بازرگانی تهران ، اردیبهشت ۱۳۳۷ و خرداد ۱۳۳۸

(۲) برخی از مطبوعات ایران ، بانک عمران و تعاون روستائی را جز "بانکهای دولتی محسوب داشته اند . در حالیکه این بانک متعلق به شاه است و سرمایه آن از فروش زمینهای غمبی شاه بد هقانان بدست آمده است و برای ادامه غارت دهقانان بکار میرود .

جدول شماره ۵ - بانکهای دولتی پس از کودتا (۱)

شماره	نام	تاریخ تأسیس	کل سرمایه بر ریال	سرمایه پرداخت شده بر ریال
۱	بانک اعتبارات صنعتی	مرداد ۱۳۳۵	۱۶۲۲۰۰۰۰۰۰	۶۸۵۰۰۰۰۰۰۰
۲	بانک بیمه ایران	خرداد ۱۳۳۷	؟	؟
۳	بانک مرکزی ایران (۲)	مرداد ۱۳۳۹	-	-
۴	بانک رفاه کارگران	فروردین ۱۳۴۰	۴۰۰۰۰۰۰۰۰	تمام پرداخت شده

تشکیل بانکهای مختلط از همان آغاز با مخالفتها و انتقادات محافل مختلف اقتصادی و اجتماعی ایران ، حتی وابستگان به رژیم کودتا صورت گرفت . این مخالفتها و انتقادات انگیزه های گوناگون داشت و جنبه های مختلفی براد بر میگرفت . ولی از لابلای همین مخالفتها و انتقادات - صرف نظر از انگیزه آنها - میتوان به چگونگی تشکیل بانکهای مختلط و نحوه کار آنها پی برد و تمام ماهیت غارتگرانه امپریالیستها و سیاست ضد ملی رژیم کودتا را دریافت .

تشکیل بانکهای مختلط غیرقانونی است

وقتی بانکهای مختلط ، پس از تصویب قانون بانکداری ، مثل قارچ از زمین رویشند و اشراکات زیان بخش فعالیت آنها خیلی زود ترازانچه که انتظار میرفت آشکار شد ، متجددین وابسته بمحافل حاکمه تازه متوجه شدند که تشکیل بانکهای مختلط غیرقانونی است ! برای روشن شدن مطلب چند ماده از قانون بانکداری را ذکر میکنیم (۳) :

بند ه از ماده ۲۵ قانون بانکداری ، مربوط به تعیین وظائف و اختیارات هیئت نظارت بر بانکها ، در قسمت اجازه تأسیس بانک اینطور مقرر داشته است :

دادن اجازه تأسیس بانک جدید با سرمایه های داخلی .

تبصره ۱ ماده ۴ میگوید : بانکهای که در ایران تأسیس ولی بیش از ۴۹٪ سهام آنها متعلق به اتباع بیگانه باشد از لحاظ این قانون بانک خارجی تلقی میشود . انتقال سهام بانکهای ایرانی به اتباع خارجی تا میزان ۴۹٪ منوط بموافقت هیئت نظارت بر بانکها میباشد . بند ۱ ماده ۱۲ میگوید : کلیه سهام بانکها باید بانام باشد .

بند ۲ ماده ۱۲ میگوید : بانکهای ایرانی نمیتوانند بیش از ۴۰٪ سهام خود را به اتباع خارجی واگذار نمایند خواه این واگذاری در حین تأسیس و یا پس از آن بعمل آید .

اولین کسی که صدانه اعتراض بلند کرد تجدید مسدود عمل بانک بازرگانی بود که طی پیسک مصاحبه مطبوعاتی تشکیل بانکهای خارجی را غیرقانونی دانست (۴) . (این آقای تجدید همان کسی است که در زمان وزارت دارائی خود اعلام کند و مدافع سرسخت تجارت آزاد بود) . سناتور سابق

(۱) امار و مشخصات از : کیهان سال ، شماره دوم ، ۱۳۴۲ - مجله اطاق بازرگانی تهران ، اردیبهشت

۱۳۳۷ و خرداد ۱۳۳۸ - مجله تهران اکونومیست ۱۳۴۰/۱/۱۲

(۲) بانک مرکزی ایران از بانک ملی ایران جدا شده و ناشر اسکانس است .

(۳) مجله تهران اکونومیست ، ۱۳۴۱/۱۱/۱۲

(۴) کیهان ، ۱۳۳۸/۳/۲۰

وارسته که نطیند بانکهای خصوصی در هیئت نظارت بانکها بود طی يك مصاحبه مطبوعاتی گفت: «... اصولاً نظرم موافق بانظر آقای تجدد مبنی بر قانونی نبودن بانکهای مختلط است. اما البته فعلاً مقدار زیادی از اینگونه بانکها تشکیل شده و شروع بکار نموده اند. چون در این بانکها سرمایه هائی گذاشته شده است و بهر صورت مشغول کار شده اند و مردم نیز حسابهای در این بانکها افتتاح کرده اند، معتقدم نباید سروصدائی در این زمینه بپا کرد» (۱). مهربوردی عامل بانک ایران و خاورمیانه در این زمینه گفت: «... بانکهای مختلط سروصدائی که در مورد انحلال پیش آمده نه عملی است و نه صحیح، زیرا بانکهای مزبور هر يك میلیونها سرمایه در این کشور بکار انداخته اند و نمیتوان از فعالیت آنها جلوگیری کرد. وانگهی بر فرض محال که تشکیل این بانکها غیر قانونی هم باشد اصولاً انعکاس چنین مذاکراتی در مردم اثرنا مطلوب دارد و باعث تزلزل دستگاه قضائی کشور خواهد شد. بهمین جهت بنظر من بهتر است در این مورد سکوت کرد» (۲). والیته انتقاد کنندگان سکوت هم کردند، زیرا معلوم شد نیسروی امیرالایم قویتر است! و اما انتقاد اساسی این منتقدین این بود که باید اول بانک ایرانی تشکیل شود و بعد سهام خود را بیاورد. ان خاری بفرود، در حالیکه بانکهای مختلط از همان آغاز با شرکت بانکها در خاری و داخلی تشکیل شده اند. این انتقاد البته وارد است و نشان میدهد که آریایان تا چه حد به قوانین نوکران احترام میگذارند. بانکهاران خاری برای غارت عجله داشته اند و این "اشتها" را مرتب شده اند. ولی این جریان در ماهیت امر تغییری نمیدهد. زیرا مهم این نیست که اول بانک ایرانی تشکیل شود و بعد سهام خود را بخاری بفرود یا از همان آغاز بانک مختلط تشکیل شود. مهم آنست که سرمایه بانکی خاری وارد نشود و سرمایه ایرانی تسلط پیدا نکند. در حالیکه قانونگذار فروش ۴٪ سهام را بخاریها اصولاً مجاز دانسته و تا ۴۹٪ را هم منوط بموافقت هیئت نظارت بر بانکها کرده است. بدست آوردن این موافقت هم در رژیم کودتا خیلی ساده است. همچنانکه در چندین بانک مختلط ۴۹٪ سهام در دست خاریهاست.

سرمایه و سود بانکهای مختلط

یکی از خصوصیات سرمایه گذاری خاری در بانکها اینست که با سرمایه کم سود هنگفت میبرند. مجموع سرمایه ۸ بانک مختلط (باستثنای بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران که حساب جداگانه ای دارد) ۱۶۷۵۰۰۰۰۰ ریال است. اگر فرض کنیم که تمام این سرمایه پرداخت شده (که در واقع اینطور نیست) سرمایه بانکهای خاری در بانکهای مختلط ۶۱۱۷۵۰۰۰۰ ریال یعنی مبلغی کمتر از ۸ میلیون دلار است. ولی با این سرمایه کم بانکهای مختلط اعتبارات هنگفتی میدهند و پول فراوانی در اختیار دارند. چگونه؟ از راه سپرده هائی که مردم و موسسات دولتی در این بانکها میگذارند. جمعاً به بهیسانی در مجلس نوزدهم گفت: «... بانکها با پول و سرمایه اولیه خودشان کار نمیکنند و از پولهای که مردم باین بانکها میسپارند، کاربانکه راه میافتد» (۳). مجله تهران اکونومیست مینویسد: «... طبق اطلاعات دقیق که بدست آمده است مبلغی پول کشور را در این بانکها بعنوان سپرده گذاشته شده است و معنی آن آنست که آنها با پول ماصرافی کنند و منافع آنرا با ارز از کشور مخرج کنند... مثلاً کافیت بدانند. تعداد بانک اعتبارات ایران بیش از ۱۵ میلیون تومان (بیش از سه برابر سرمایه این بانک - ب)

- (۱) کیهان، ۳/۲۹/۱۳۳۸
- (۲) کیهان، ۲۲ خرداد ۱۳۳۸
- (۳) اطلاعات، ۳/۱۲/۱۳۳۷

پول شرکت ملی نفت ایران و گستر سوم سپرده شده است» (۱). و مجله فردوسی از قول یکی از رؤسای بانکهای خصوصی این مطلب را بدین شکل تأیید میکند: «... باید دولت ایران بانکهای مختلط ایرانی و خاری را مکلف کند که پنحو صحیح و سالم در ایران سرمایه گذاری کنند نه اینکه با پول ملت ایران کسب و کار نمایند و داخل خود را به ارزش تبدیل و سپس از ایران خارج کنند» (۲). با آن امتیازاتی که به سرمایه خاری داده شد، با قدرتی که بانکهای خاری دارند و با وضع آشفته ای که در اقتصاد ماحکم فرماست، در اینکه بانکهای مختلط بهتر ترتیب سود میبرند تردیدی نیست. بقول جعفر بهبهانی: «... بانکهائی که با سرمایه خاری تشکیل میشود خواهی نخواهی منفعت خواهد کرد و این منافع از پول ملت ایران بچیب خاریها خواهد رفت» (۳). ولی این سود، سود معمولی نیست بلکه سود حد اکثر ولوق العاده است. زیرا بطوریکه مجله تهران اکونومیست مینویسد: «... نرخ بهره در هیچ يك از کشورهای خاری که شعبات بانک خود را در ایران افتتاح کرده اند به این اندازه گران نمیباشد. در آن کشورها نرخ بهره از ۲ تا ۵ درصد میباشد. ولی ما سفاهت در ایران رسماً ۱۲٪ ولی عملاً ۱۸ درصد بهره هاید بانک میشود و همین موضوع باعث شده که سرمایه داران بزرگ امریکا، انگلیس، فرانسه، ایتالیا، آلمان و سایر کشورهای سودجوی دیگر متوجه کشورهای نظیر ایران میشوند... خرید و فروش که در کشور ما میشود در همه حال بسود بانکها و صرافها میباشد... در چند سال اخیر کسانی که مسافر رسیدگی بحسابهای بازگانان و پیشه وران ورشکسته شده اند اظهار داشته اند که عدد کسری ایشان پرداخت بهره های کلان به بانکها و صرافها بوده...» (۴). با آن سرمایه کم این سود هنگفت را میبرند و آنرا هم بصورت ارز از کشور خارج میکنند. بقول تهران اکونومیست: «... در واقع مابدهت خود را راه قانونی برای فرار سرمایه ایجاد کرده ایم» (۵). و این سیاست را دولتی در پیش گرفته است که برای جلب سرمایه خاری دست و پا میزند!

بانکهای مختلط ایرانی نیستند

قانونگذاران رژیم کودتا بخیال خود برای اینکه ایرانی بودن بانکها را مسجل کنند، مقرر کرده اند که ۵۱٪ سهام باید متعلق به اتباع ایرانی باشد. با استفاده از همین نکته است که بانکهای مختلط بنام شرکت سهامی ایرانی به ثبت رسیده اند. ولی بانکهای مختلط از ایرانی بودن فقط همین نام ظاهری را دارند آنهم برای اینکه از تمام مزایای بانک خاری و داخلی در ایران استفاده کنند، بدون آنکه محدودیت ها و قیود و شرایط مربوط به بانکهای خاری را تحمل نمایند (۱). و اما در واقع این بانکها زیر تسلط کامل گروههای بانکی خاری قرار دارند و این تسلط بطور عمده از سه راه انجام میگردد:

۱- سهامداران خاری يك یا چند گروه بانکی هستند که با گروههای عظیم بانکی کشورهای امپریالیستی مستقیم و غیر مستقیم ارتباط دارند در حالیکه سهامداران ایرانی افراد پراکنده با قدرت مالی کم هستند. آن تمرکز و قدرت مالی از یک طرف و این پراکندگی وضع از طرف دیگر این امکان را بوجود میآورد که با قدرت داشتن ۲۰ تا ۳۰ درصد از سهام کنترل بانک در دست سهامداران خاری باشد، چه رسد به اینکه مقدار سهام ۴۹٪ باشد. دکتر بنیاد در مجلس نوزدهم گفت: «... آمد و اندک سلاه شرعی ساخته اند و ۴۹ درصد سهام را باینکهای خاری و ۵۱٪ اثر با صاحبان سهام ایرانی داده اند

- (۱) تهران اکونومیست ۱۳۴۱/۱۱/۲۷
- (۲) تهران اکونومیست ۱۳۴۰/۴/۱۰
- (۳) تهران اکونومیست ۱۳۴۱/۱۱/۲۷
- (۴) تهران اکونومیست ۱۳۴۱/۱۱/۱۳
- (۵) تهران اکونومیست ۱۳۴۱/۱۱/۲۷
- (۶) اطلاعات ۳/۱۲/۱۳۳۷

بعنوان اینکه این بانکها را ایرانی قلمداد کنند و باین ترتیب از مزایای بانکهای داخلی استفاده نمایند (۱)
وصارمی در همان مجلس دقت گرفت که : ۵۱۰۰۰٪ سرمایه که متعلق به ایران است واحد و متمرکز نیست بلکه متعلق به صاحبان سهام مختلفی است ولی ۴۹٪ سرمایه خارجی واحد و متعلق بیک منبع میباشد (۲)

۲- در قانون بانکداری ذکر شده است که " کلیه سهام بانکها باید بانام باشد " ولی این باصطلاح مانع هم بسادگی زیر پا گذاشته شد بطوریکه مجله تهران اکونومیست مینویسد " حد اقل ۴۰٪ در صد از سهام بانکهایی نام است " (۳) تردیدی نمیتوان داشت که بسیاری از این سهام بی نام هم از طرف بانک اراک خارجی خریداری شده است . هم برای آنکه قدرت خرید آنرا در دست هم برای بدست آوردن تسلط کامل در بانک (۴)

۳- با اینکه ظاهراً اکثریت سهام در دست سهامداران ایرانی است و بنابراین قاعدتاً در هیئت مدیره بانک نیز باید اکثریت با آنها باشد و این اکثریت سیاست بانک را تعیین کند ، ولی عملاً در اکثر بانکها هم اکثریت اعضا هیئت مدیره با خارجیهاست و هم در تعامل که مقام اصلی را دارد ، خارجی است . بدین ترتیب گردانندگی عملی و واقعی بانکهای مذکور خارجیها هستند . برای نشان دادن اینکه این جریان تا چه حد غیرعادی و زیان بخش است بیفایده نمیدانیم تمام اظهارات ابتهاج مدیر عامل بانک ایرانیان را که فرد ذمه داری را در این مورد است - نقل کنیم . ابتهاج در گزارش سالانه خود (۱۳۴۰) بجمع عمومی بانک ایرانیان چنین میگوید : " در چند سال اخیر مقداری بانکهای تجارتنی خصوصی در ایران تشکیل گردیده که ظاهراً ۴۹ درصد سرمایه آن متعلق به اتباع بیگانه و ۵۱ درصد متعلق به اتباع ایرانی است . با وجود اینکه این بانکها (که بیانکهای مذکور معروف شده اند) بنام شرکت سهامی ایرانی به ثبت رسیده اند و از تمام مزایای یک شرکت ایرانی بهره مند میشوند و سهام آنها خارجی هستند . در اساسنامه یکی از این بانکها قید گردیده است که در تعامل بانک از ملیت خارجی خواهد بود . در مورد بانک دیگر اساسنامه مقرر میگرد که رئیس کل بانک بتوصیه مدیران خارجی انتخاب میشود و شخصی که بریاست کل بانک تعیین شده دارای ملیت خارجی است . در مورد سه بانک دیگر اگر چه تعیین مدیرعامل یا رئیس کل بانک در اختیار هیئت مدیره گذاشته شده است ولی در عمل از بسد و تا سهیم تاکنون این سمت بغير ایرانی محول گردیده است . تا آنجا که بانک ایرانیان اطلاع دارد هیچ جای دنیای نظیر این وضع وجود ندارد که شرکتی بملکتی که در آن تا سهیم میشود و کار میکند تشکیل گردد و در اساسنامه خود قید نماید که رئیس بانک از خارجی باشد یا در عمل یک خارجی را بریاست تعیین کند . جای بسی تأسف و تعجب است که متصدیان بانک ملی ایران و هیئت نظارت بر بانکها چنین روش بیقاعد و خلاف مصالح کشور را تجویز و قبول کرده اند . امروز در غالب کشورهای حتی شرکتهای بیگانه را وارد میکنند که مدیران خود را از این اتباع ملکتی که شرکت در آنجا کار میکند تعیین نمایند . اجسازه دادن بشرکتهای ایرانی که رؤسای کل یا مدیران عمل خود را از اتباع بیگانه انتخاب نمایند نه تنها مخالف مصالح ایران است بلکه اهانتی است ب مردم این کشور . (۵) ولی در شرایطی هم که اکثریت هیئت مدیره و یا مدیرعامل از خارجیان نباشند ، آنچنان ایرانیانی به این سمتها انتخاب میشوند که هم گوش بفرمان باشند و هم باموقعیتی که در دستگاه دولتی دارند ، سیاست بانک را از پیش ببرند و منافع آنرا تأمین نمایند . در کتبیناد مجلس نوزدهم این جریان را چنین فاش کرد : " بالاتر از همه (۱) و (۲) اطلاعات ۱۳۳۷/۱۱/۷ (۳) و (۴) تهران اکونومیست ۱۳۴۱/۱۱/۱۳ (۵) مجله تهران اکونومیست ۱۳۴۰/۴/۱۰

جای تا سهیم است که حتی اعضای دولت و معاونین وزراء و رجال مختلف مملکت جز هیئت مدیره این بانکها شده اند . اگر این اشخاص در بانک اری تخصص داشتند مهم نبود . بانکهای خارجی آنها را استخدام کرده اند که با استفاده از موقعیت آنها در امور اقتصادی نفوذ کنند " (۱)

بانکهای مذکور صرفاً بواسطه معامله در بازار گمانی خارجی هستند

وقتی که سرمایه خارجی بجای اینکه مستقیماً در امور تولیدی بکار افتد بتشکیل بانک پرداخت و بدین ترتیب اولین ادعای زمامداران رژیم کودتایی پایه از آب درآمد ، به دروغ دومی متوسل شدند و ادعا کردند که این بانکها برای امور تولیدی اعتبار میدهند . ولی این دروغ هم خیلی زود فاش گردید . معلوم شد که بانکهای مذکور فقط واسطه معامله در بازار گمانی خارجی هستند . یعنی آسانترین وسیله ای که میتوان حد اکثر سود را بدست آورد . این حقیقت چنان آشکار بود که برخی محافظ و وابسته رژیم راهم بصدا در آوردند . صد زاده در مجلس نوزدهم گفت : " ما در روزنامه میخوانیم که برای تأسیس یک کارخانه ذوب آهن باید کارخانه های موجود را بفروشند . اما وقتی که سرمایه های خارجی به ایران جلب میشود ، صرفاً تا سهیم بانکها میگرد و بعموض اینکه این سرمایه ها بکارهای تولیدی ما سر و صورتی بدهد ، در این راه بکار میرود و سود های گزاف نصیب خود میکند . من فعالیت بانکها را در ایران خطرناک میدانم (۲) . دکتر مشرف قاضی در همان جلسه گفت : " اینها بانک اری نمیکند بلکه صرفاً می کنند و تصدیق میکنند که صرفاً نمیتوانند در دهرای اجتماعی راد واکنند " (۳) و جعفر بهبهانی در همان مجلس تأیید کرد که " این بانکهای که تأسیس شده است یک دینار صرف کارهای تولیدی و عمرانی نمیکند . اگر یکی از بانکها مراجعه شود و اعتباری خواسته شود برای تأسیس یک رشته قنات بهیچوجه نمیدهند اما اگر برای وارد کردن ملبوسها تومان کالا از خارج اعتبار خواسته شود فوراً در اختیار شخص میگردانند . این بانکها فقط واسطه معاملات خارجی در ایران هستند " (۴)

نقش بانکهای مذکور در بحران اقتصادی ایران

وقتی میگوئیم " بحران اقتصادی " ، در اینجا مقصودمان بحران است که محافظ حاکمه هم بآن اعتراف دارند . منتهی آنها معتقدند که این بحران مربوط بگذشته است (سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۳۴) و اکنون بهت ریج آثار بحران دارد بر طرف میشود و حتی علامت رونق هم پیدا شده است و ما بزودی بسطح کشورهای مترقی خواهیم رسید ! از آنجا که در روغگویان همیشه کم حافظه اند باید بیاد زمامداران رژیم کودتا آورد که همین شما که اینک از بحران گذشته " حتی با آب و تاب سخن میگوئید ، همانها هستید که وقتی بحران واقعاً وجود داشته میگفتید - عیناً مثل حالا - که ما دارای اقتصاد سالم و پیشرونده ای هستیم و بزودی بسطح کشورهای مترقی خواهیم رسید . منتهی در آن موقع شاه میگفت اینکار طی ده سال انجام خواهد گرفت ، و حالا که واقعات سرسخت امکان گستاخی راحتی برای شاه در روغگویان هم محدود کرده است ، این مدت را به بیست سال رسانده است ! بهر حال فعلاً بهمین بحران میپردازیم که مورد اعتراف است . این بحران عبارت بود از : تورم اعتبارات ، تورم پول ، افزایش قیمتها ، کمبود ارز ، ورشکستگی . برای آنکه هم نقش بانکهای مذکور بعنوان یکی از عوامل قطعی ایجاد کنند و تشدید کنند

(۳) اطلاعات ۱۳۳۸/۷/۸
(۴) اطلاعات ۱۳۳۸/۷/۸

(۱) اطلاعات ۱۳۳۷/۱۱/۷
(۲) اطلاعات ۱۳۳۸/۷/۸

میدادند | ولی آقای پرخورد اربان مدبرعامل بانک کار این جنبه را هم بیان میکند: « بعلمت آزادی برداخت اعتبارات که در سابق معمول بود بازرگانان با دریافت اینگونه اعتبارات بعنوانین مخطف مقادیر زیادی بیش از میزان سرمایه اصلی خود بچریان می انداختند و در نتیجه بی آنکه استقامت تا «مین اعتبار دریافتی راداشته باشند اکنون در چارزبان و کسرپود اختی های زیادی شده اند» (۱) - مجله تهران اکونومیست یا تا «مجلسد بیشتر می نویسد: « علت الحلال و رشکستگی تجار را در اعطای اعتبارات و تسهیلات بانکی بوجود بانکهای متعدد تشخیص داده ایم. ما مکرر نوشته ایم که تهریم اعتباری موجب رشکستگی تجار را فراهم کرده است... وجود بانکهای تجاری که جز عمل صرافی کارد یکسری صورت نمیدهند جز نشدند بحران نتیجه ای نخواهد داد» (۲)

بدینسان آن سیاستی که میخواست سرمایه خارجی را وارد ایران کند تا گویا در امر تولید ی بکارافتد و ایران را طی ده سال یا بیست سال بسطح کشورگشا مرفی برساند، نتیجه اثر عبارت بود از غارت ثروت ملی ما، تشدید فقر مردم و بحران اقتصادی. و اما آنها که این سیاست را اجرا کردند سود بردند، فقط سود! برای اینکه گوشه ای از این سود را هم نشان بد هیم محاسبه کوچکی کرده ایم. یعنی سهم شش کشور درجه اول امپریالیستی راد بازرگانی خارجی ایران حساب کرده ایم.

(۱) اطلاعات ۱۰/۱۵/۱۳۲۹
 (۲) مجله تهران اکونومیست ۱/۵/۱۳۲۹
 (۳) این جدول براساس آمار بازرگانی خارجی مندرجه در سالنامه گمرک ۱۳۲۷، مجله تهران اکونومیست مورخ ۱۳۴۲/۹/۲ و شماره های مخطف روزنامه های اطلاعات و کیهان تهیه شده است.

(۴) - مقصود واردات است
 (۵) - مقصود صادرات است

نام کشور	جمع	ایتالیا	ژاپن	فرانسه	انگلستان	آلمان غربی	امریکا
درصد نسبت به کل (۴)	۱۱	۲	۹	۳	۸	۱۷	۲۳
درصد نسبت به کل (۵)	۵۴	۷	۵	۹	۳	۱۷	۱۰
درصد نسبت به کل	۱۵	۱	۷	۱	۱	۷	۸۱
درصد نسبت به کل	۵۰	۳	۱	۱	۷	۴	۱۱
درصد نسبت به کل	۳۴	۲	۷	۳	۱	۱۱	۸۱
درصد نسبت به کل	۵۵	۱	۲	۲	۷	۱۱	۱۱
درصد نسبت به کل	۶۵	۲	۸	۳	۱۳	۱۴	۱۵
درصد نسبت به کل	۵۳	۳	۱	۹	۱۱	۱۷	۱۲
درصد نسبت به کل	۶۱	۳	۱	۳	۴	۱۱	۱۱
درصد نسبت به کل	۴۹	۲	۱	۳	۷	۱۱	۱۱
درصد نسبت به کل	۶۱	۲	۳	۳	۴	۱۱	۱۷
درصد نسبت به کل	۲۹	۲	۱	۳	۸	۱	۱۱
درصد نسبت به کل	۳۱	۳	۵	۳	۸	۱۱	۱۱
درصد نسبت به کل	۷۳	۴	۲	۲	۳	۱۱	۱۱
درصد نسبت به کل	۷۱	۳	۷	۳	۴	۱۱	۱۷
درصد نسبت به کل	۱۳	۳	۱	۱	۳	۱۱	۱۱

جدول بازرگانی خارجی با شش کشور امپریالیستی (۳)

این جدول نشان میدهد که چگونه شش کشور درجه اول امپریالیستی (بویژه سه کشور امریکا، آلمان غربی و انگلستان) به بازرگانی خارجی ایران تسلط دارند و تفاوت بین واردات و صادرات چه سود هنگفتی میبرند. افزایش واردات و تقلیل صادرات بویژه از سال ۱۳۲۷ بعد یعنی سالی که اکثر بانکهای مخطف تشکیل شده اند، نقش مخرب این بانکها را در رشد و عدم تعادل بازرگانی خارجی ایران آشکار میسازد.

واماد رباره ادعای آنها که میگویند این بحران مربوط بگذشته است و گویا با اقدامات مجدداً دولت علم، بحران در اساس خود برطرف شده و دوران رونق آغاز گردیده است باید گفت که اگر عمل و موجبات بحران از بین نبرد، بحران هم از بین خواهد رفت، در غیر این صورت هیچ «معجزه ای» نمیتواند اقتصاد کنونی ایران را از بحرانی که در واقع ذاتی آنست نجات دهد. اقداماتی که دولت از روی ناچاری و برای جلوگیری از رشکستگی کامل و فروپاشی بنای کنونی میکند، ممکنست بطور موقت از شدت بحران بکاهد ولی درمان اساسی برای این بیمار محض نخواهد بود. نه فقط به این دلیل که ایران دارای اقتصاد سرمایه داری همراه با بقایای اقتصاد فئودالی است و بنابراین تمام تضادها بحرانهای ناشی از آنها را در خود جمع دارد، بلکه باین دلیل نیز که وابستگی اقتصادی ایران به امپریالیسم همراه با سیاست اقتصادی رژیم کودتا که تمام رجعت تشدید این وابستگی است، تمام تضادها و بحرانها را به اوج خود میرساند. اقتصاد کنونی ایران در چار بحران دائمی است و در رست در آن موقعی که یک مرحله آن تخفیف پیدا میکند، مرحله دیگری شروع میشود. همچنانکه ایران از «بحران تورم اعتبارات» خلاص نشده (و تا سیاست اقتصادی کنونی برقرار است خلاص نخواهد شد) اکنون در چار «بحران بیکاری» گردیده است. به همین جهت تا زمانیکه بانکهای خارجی - که مورد بحث ماست - وجود دارند ارزشیان بخشش خود را بصورت نقض استقلال سیاسی و اقتصادی ایران و بعنوان یک عامل موثر در عمیق تر کردن بحران اقتصادی ایران، غارت ثروت ملی ما و تشدید فقر مردم باقی میگذاردند.

تضاد بین بانکهای خصوصی ایرانی و بانکهای مخطف

در پایان این مقال بیفاید نیست که باختصار به نقش بانکهای خصوصی ایران و تضاد آنها با بانکهای مخطف بپردازیم. در این بررسی ما بمسائل زیرین بر میخوریم:

۱- ایجاد بانکهای خصوصی ایرانی به تشدید اختلال اقتصادی ایران کمک کرده است. از جمله در بحرانی که مورد بررسی قرار گرفت بانکهای خصوصی ایرانی هم نقش موثر داشتند. زیرا این بانکها هم فقط بکار صرافی و معامله در بازرگانی خارجی میپردازند. این نکته ایست که مقامات صلاحیت ارا ایرانی هم بدان اعتراف دارند. آقای مهدی سمعی رئیس کل بانک مرکزی ایران میگوید: «... رشد و توسعه سریع بانکداری در ایران طی ۱۲ سال اخیر باعث اضطراب خیلی ها شده و شاید هم نگرانی های بیچجا نبوده است» (۱). مدبرعامل بانک ایران و خاور میانه درباره وضع بانکهای ایرانی گفته است: «... اکنون بانکهای دیده میشوند که بدون اجرای مقررات بانکی صرافی مشغولند و بی رویه بکار خود ادامه میدهند و با بانکهای در کشور وجود دارند که صرفاً عملیات تجاری انجام میدهند و اجرای مقررات اعتباری و ارزی را بدون شان بانک خود میدانند. اینگونه بانکها بعنوانین مخطف پوست تجار را میکنند» (۲). مجله تهران اکونومیست متذکر میشود: «تا سس بانکهای خارجی و از یاد بانکهای داخلی در ایران زبان

(۱) تهران اکونومیست ۲۹/۱۰/۱۳۴۱
 (۲) اطلاعات ۱/۴/۱۳۴۰، بنقل از تهران اکونومیست ۱۰/۴/۱۳۴۰

بسیاری داشته است و چنانچه بعد از آنهم بکار خود ادامه دهند وضع بازار از این بد تر خواهد شد و روزی خواهد رسید که این چند ریالی هم که در دست عدو قلیلی از بازرگانان و پیشه وران باقی مانده از دست ایشان خارج گردد (۱).

۲- بانک اران ایرانی از تشکیل بانکهای مختلط و نحوه فعالیت آنها راضی نیستند و بهمین جهت یکتو تضاد بین آنها بوجود آمده است. دلیل آنهم روشن است: اولاً سود کلانی را که اکتون بانکهای مختلط میبرند - در صورت نبودن آنها - نصیب بانک اران ایرانی میشود. ثانیاً بانکهای خارجی با قدرت مالی و همچنین نفوذی که در رژیم کودتادارند، امکان استفاده و بدست آوردن امتیاز برایشان بیشتر است. ثالثاً هنگام کساد و بحران بانکهای ایرانی بیشتر از بانکهای خارجی لطمه می بینند. بنابراین بانک اران ایرانی از این وضع از همان اولین اقتصاداتی که بغیر قانونی بودن تشکیل بانکهای مختلط بعمل میآید - و قسمتی از آن ذکر شد - آشکار گردید. جعفر بهبهانی در همان اوایل در انتقاد از تشکیل بانکهای مختلط در مجلس نوزدهم جان مطلب را چنین بیان کرد: «... مگر بانکهای ایرانی مثل اصناف، پاریس، تهران، بازرگانی و غیره چه اشکالی دارند؟ در حالیکه پولش هم بجهت کشور خود مان میرود» (۲). بعداً که «بحران گذشته» حتی برخی از بانکهای ایرانی راهم در معرض خطر قرار داد، تضاد و در نتیجه انتقاد به بانکهای مختلط بیشتر شد. از جمله مجله تهران اکونومیست نوشت: «ما به نهایت تأسف است که بانکهای صد درصد ایرانی، اگرچه خوشبختانه قوس نزولی خود را تمام کرده اند ولی بهر حال قوس صعودی را شروع ننموده اند و با این ترتیب نمیتوان درباره آنها اظهار نظر صریحی نمود در حالیکه بانکهای که بوسیله خارجیهاد رکشور ماداره میشوند بوجود آنها به تشخیص تمام اهل فن و مردم وطن پرست برخلاف مصالح اقتصادی و حتی سیاسی ما است روز بروز جای پای خود را محکمتر مینمایند. ما اکنون نمیخواهیم در این باره بحث فراوانی بکنیم ولی بهر حال از دست و پا میخوریم در این باره فکر عاجلی بکنند و اجازه ندهند که بیش از این به کشور خسارت برسد. چه بسک علت مهم و اساسی عدم توسعه وضع برخی بانکهای خصوصی صد درصد ایرانی وجود بانکهای مختلط است. ما از دست و پا میخوریم بلافاصله برخی بانکهای ایرانی را تشویق به ادغام نمایند و با تسکین بزرگتر و مهمتری تشکیل دهند و بانکهای مختلط راهم محدود نمایند تا بهر چه وضع بانکداری بحال عادی خود برگردد» (۳).

۳- آنچه که مجله تهران اکونومیست نگاشته در واقع انعکاس نظر رادیکالترین محافل اقتصادی ایران در مسئله بانکهاست. یعنی از یکطرف نقش بانکهای مختلط را نشان میدهد، از طرف دیگر تضاد بین بانکهای ایرانی و بانکهای خارجی را فاش میکند و در آخر هم راه حل را بیان میدارد. ولی درست همین راه حل نشان میدهد که نه این تضاد اشتباه نیست و نه این راه حل علاج واقعی است. زیرا مجله تهران اکونومیست با اینکه بانکهای مختلط را «بتشخیص تمام اهل فن و مردم وطن پرست برخلاف مصالح اقتصادی و سیاسی ما» میدانند، فقط خواستار «محدودیت آنها از یکطرف و ادغام بانکهای ایرانی برای مقاومت در برابر آنها از طرف دیگر است». در رژیمی که بنیاد صدیق خود این مجله بانکهای مختلط «روز بروز جای پای خود را محکمتر مینمایند»، انتظار اینکه این «خداوند گساران» محدود شوند، بچاست. ولی بغرض اینکه بانکهای مختلط محدود شوند و بانکهای ایرانی هم «ادغام»

(۱) تهران اکونومیست ۱۳۴۰/۴/۱۰
(۲) اطلاعات ۱۳۳۷/۱۲/۳
(۳) مجله تهران اکونومیست ۱۳۴۱/۱/۱۰

گردند، این عمل ممکنست بِنفع بانکهای ایرانی باشد، ولی چاره اساسی برای درمان اقتصاد نا سالم ایران نخواهد بود. برای اینکار باید تسلط امپریالیسم را - بهر شکل که باشد - ریشه کن کرد.

بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران

به این بانک جای خاصی داده ایم؛ برای اینکه دارای مختصات ویژه ای است. این مختصات به قرار زیرند:

۱- بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران همچنانکه از نامش پیداست، برخلاف بانکهای دیگر که کارشان صرفاً امور تجاری است، برای توسعه صنایع و معادن «وام میدهد و سرمایه گذاری مینماید». تا همین این بانک مؤید این نکته است که اگرچه سرمایه خارجی که در دوران رژیم کودتا وارد شده (غیر از نفت) بطور عمده (و همچنانکه انتظار میرفت) در امور غیر تولیدی (مخصوصاً بانکها) بکار افتاده و لسی قسمتی از آن - اگرچه با احتیاط - متوجه صنایع و معادن گردیده است. دلیل آنهم اینست که اولاً سرمایه گذاری در معادن همیشه بِنفع امپریالیسم است. در کشوری مانند ایران که معادن آن غنی است و با اینهمه از آنها یا اصلاً بهره برداری نمیشود و یا بهره برداری بسیار نا چیز است، بعلت ضعف برخی صنایع و فقدان برخی دیگر، محصولات معدنی را بخرج میبرند و محصولات ساخته شده از آنها را دوباره به ایران صادر میکنند. یعنی امپریالیسم هم بخواهد خام جدیدی برای صنایع خود دست یافته و هم بازار فروش برای محصولات ساخته شده از این مواد را بدست آورد است. در صنایع هم توجه فقط به صنایع سبک است. زیرا حتی بوجوب اساسنامه ای که بتصویب مجلس رسید هدف بانک توسعه صنایع کوچک و استخراج معادن است (۱). بعنوان نمونه میتوان یادآوری کرد که از ۳۵ وامی که تا سال ۱۳۴۰ از طرف بانک تصویب شده، ۸۰ درصد صرف توسعه و تکمیل و یا تأسیس صنایع نساجی، سیمان و قند شده و بقیه درصد بقیه صرف صنایع کوچک از قبیل مواد غذایی و غیره گردیده است (۲). در همان حال باید در نظر داشت که قسمتی از این وامها بکارخانه های مونتاژ مانند کارخانه ساختن راديو و لاستیک اتومبیل داده میشود (۳) که در واقع شعبه های کارخانه های اصلی در کشورهای امپریالیستی هستند. یعنی سرمایه گذاری خارجی در صنایع با این هدف صورت میگیرد که وابستگی ایران را بامپریالیسم حفظ شود.

۲- ترکیب سرمایه و سرمایه گذاران در این بانک بسیار جالب است. سرمایه اولیه بانک ۴۰۰ میلیون ریال است که به چهار صد هزار سهام هزار ریالی تقسیم شده است. از این سهام ۲۴۰ هزار سهم متعلق بسرمایه داران ایرانی و ۱۶۰ هزار سهم متعلق به بانکها و موسسات صنعتی خارجی است. سهام خارجی بترتیب زیر تقسیم شده است:

چهار بانک امریکائی	با	۵۵ هزار سهم
سه بانک و موسسه انگلیسی	با	۱۸۷۰۰
د بانک فرانسوی	با	۱۸۷۰۰
یک بانک و موسسه ایتالیائی	با	۱۸۷۰۰
د بانک آلمانی	با	۱۸۷۰۰

(۱) خواننده آنها، ۱۳۴۰/۷/۱

(۲) خواننده آنها، ۱۳۴۰/۷/۱

(۳) مانند شرکت سهامی کودریج با سرمایه امریکائی و شرکت سهامی راديو فیلیپس با سرمایه سوئدی؛ تهران اکونومیست ۱۳۳۹/۱۲/۶ و ۱۳۴۱/۱۱/۲۷

يك بانك بلژيكي با ۱۵۰۰۰ سهم
سه بانك هلندي با ۱۵۰۰۰ سهم (۱)

علاوه بر این دولت با ۶۰۰ میلیون ریال سرمایه در این بانک شریک است. این سرمایه بدون ربح و بعدت بیست سال در اختیار بانک گذاشته شده است (۲). بانک میتواند ۸۰۰ میلیون ریال نیز از بانک بین المللی صندوق وامهای امریکاییان ۶٪ برای مدت ده سال قرض کند. ضمن اینکه بانک میتواند همیشه تا سه برابر سرمایه خود از بانک بین المللی و مؤسسات دیگر وام بگیرد و تراضی تا ۳۰ سال مستهلک سازد. مبلغ ۱۴۰۰ میلیون ریال نیز بصورت امانی از محل اعتبارات صنعتی از بانک ملی سازمان برنامه در اختیار بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران گذارد و خواهد شد. از مجموعه ایسین اطلاعات نتایج زیرین حاصل میشود:

الف) بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران شرکت مختلطی است از دولت ایران، سرمایه داران ایرانی سرمایه داران خارجی. این اختلاط در همان جهت استفاده از اشکال نوین استعمار صورت گرفته است. سرمایه خارجی هم از سرمایه و پشتیبانی دولت ایران استفاده میکند و هم سرمایه داران ایرانی را بطرف خود جلب مینماید و همه اینکارها را زیر نام "توسعه صنعتی و معدنی ایران" انجام میدهد. (۱) بانکها و مؤسسات صنعتی خارجی شریک در بانک صنعتی و معدنی ایران بقرار زیراند:

- Lazare Frère and Company
 - Ghas International Investing Company
 - International Basic Economy Corporation
 - Boston Corporation
 - Lazare Brother Company Ltd.
 - Lloyd Bank Ltd.
 - Midland Bank Ltd.
 - England Electric Company Ltd.
 - Simon Carooze Ltd.
 - Lazare Frère et Company
 - Banque de Paris et de Hollande
 - Saal, Oppenheim und Companie
 - Deutsche Bank AG
 - Banali Credito Finanze Mario (Medio Banc)
 - Montecatini
 - Fiat
 - Sofina Bank
 - Bank Amsterdamsch
 - Nederlandsche Handel Maatschappij
 - Hollands Bank Unie
- انگلستان :
- فرانسه :
- آلمان غربی :
- ایتالیا :
- بلژیک :
- هلند :

(اطلاعات ۱۰/۱۲/۱۳۳۷، اطلاعات ۳۱/۱/۱۳۳۸، کیهان ۲۴/۵/۱۳۳۸)
(۲) خواندنیها، ۱۳۴۰/۷/۱

ب) در این بانک تقریباً تمام کشورهای درجه اول امریکاییستی شرکت دارند. یعنی در واقع شکلی از استعمار جمعی برای تسلط بر صنایع و معادن ایران بوجود آمده است. غالب اینجاست که سهام خارجی بر حسب قدرت کشورهای امریکاییستی تقسیم شده است. بهمین جهت است که بیشتر سهام در واقع نقش رهبری بمسئول امریکاییهاست.

ج) این بانک نه فقط بوسیله سهامداران خارجی خود با گروههای معین مالی امریکاییستی مربوط است، بلکه با اجازه دریافت وام از "بانک بین المللی و مؤسسات دیگر" راه نفوذ و کسب سود سرمایه مالی را بطور کلی در ایران - و بطور خاص در صنایع و معادن ایران - بازتر کرده است.

۳- با اینکه بیش از دو سوم سهام متعلق به دولت ایران و سرمایه داران ایرانی است، ولی مانند بانکهای مختلط دیگر، در اینجا هم تسلط کامل با سهامداران خارجی است. زیرا ۸ نفر از مدیران خارجی است (۱). ولی امریکاییستها که خود را در ایران صاحبخانه میدانند، حتی اگر این مقررات دیکته شده و از طرف آنها هم وجود نداشته باشد، باز هم مانند ارباب رفتار میکنند، چنانکه کرده اند. مجلس خواندنیها مینویسد: "بموجب بند ب قسمت سوم اساسنامه بانک مصوبه مجلسین" ناظر دولت حق دارد در کلیه جلسات هیئت مدیره و کلیه مجامع بانک و کلیه جلسات هیئت عامله حضور یابد ولی در هیچیک از این جلسات حق دادن رأی نخواهد داشت. ناظر مزبور حق کسب هرگونه اطلاعاتی را خواهد داشت که مدبرانک دارد و مدیران بانک مستلزم هستند اینگونه اطلاعات را در اختیار وی بگذارند.

در دولت گذشته بهیچوجه توجهی بطرز مخارج و فعالیت بانک نشد ولی سه ماه قبل دکتر امینی شاهرخ فیروز را بسمت ناظر دولت در بانک تعیین و تصویبنامه مصوبه را برای بانک فرستاد. متصدیان بانک نسه تنها ناظر دولت را بهیچانند داشتن اطلاق و محل بیانک راه ندادند بلکه بتوضیحات کتبی او و همچنین تقاضای وزیر صنایع و معادن نیز توجهی نکرد و جواب ندادند و حتی بدولت هم که دو بیست میلیون تومان سرمایه دارد توضیحی داده نشد! (۲). مجله خواندنیها در جای دیگر مینویسد: "بموجب اظهارات کتبی چند تن از صاحبان سهام و شکایاتی که بمقامات دولتی کرده اند، هیئت مدیره بانک مزبور روزی که جلسه سالانه و مجمع عمومی بود بصاحبان سهام ایرانی مهلت انتخاب نماینده ای ندادند و ترازنامه را بدون حضور صاحبان سهام کوچک تصویب کردند. در جلسه مزبور چند صاحب سهام اعتراضاتی به هیئت مدیره کردند که بهیچیک از آنها تریب اثر نداد و نشد. معترضین میگویند در این بانک اکثریت مردم در مقابل صاحبان قدرت حتی صغیر هم حساب نشده اند" (۳).

۴- بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران نه فقط وام میدهد، بلکه خود با سرمایه داران ایرانی و خارجی (بهویژه در شرکتهای مختلط) شریک میشود و حتی مستقلاً هم سرمایه گذاری میکند. تا سال ۱۳۴۰ تعداد ۲۵ درخواست وام بمبلغ کل ۱۱۱۴۶۹۶۰۰۰ ریال و همچنین بالغ بر ۲۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال برای سرمایه گذاری مستقیم و مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰۰ ریال برای مشارکت در سرمایه مورد تصویب بانک قرار گرفته است (۴).

- (۱) بعلمت انتقضا این مدت، اکنون مدیروان بانک یکنفر ایرانی (ابوالقاسم خردجو) است. تهران اکونومیست ۱۳۴۲/۹/۲
- (۲) مجله خواندنیها، ۱۳۴۰/۷/۱
- (۳) مجله خواندنیها، ۱۳۴۰/۷/۱
- (۴) تهران اکونومیست ۱۳۳۹/۱۲/۱ و ۱۳۴۱/۹/۳ و ۱۳۴۱/۱۱/۲۷

۵- این بانک که گویا وظیفه اش کمک به توسعه صنعتی و معدنی ایران است تا سال ۱۳۴۰ از تعداد ۶۱۵ تقاضای کمک برای امور صنعتی فقط به ۳۵ عدد ترتیب آورده است (۱) گذشته از این حتی برخلاف اساسنامه اش مبالغ هنگفتی به بانکهای دیگر قرض داده است. مجله خواندنیها در این باره مینویسد: «بموجب اظهارات مقام مطلع بانک توسعه صنعتی و معدنی که صرفامیایستی د اثره فعالیتش برای احیای صنایع و معادن ایران باشد مبالغ هنگفتی ببانکهای اختصاصی قرض داده است. بموجب اظهارات این مقام تنها به يك بانک که در فروش با امریکائیان رابطه دارد بیست میلیون تومان با سود صدی چهار و ام طولی مدت داده است. بانک مزبور مبلغ دریافتی را با سود صدی بیست و هشت در بازار جریان انداخته و به تجار وام داده است. دولت پس از اطلاع از این جریان چند نامه رسمی ببانک صنعتی و معدنی مینویسد و از مسئولین بانک درباره ارقام پرداختی توضیح میخواهد. ولی همه نامه های بلا جواب ماند. سرانجام در اثر نوشته آخرین نامه شد بد اللحن دولت روز سوم مرداد سال جاری ولیام راوستین مدیرعامل بانک در جواب بدولت مینویسد: «انجام تقاضای دولت برای اطلاع از وامی که ببانکها داده شده و نام بانکهای که وام گرفته اند، مقدور نیست». بدین ترتیب امریکائیان و عوامل آنها و مدیرعامل بانک مقررات اساسنامه مصوبه مجلسین را نقض کرده و مثل درواتی که کاپیتولاسیون در ایران برقرار بود حاضر نشدند به کمیکه دو بیست میلیون تومان سرمایه در اختیار آنها گذارد. توضیحی بدهند» (۲)

۶- بانکی که برای سرمایه گذاری واقعی در صنایع (حتی صنایع کوچک) آنگذر خست بخرج میدهد و آنچه آن شرابطی را به درخواست کنندگان وام تحمیل میکند (۳) که بنا بر اعتراف آقای مهدی سمعی رئیس کل بانک مرکزی ایران «دو سه سال از سه سال عمر آن در یک رکود عمیق و بیسابقه گذشته است» (۴)، نه فقط به دوستان خود در بانکهای دیگر اعتبار هنگفت (از نوع همان اعتباراتی که نتایج آنرا بدیدیم) میدهد، بلکه بحساب دولت ایران و سرمایه داران ایرانی، آنچه آن حقوقهای گسزانی به مدیران و کارمندان خود میدهد که صدای اعتراض این سهامداران و وابستگان بر زمین راهم بلند میسازد. مجله خواندنیها از قول صاحبان سهام ایرانی مینویسد: «آنها میکنند حقوق ۵۷ عضو خارجی و چند عضو ایرانی وحشت آفر است. مطابق اطلاع دقیقی که رسیده حقوق مدیران و معاونین بانک در ماه چندین برابر حقوق نخست وزیر و حقوق رؤسای مجلسین است. رؤسای بانک به هیچوجه حاضر نشدند لیست حقوق هارا بمقامات دولتی یاد رجلسه سالانه افشا کنند و کماکان سالانه ۵۸ میلیون تومان خرج پرمبل میکنند» (۵) و مجله تهران اکونومیست تأیید میکند که: «حقوقهای عده ای بقدری زیاد است که با هیچ اشلی در داخل کشور ما تطبیق نمیکند» (۱)

(۱) خواندنیها، ۱/۷/۱۳۴۰

(۲) خواندنیها، ۱/۷/۱۳۴۰

(۳) بنا بر اظهار یکی از رؤسای بانک ملی ایران یکی از علل عدم تعادل صاحبان صنایع برای گرفتن وام از بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران آنست که: «۰۰۰ ربح نسبت ببانک ملی غیرها سنگین است زیرا تنزل اعتبارات بانک در مورد صنایع حد اکثر ۶ درصد میباشد در حالیکه بانک توسعه صنعتی و معدنی از ۷ درصد ببالا میباشد» (کیهان ۱۴/۲/۱۳۳۹)

(۴) مجله تهران اکونومیست ۲۲/۱۰/۱۳۴۰

(۵) خواندنیها، ۱/۷/۱۳۴۰

(۶) مجله تهران اکونومیست ۱۱/۱۰/۱۳۳۸

بنظر میرسد با مختصات که در فوق گفته شد زائد است تا امید شود که بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران همه کاری میکند جز توسعه صنایع و معادن ایران! این جریان یکبار دیگر نشان میدهد که برای امپریالیستها فقط غارت ثروت کشور مطرح است و نامی که بر روی این مومسات غارتگر میگذارند فقط پوششی است برای این غارتگری و وسیله ای است برای عوام مغریبی زمامداران رژیم کودتا که هم وسیله این غارت را فراهم میکنند و هم خود از آن سهم میبرند.

نتیجه

از آنچه گذشت بسادگی میتوان دریافت که بانکهای خارجی زنجیرا سارت جدیدی است که در دوران رژیم کودتا بردست و پای ملت ایران بسته شده است. بزرگی خیانتی که زمامداران رژیم کودتا بسرکردگی شاه بمصالح ملی ما مرتکب شده اند، زمانی بیشتر آشکار میشود که بدانیم در آستانه کودتای ۲۸ مرداد، ملت ما پس از دهها سال مبارزه خونین و فداکارانه توانسته بود بانک شاهنشاهی ایران را هم مانند شرکت نفت ایران و انگلیس، بعنوان پایگاه استعمارازین ببرد. بررسی چگونگی تشکیل بانکهای مختلط و تأثیر مخرب آن در اقتصاد ایران نشان میدهد که مومسات امپریالیستی نه فقط ثروت ملی ما را که متعلق به همه مردم میهن ماست، غارت میکنند، نه فقط نتیجه دسترنج کارگران و دهقانان و سایر زحمتکشان ایران را ببنگن میبرند، بلکه سرمایه داران و بازرگانان ایرانی را هم بوشکستگی و نیستی میکشانند. امپریالیسم و رژیم دست نشانده آن همه طبقات و قشرهای مردم را که به اشکال مختلف و بدرجات گوناگون به سلامت و استحکام اقتصاد ملی ما علاقمندند تحت فشار قرار داده اند. و اگر این درست است که امپریالیسم و رژیم کودتا دشمن اصلی اکثریت قریب بتمام مردم ایران هستند آنوقت این نتیجه منطقی هم بدست میاید که این دشمن راجز بانروی متحد و مبارزه مشترک همه طبقات و قشرهای ضد استعمار و استبداد نمیتوان سرنگون کرد. راه حل واقعی برای ایجاد يك اقتصاد مستقل، سالم و مترقی فقط همین است.

بهمن ۱۳۴۲

راه رشد غير سرمايه‌دارى

و دولت دموكراسى مى

مسائل مربوط به راه رشد غير سرمايه دارى و دولت دموكراسى مى از مسائل مورد بحث در تئورى ماركسيسم - لنينيسم است . نكات مهم و مورد بحث فراوانى در اين زمينه براى ماركسيستها مطرح است كه روشن شدن آنها لازم بوده و مستلزم كوشش همگانى است . يك بحث خلاق و تبادل نظر آزاد براى اين امر ضرورى و مفيد بنظر ميرسد . مقاله حاضر كوششى براى طرح و بررسى برخى از نكات گرهى در كادراين تبادل نظر ميباشد .

نهضت آزادى بخش ملي و دولتهاى نواستقلال

سيستم جهانى سرمايه دارى همچنان بحران عميقى را ميگذراند . تضادهاى احتوا زنا پذير جهان كئوى در ريشه اش . اين بحران قرار دارد و هر روز بر شدت و وسعت خود مي افزايد . در كشور هساي مستعمره و نيمه مستعمره كه مركز عمده بروز اين تناقضات و بحران ناشيمازان درد روان حاضر است يك حالت انفجاري پديد گرديده است . موج نيرومند انقلاب رهاى بخش در اين بخش از جهان سرمايه دارى با سرعت بي سابقه اى در تاريخ بحركت در آمده . طومار سيستم استعماري رادر هم ميچيد و اركان امپرياليسم را از هم فروميپاشد " (۱) .

وجود سيستم جهانى سوسياليسمى ، قدرت و نفوذ روز افزون مادي و معنوي آن ، كمكهاى مستقيم و غير مستقيم با اين نهضت ها ست و آهنگ خاصى بد آنها داده و توانم با مبارزه نيروهاى انقلابى تمام كشورهاي سرمايه دارى پيروزى ملتهاى اسير و تسهيل ، تحكيم و دوام استقلال آنها را تضمين ، تلاش و انهدام قطعى سيستم مستعمراتى را نويده ميدهد :

" خلقهاى كه سوسياليسم و كمونيسم را ميسازند ، نهضت انقلابى طبقه كارگر در كشورهاى
" سرمايه دارى ، مبارزه ملي نجات بخش خلقهاى زحمتكش ، جنبشهاى دموكراتيك -
" كليده اين نيروهاى عظيم معاصر در يك سيل عمومى بهم ميرسند ، سيستم جهانى
" امپرياليسمى را از هر طرف ميكنند ويران ميسازند " (۲) .

نهضت هاى نجات بخش ملي و تبايح پيروزند آن بزرگترين حادثه دوران كئوى و مهمترين پديده بعد از ايجاد سيستم جهانى سوسياليسمى است :

" انهدام سيستم بردگى مستعمراتى زير ضراحت جنبشهاى آزادى بخش ملي از نظر

(۱) برنامه حزب كمونيست اتحاد شوروى - بخش اول بند ۶ صفحه ۵۴ چاپ فارسى .

(۲) اطلاعيه جلسه شماره ۱۹۶۰ احزاب برادر - بند ۴ - صفحه ۱۵ چاپ فارسى .

" اهميت تاريخى دو مين حادثه اىست كه بعد از ايجاد سيستم جهانى سوسياليسمى
" روى داده است " (۳)

اهميت نهضتهاى ملي حتى از نظر محافل امپرياليسمى نيز پوشيده نيست . كئوى در پيام مخصوص مورخه ۱۵ مه ۱۹۶۱ خود خطاب به كنگره آن را بدين نحو اعتراف و اريزيابى ميكنند :

" امروزه بزرگترين عرصه مبارزه براى دفاع از آزادى و توسعه آن اسيا ، امريكاي لاتين ،
" افريقا و خاورميانه است . انقلابات آنها بزرگترين انقلابات تاريخ بشرى است " (۴) .

با پيروزى ملتها در مبارزه براى استقلال و آزادى شكافى در داخل سيستم جهانى امپرياليسم پديد ميگردد . گروهى از كشورها از اين سيستم خارج ميشوند . بجاي مستعمرات و نيمه مستعمرات سابق و دولتهاى جوان مستقلى بوجود ميآيند كه از يك استقلال نسبى با درجات كم و بيش متفاوت برخوردارند .

مرحله نيم مبارزات ملي و هدف آن : استقلال اقتصادى

با پيروزى ملتها در نهضت نجات بخش ملي ، كشورهاي كم رشد يك استقلال سياسى نسايل ميگردند . اين يك قدم مهم و يك حلقه ضرورى در مبارزات ملي براى نيل با استقلال واقعى است ، ولى هنوز بمعنى آن نيست . وابستگى طولانى گذشته بكشورهاي استعماري ، تقسيم بين الطلى سرمايه دارى كار ، فقدان شرايط عيى لازم براى ايجاد يك اقتصاد ملي مستقل تا ميين چنين استقلالى را بىلا فاصله پس از رهاى از اسارت سياسى و عئلى استعمار غير مفيد و ميسازد . از اين رو مبارزه براى ازادى و استقلال ملي با تحصيل استقلال سياسى پايان نمى پذيرد ، بلكه نهضت يك مرحله عالمترى از نكامل انتقال مي يابند محتوى اين مرحله حفظ پيروزىهاى انقلاب از دسترد مجدد استعمار ، تحول انقلابى در جامعه ، تحكيم استقلال سياسى و تمكيل آن با استقلال اقتصادى است .

" انقلاب رهاى بخش ملي با احزارا استقلال سياسى پايان نمى پذيرد . اين استقلال
" هراينه انقلاب به تخييرات عميق در زندگى اجتماعى و اقتصادى نياجا بد موظايف
" حياتى رستخيز ملي را انجام ندهد استقلالى سست بنياد و موهوم از كار در خواهد
" آمد " (۵) .

راه تا ميين استقلال واقعى اقتصادى - راه غير سرمايه دارى

با تشكيل دولتهاى مستقل ملي و پايان تسلط عيى و سياسى استعمار ، ملل كشورهاي كم رشد در آغاز يك راه سخت و طولانى قرار ميگيرند كه بايد آنها را بسمت ترقى اقتصادى و استقلال واقعى هدايت نمايد . انتخاب راه در اين جا يك مسئله اساسى است و نيل به هدف بىستگى نزد يكى با اين امر دارد . موضوع را از نژد يك بررسى كنيم :

كشورهايى كه براى استقلال و آزادى مبارزه ميكنند هر يك د ار اى خصوصياتى هستند كه آنها را از يك ديگر متمايز ميكند . و ليكن با وجود اين وجوه افتراق فراوان خطوط مشتركى آنها را به هم يگروصصل ميكنند : آنها همگى از لحاظ اقتصادى وابسته با امپرياليسم اند ، نيروهاى مولده آنها در سطح نازلنى قرار دارد ، مناسبات اجتماعى و اقتصادى گوناگون در كنار هم قرار دارند .

كانگورپهاى فراوانى بين اين كشورها وجود دارد . ولى از نظر مناسبات اقتصادى و اجتماعى و

(۳) اطلاعيه جلسه شماره ۱۹۶۰ احزاب برادر - بند ۴ صفحه ۱۵ چاپ فارسى

(۴) نقل از مجله Außenpolitik - شماره ۱۱ سال ۱۹۶۳

(۵) برنامه حزب كمونيست اتحاد شوروى - بخش اول بند ۶

گرایشهای عده تکامل تاریخی میتوان آنها را بدینگونه و گروه اساسی تقسیم کرد . اول آنها تکیه در راه رشد سرما داری وارد شده اند ، یک بخش کم و بیش مهم تولید سرمایه داری در آنها وجود دارد ، در عین حال اقتصادشان تابع انحصارات خارجی بود و بقایای نیرومند فنود الیسم در آنها مشاهده میشود . خصلت رژیم اقتصادی در این کشور هائیمه استعماری ، نیمه فنود الی با شیوه های تولید کم و بیش رشد یافته سرمایه داریست .

گروه دوم آنها تکیه سرمایه داری در آنها هنوز رشد قابل توجهی نکرده و یاد رجال پیدایش است ، اقتصادشان تحت تسلط امریالیسم قرار دارد ، مناسبات فنود الی ، نیمه فنود الی و حتی ماقبل فنود الی در اقتصاد روستائی آنها پدید میشود .

اختلاف در خصوصیات تنوع در اشکال تکامل و آهنگ سرعت آنها موجب میگردد . معدل یک مسئله مشترک اساسی که برای هر دو گروه مطرح است تکامل بسوی ترقی و استقلال اقتصادی است . شرایط عمومی برای این امر در هر دو گروه عبارتند از : اولاً پایان دادن به تسلط اقتصادی انحصارات خارجی ، ثانیاً انهدام کامل اشکال تولید ماقبل سرمایه داری ، ثالثاً ایجاد یک اقتصاد ملی .

چگونه میتوان باین هدف فہر رسید ؟ آیا راه رشد سرمایه داری این شرایط و وسایل رسیدن به یک استقلال واقعی را فراهم میکند ؟ یک جواب مستدل علمی باین سؤال از نظر رونمای تکامل تاریخی در این کشورها حائز اهمیت اساسی است .

البته امکانات تاریخی سرمایه داری در کشورهای کم رشد هنوز پایان نیافته . تعمیق شیوه تولید سرمایه داری در این کشورها رشد تولید راحتی در مقیاس قابل توجهی امکان پذیر میسازد . این امر مخصوصاً برای کشورهایی که در راه تکامل سرمایه داری وارد گردیده اند صادق است . ولیکن راه سرمایه داری در شرایط حاضر به حل تضاد های اساسی اجتماعی در کشورهای مزبور ، بخصوص حل تضاد بسا استعمار قار نیست . این راه از تمامین شرایط اساسی یک استقلال واقعی که در فوق از آن صحبت شد عاجز است . چرا ؟

راه سرمایه داری کشورهای مستقل نهضت را ضرورتاً در سیستم سرمایه داری جهانی نگه میدارد ، تقسیم کار بین المللی سرمایه داری از طرف امریالیستها بد آنها تحمیل میشود ، در تقسیم جهان سرمایه داری بد و گروه کشورهای صنعتی رشد یافته و ممالک کشاورزی کم رشد آنها همچنان در بخش اخیر باقیمانده و در نقش " دهکده ای در مقیاس جهانی " اما جگانه استثمار نیمه استعماری (۱) قرار میگیرند . راه سرما داری مانع مبارزه یکپارچه علیه نفوذ اقتصادی امریالیسم میشود ، انحصارات خارجی همچنان پایگاههای اقتصادی خود را در رشته های اساسی اقتصاد کشور حفظ میکنند ، آنها از یکسو تکامل اقتصاد کشور را در جهت منافع خود سوق میدهند و از سوی دیگر از طریق تحمیل قرارداد های اقتصادی نابرابر و از راه انتقال سود و سرمایه به خارج ثروت این کشورها را غارت نمودند و مانع تراکم سرمایه و ایجاد یک اقتصاد ملی میگرددند . علاوه بر این راه سرمایه داری از ایجاد یک تحول انقلابی در مناسبات تولید کشاورزی و انهدام قطعی رژیم فنود الی جلوگیری مینماید و باین ترتیب یکی دیگر از مانع موجود در راه رشد اجتماعی و اقتصادی کشور را حفظ مینماید .

بی جهت نیست که امریالیسم محور فعالیت خود را در مبارزه علیه آزادی این کشورها در جهت سوق آنان بجدای سرمایه داری تکامل و حفظ آنها در سیستم جهانی سرمایه داری متوجه ساخته است . هدف اجتماعی برنامه های رنگارنگ " کک " اقتصادی بکشورهای در حال توسعه که هر روز (۱) برنامه " حزب کمونیست اتحاد شوروی - بخش اول بند ۶ صفحه ۵۴ چاپ فارسی

از زرادخانه های ممالک غرب خارج میشوند جملگی معطوف باین امر است .
ویالون Vialon وزیر همکاری اقتصادی آلمان غربی درباره هدف کنکهای اقتصادی کشورهای در حال توسعه میگوید : " صحبت از این نیست که ما اصول نظام اجتماعی خود را بکشورهای در سافت کنند ، کک تحمیل کنیم . قبل از انجام کک نمیتوان " تغییر عقیده " را خواستار گردید . ولی کک باید چنین تغییری را موجب گردد " (۷)

والتر روستو Walt Rostow رئیس ستاد برنامه گذاری امریکا که در وزارت خارجه آن کشور مستقر است در توضیح اصول سیاست امریکا میگوید : " امریکا در نظر دارد از مساعی کشورهای کم رشد حاکم کند تا آنها راه خود را بسوی استقلال و ترقی بیمایند " . او اضافه میکند : " ما میگوئیم که پایه همکاری نهنی بین تمام قسمتهای صنعتی جهان آزاد از یکسو و این دولت های تازه از سوی دیگر ایجاد کنیم " (۸)
نظیر روستو Rostow از " راه ترقی و استقلال " جز راه سرمایه داری نیست . همچنانکه قصد وی از همکاری قسمت صنعتی جهان آزاد باین کشورها چیزی جز حفظ این کشورها در تقسیم جهان سرمایه داری کار نمیشد .

بدین ترتیب کشورهای نواستقلال چنانچه راه سرمایه داری را در پیش گیرند مجدداً در دام امریالیسم گرفتار و استقلال آنها بیک امر بیچ و خالی از محتوی تبدیل میگردد .
چه راهی را باید انتخاب کرد ؟

مارکسیستها برای تکامل آینده این کشورها نظر روشنی دارند . برای آنها وقتیکه زبان راه سرمایه داری و خطر آن برای استقلال و آزادی ملتهاروشن گردید راهی جز سوسیالیسم در درونمای تکامل وجود ندارد .

در کشورهای که سرمایه داری در آنها رشد یافته و نیروهای مولده در سطح معینی از تکامل قرار دارند انتخاب این راه اشکالی ندارد . در اینجا طفره از سرمایه داری مطرح نیست . آنها بدین ترتیب است در این راه وارد گردیده اند و اکنون سوسیالیسم در دستور روزشان قرار دارد .

ولی وضع در تمام کشورهای نواستقلال بدین سؤال نیست . اکثریت قریب با اتفاق آنها در سطح نازلی از تکامل اجتماعی و اقتصادی قرار دارند . سرمایه داری در آنها جنبی نیافته و با لاقبل بهسرفت عمیقی نکرده است . سوق آنها در این راه هلاکت بار است . این راه آنها را به اسارت مجدد خواهد کشاند . طفره زدن از این راه و با احتراز از مرحله رشد کامل صنعتی آن برای این کشورها یک امر حیاتی است . ولیکن ایجاد یک جامعه سوسیالیستی بلافاصله پس از تزلزل به استقلال سیاسی برای آنها مقدور نیست . زیرا که آنها فاقد شرایط اجتماعی و اقتصادی لازم برای این کار هستند . نیروهای مولده در آنها بجا در سطح لازم برای ساختمان یک اقتصاد سوسیالیستی نیست ، رشد نیروهای اجتماعی نیز برای ایجاد محل اجتماعی لازم جهت سوق جامعه در این راه نیز غیر کافی است . لذا آنها در عین طفره زدن از راه سرمایه داری و عبور از مراحل کلاسیک آن باید یک راه انتقالی کم و بیش طولانی برای تأمین این عوامل ضروری ساختمان سوسیالیسم طی کنند .

در اوضاع و احوال کنونی و در شرایط امروزه بین المللی راه غیر سرمایه داری شکل موثری است که تا همین این شرایط را بپایر د ولت های نواستقلال ممکن ساخته بدین حال امکان دفاع از منو قیتهای (۷) Deutsche Zeitung - ۱۰ ژوئیه ۱۹۶۲ - نقل از مجله Außenpolitik ، شماره ۹ سال ۱۹۶۲
(۸) نقل از مجله Deutsche Außenpolitik - شماره ۱۱ سال ۱۹۶۲

انقلاب را در برابر دستبرد دشمنان استقلال فراهم میکند.

مقام تاریخی راه رشد غیر سرمایه داری

راه رشد غیر سرمایه داری چارچوبی است که در داخل آن ملل نوا استقلال، انقلاب و مودرتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی خود را بیابان میروانند. این راه از نظر نقش و اهمیت تاریخی یک پروسه انقلابی است که مضمون آن کوشش برای طوره از سرمایه داری در سلسله تکامل طبیعی فئودالیسم - سرمایه داری - سوسیالیسم است. او همان نقشی را انجام میدهد که سرمایه داری برای تسلا ريك مادی و اجتماعی سوسیالیسم انجام داده و میدهد، با این فرق که او این تدارك را سریعتر و کم درد تر انجام میدهد.

راه غیر سرمایه داری، شکل سرمایه داری و یا قسمتی از مراحل کلاسیک آنرا بعنوان شکل پس مرحله ضروری تکامل اجتماعی و اقتصادی در کشورهای عقب مانده رد میکند. ولی ورود در آن نیل قطعی بسوسیالیسم را نیز تضمین نمی نماید. لذا این راه یک راه انتقالی است که در افق آن هم سوسیالیسم و هم سرمایه داری را میتوان دید. پیروزی یا کدام خواهد بود؟ این امر منوط بر شدت تناسب قوای داخل و میزان تأثیر تناسب قوای رهبرانی است.

پیدایش راه غیر سرمایه داری تکامل یا فرم سیاسی مناسب برای این شکل محصول سومین مرحله بحران عمومی سرمایه داری است که در آن:

- برتری سوسیالیسم بر سرمایه داری بنایات رسیده، سوسیالیسم جهانی را برپا میکند.
- در جریان تاریخ تهدید میشود، و سوسیالیسم بعنوان نمونه در رشد تمام کشورهای شروع بتأثیر میکند.
- سرمایه داری ضعیف گردیده و اعتبار خود را بعنوان فرم مناسب تکامل و ترقی از دست میدهد.

- نهضت های نجات بخش ملی سرپا می یابند.
- عناصر انقلابی در عرصه جهانی افزایش می یابند.
- نهضت نجات بخش ملی به جزئی از پروسه انقلابی جهانی تهدید می شود. (۹)

شکل سیاسی و مضمون اجتماعی راه غیر سرمایه داری

راه غیر سرمایه داری تکامل یک سیاست اقتصادی ممکن است. این سیاست چنانچه با محملها اجتماعی لازم توأم نگردد نمیتواند بواقعیت تهدید می شود. محمل در اینجا عبارتست از فرم سازمانی سیاسی و دولتی مناسبی است که بتواند باین امکان تحقق بخشد. در شرایط کنونی دولت دموکراسی ملی - موثرترین و مناسب ترین فرم این سازمان دولتی بنظر میرسد.

اید ۸ دموکراسی ملی بعنوان شکلی از نظام اجتماعی در کشورهای نوا استقلال برای اولین بار در سال ۱۹۶۰ در جلسه مشاوره احزاب برادر به پیش کشید. شد. اعلامیه این جلسه وظایف رژیم را: دفاع پیگیر از استقلال سیاسی و اقتصادی، طرد شیوه های دیکتاتور حکومت، تأمین و تضمین حقوق و آزادیهای وسیع دموکراتیک، تحقق اصلاح ارضی و اصلاحات دموکراتیک دیگر، تأمین حق شرکت برای تمام خلق در تنظیم سیاست کشور (۱۰) معین نمود. است.

(۹) مجله صلح و سوسیالیسم - شماره ۲ سال ۱۹۶۳ - صفحه ۱۳۸
(۱۰) اقتباس از اعلامیه جلسه مشاوره احزاب برادر - صفحه ۱۷ چاپ فارسی

تصویر واحدی از این فرم نظام اجتماعی برای تمام کشورهای نمیتوان داد. این نظام در هر کشوری بزبان محل تعبیر میشود و با بس ملی در تاریخ عرض اندام میکند. (۱۱) سهمای مشخص آن را نمیتوان از پیش تعیین نمود. ولیکن او بهر زبانی که تعبیر شود و هر لبای که برتن کند سه عنصر ضروری اجزای مشکله آنرا تشکیل میدهد: استقلال واقعی، دموکراسی جامع، تکامل سریع تولید از طریق غیر سرمایه داری. در واقع او این سه جز را در یک واحد جمع میکند. عنصر اول هدف، عنصر دوم کاراکتر عنصر سوم محتوی اقتصادی آن هستند. بعبارت دیگر: دموکراسی ملی یکی از اشکال تجسم سیاسی و اجتماعی راه رشد غیر سرمایه داری تولید است که هدف اجتماعی مورد نظر و عامل ضروری موفقیت آنرا نیز بر میگیرد، شکلی است که در شرایط حاضر مناسب ترین بنظر میرسد.

تکیه گاه اجتماعی دموکراسی ملی تمام طبقات و قشرهای ملی جامعه بوده و بنیاد سیاسی آنرا جنبه واحد ضد امپریالیستی آنها تشکیل میدهد. این طبقات و قشرها عبارتند از: کارگران، دهقانان، پیشه وران، روشنفکران و جناح چپ بورژوازی ملی.

- " بنیاد سیاسی دولت دموکراسی ملی عبارتست از جنبه موثفه تمام نیروهای مترقی و"
- " میهن پرست که در راه تأمین استقلال کامل ملی، دموکراسی را دانه دار، بسر انجام"
- " رساندن انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی مبارزه مینمایند." (۱۲)

یکی از نکات مهم در اینجا مسئله مناسبات بین طبقات و قشرهای مترقی جامعه است. وجود مناسبات دموکراتیک بین آنها یک شرط ضروری و یکی از علل وجودی دموکراسی ملی است. این یک مسئله اساسی است. هرگونه تضییق و فشار علیه یکی از این طبقات موجب تضعیف پایه اجتماعی دولت دموکراسی ملی گردیده و برای نفوذ مجدد استعمار و سازش با آن زمینه فراهم میکند. سازش با خارج مکمل منطقی اختناق در داخل است.

مسئله مهم دیگر موضوع رهبری در جنبه موثفه و در دولت دموکراسی ملی است. این نکته از مسائل مورد بحث در تئوری دموکراسی ملی است.

شکی نیست که طبقه کارگر فعالترین و پیگیرترین نیروهای اجتماعی در مبارزه برای دموکراسی و آزادی ملی است. سیر تکامل تاریخی نیز در جهت رشد این طبقه و افزایش نقش او در این مبارزات حرکت میکند. مارکسیستها در کوشش برای اعتلا نقش طبقه کارگر در مبارزات ملی و اجتماعی و ترفیع آن ب مقام رهبری یک لحظه نیز تردید نمیکنند. ولیکن وضع طبقه کارگر در تمام کشورهای کم رشد یکسان نیست. در برخی از آنها یک پرولتاریای صنعتی با حزب مارکسیست - لنینیست و سازمانهای صنعتی خود وجود دارد و نقش مهمی را در عرصه سیاست و مبارزه بازی میکند. ولی همه جا وضع چنین نیست. در غالب کشورهای نوا استقلال پرولتاریای صنعتی بسیار ضعیف و یاد ر حال پیدایش است.

حال این سؤال مطرح است که آیا در کشورهای نوع اخیر نیز تشکیل دولت های دموکراسی ملی امکان دارد یا نه؟ در صورت امکان چه طبقه ای در سیستم دولت و جنبه رهبری کننده خواهد بود؟ در شرایط کنونی که جهان سرمایه داری آستان تحولات عمیق انقلابی است، در جهانی که سوسیالیسم جاذبه نیرومندی در میان طبقات و اقشار انقلابی جامعه بهم رسانیده و به نیروی مادی عظیمی تهدید می گردیده است، در جهانی که سرمایه داری بکلی بی اعتبار گردیده و در زمانی خود را به عنوان فرم تکامل اقتصادی و اجتماعی از دست داده است، دولت دموکراسی ملی میتواند بر رهبری هر یک

(۱۱) مجله صلح و سوسیالیسم - شماره ۲ سال ۱۹۶۳ - چاپ الطنی - صفحه ۱۲۷
(۱۲) برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی - بخش اول - بند ۶ - صفحه ۵۹ چاپ فارسی

از این طبقات انقلابی تشکیل شود. بنابراین راه غیر سرمایه داری تکامل را میتوان برهبری هر یک از این طبقات شروع نمود ولی بیایان رساندن این راه و انتقال بسوسیالیسم فقط بشرط رهبری طبقه کارگر، در اتحاد با دهقانان و زویرلوی ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم امکان پذیر است. از این رو اگر دولت موکراسی ملی، که حاکمیت مشترک طبقات و قشرهای ملی بود موکراتیک جامعه است، بحاکمیت پرولتاریا تهدیل نگردد، راه غیر سرمایه داری منحرف گردیده و بجاده تکامل سرمایه داری خواهد افتاد.

ضرورت رهبری پرولتاریا برای انتقال به راه سوسیالیسم یکی از قانونمندیهایی عمومی است. در کار این قانونمندی وجود واریانت های گوناگون در پروسه تکامل انقلابی امکان پذیر است. درارتباط با این امر تاریخ مواردی را می شناسد که انتقال بسوسیالیسم بدون وجود پرولتاریا صورت گسسته (مغولستان) و یا با وجود طبقه کارگر انتقال برهبری نیروهای انقلابی دیگری انجام یافته است (کوبا). در مورد اول دهقان انقلابی مغول با تکیه بکمک برادران اتحاد شوروی، به اتحاد نزدیک با طبقه کارگر حاکم اتحاد شوروی، به تئوری مارکسیست - لنینیستی پرولتاریای جهانی تحول سوسیالیستی را در جامعه خود انجام داد. در مورد دوم رهبران دموکرات انقلابی کوبا در شرایط تکامل وضع انقلابی به مواضع مارکسیسم - لنینیسم منتقل و موکراسی ملی کوبا را مرحله انقلاب سوسیالیستی وارد ساختند.

مضمون اقتصادی راه رشد غیر سرمایه داری

محتوی اقتصادی راه رشد غیر سرمایه داری مجموعه اقدامات و اسالیبی را در بر میگیرد که د ولتهای دموکراسی ملی برای ترقی و استقلال کشور خود باید در زمینه اقتصاد انجام دهند. نوع و شکل این اقدامات و اسلوب ها را نمیتوان از پیش معین نمود. ابتکار خلاق خود هاد رکشورهای نوا استقلال در جریان مبارزه علیه استعمار هر روز ممکن است نمونه های تازه ای در این زمینه ایجاد و به گنجینه تجارب انقلابی اضافه نمایند. معذک برخی شیوه ها و اقدامات مهم اقتصادی برای تأمین هدف مشترک یعنی ترقی و استقلال مفید و ضروری بنظر میرسند. این اقدامات را در ارتباط با وظایف اقتصادی مشکل و پیچیده ای که د ولتهای دموکراسی ملی در برابرا ن قرار دارند، ذکر میکنیم.

این وظایف کدامند؟

نخستین وظیفه اینستکه به هرگونه وابستگی اقتصادی از امپریالیسم خاتمه داد شود و نظام استعماری جامعه از پیچ و بن تخمیر یابد. اقدامات اساسی لازم برای این امر عبارتند از: خلع ید از انحصارات خارجی، تغییر مستر و کنترل تولید صنعتی و کشاورزی در جهت تغییر خصلت یک جانبه تولید که امپریالیستها بنفع خود به اقتصاد جامعه تحمیل کرده اند، بالاخره تغییر روابط اقتصادی خارجی در جهت ایجاد و توسعه مناسبات عادی اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی.

وظیفه دوم آنست که تمام اشکال استعمار با قبل سرمایه داری از طریق رفرم عمیق ارضی و تهدیل بقایای رژیم قبیله ای نابود گردد و از اینتاثرا وولاتی فوئند یاها که گاه داخلی استعمارند خلع ید بعمل آید.

وظیفه سوم عبارتست از ایجاد یک اقتصاد ملی. عناصر لازم برای آن عبارتند از ایجاد و توسعه بخش دولتی، صنعتی کردن تولید، تنظیم طبق نقشه اقتصاد، انحصار دولتی تجارت خارجی.

در بسیاری از کشورهای مستقل نهضت بخش دولتی هسته اساسی اقدامات اقتصادی دولت را تشکیل میدهد و رهبران و محافل مترقی این کشورها در وجود آن راه مناسبی برای پیشرفت و ترقی مشاهده نمائند. این بخش بطور عمده از راه خلع ید از انحصارات خارجی، ملی کردن مؤسسات بزرگ اقتصاد

داخلی، ایجاد کارخانجات و نگاهبای اقتصادی جدید دولتی بوجود میآید.

موضوع بخش دولتی، خصلت و نقش آن در کشورهای نوا استقلال نیز یکی از مسائل مهم قابل توجه است. ادبیات اقتصاد سیاسی بخشد دولتی را معمولاً بعنوان سرمایه داری دولتی تعریف میکند. این بخش در کشورهای سرمایه داری رشد یافته یک مرحله عالیتری از تراکم سرمایه و تکامل سرمایه داری را نشان میدهد. در چنین شرایطی بخش دولتی بطور عینی پایه مادی مهمی برای اقتصاد نظام سوسیالیستی تشکیل میدهد ولی بنسبیت ماهیت ارتجاعی دولت با بخش مشابه در کشورهای در حال توسعه اختلاف دارد. علل و هدف ایجاد بخش دولتی اقتصاد در کشورهای سرمایه داری صنعتی و در کشورهای نوا استقلال با هم متفاوتند. در انجام دولتی کردن اقتصاد در شرایط تراکم شدیدی سرمایه، وحدت قدرت سیاسی و مالی و تمرکز آن در دست انحصارات انجام میگردد. در اینجا برعکس فقدان و کمبود وسایل تراکم داخلی، ضرورت دفاع کشور در مقابل نفوذ انحصارات خارجی پدیدایش چنین پدیده ای را ایجاب مینماید. البته در شرایط نظام اجتماعی موجود در کشورهای نوا استقلال بخش دولتی دارای خصلت سوسیالیستی نیست. ولی بعلمت خصوصیت همین نظام اجتماعی خصلت ضد امپریالیستی داشته و دارای نقش مهم مترقی میباشد. زیرا که اولاً این بخش برای رهائی از تسلط و ولتهای امپریالیستی و جلوگیری از نفوذ مجدد آنها عامل مهمی است، ثانیاً بسبب آن منابع مهم تراکم سرمایه در دست دولت متمرکز گردیده و بد رستی از آن بهره برداری میشود، ثالثاً برای مبارزه علیه گروه بند پهای نفوذ ال-کمپراد و روشکستن مقاومت آنها تکیه گاه مادی و اقتصادی محکم برای دولت محسوب میگردد، رابعاً این بخش بعنوان پایه اقتصادی انتقال بسوسیالیسم با طفره از سرمایه داری بکار میرود.

نقش مترقی بخش اقتصاد دولتی در کشورهای کم رشد و تا همیران در جلوگیری از نفوذ انحصارات خارجی موجب عصیانیت محافل انحصاری کشورهای امپریالیستی گردیده است. عکس العمل این جریان در سیاست جدید "کمک" کشورهای منور بصورت انحصار کک به بخش خصوصی و خودداری از اعطای آن به بخش دولتی دیده میشود.

در سال ۱۹۶۳ کمیسیونی از طرف کندی بریاست ژنرال کلی در مورد کمک بکشورهای کم رشد تعیین گردیده بود. این کمیسیون در گزارشی که در ۲۳ مارس سال منوره کندی داد، سیاست کمک بساختن بخش اقتصادی دولتی را در کشورهای عقب مانده شدیدا مورد حمله قرار داده است (۱۳). وزیران لغری، ویا لون - در مصاحبه راد پوئی خود در اوت ۱۹۶۲ اظهار عقیده میکنند که برای فرمایشی الطائی جهت جلوگیری از اقتصاد کاملاً دولتی باید طرف های خصوصی پدید آرد (۱۴).

صنعتی کردن کشوری دیگر از اهمیهای اساسی ساختن اقتصاد ملی است. شهرتین های اقتصادی بورژوازی در بررسی دورنمای تکامل اقتصادی کشورهای کم رشد عادتاً تا باین استلال متوسل میشوند که ساختن یک اقتصاد ملی در این کشورها از طریق صنعتی ساختن آنها غیر ممکن است. این نظر به در واقع توجه تئوریک سیاست امپریالیستی در باره تقسیم جهان سرمایه داری بد و گروه صنعتی و کشاورزی است که هدف اجتماعی آن حفظ کشورهای کم رشد در وابستگی اقتصادی کشورهای صنعتی امپریالیستی است. این نظریه نه شهاد ارای هیچ پایه منطقی نیست بلکه عملاً نیز بطلان آن در نمونه کشورهای کوچک سوسیالیستی ثابت گردیده است. کشورهای نهضت با بدون صنعتی ساختن اقتصاد

(۱۳) کمپس دو پچلند - ۲۷ مارس ۱۹۶۳

(۱۴) دموکراسی نیول - شماره ۱۱ سال ۱۹۶۳

خود قادر بساختن اقتصاد ملی، تا مین استقلال اقتصادی و قطع وابستگی از کشورهای امپریالیستی نیستند. انصار از این امر آنها را همواره بعنوان "دهکده ای در مقیاس جهانی" نگاه خواهد داشت. یکی از شیوه هایی که برای ساختمان اقتصاد ملی در کشورهای نواستقلال لازم است داشتن برنامه اقتصادی است. بدیهی است که در اینجا موضوع اقتصاد طبق نقشه نظری آنچه که در کشورهای امپریالیستی وجود دارند نمیتواند در بین باشد. در اینجا حد اکثر موضوع تنظیم طبق نقشه میتواند مطرح باشد. معذک اهمیت این برنامه های اقتصادی را در کشورهای مزبور نباید به گرفت. زیرا هدف آنها اینست که شرایط رهائی اقتصاد کشور را از وابستگی امپریالیسم فراهم نماید و ساختمان اقتصاد ملی، صنعتی کردن کشور، تا مین رشد سریع اقتصادی کشور با لایروبی سطح زندگی مردم کمک نمایند. از این جهت است که ارتجاع داخلی و خارجی برای جلوگیری از اجرا این نقشه ها از هیچ کوششی فروگذار نمیکنند. آنها امید دارند که با عدم موفقیت این نقشه ها بتوانند اعتماد مردم را نسبت به ایده برنامه اقتصادی و توانائی دولت در اداره امور اقتصادی متزلزل سازند.

انحصار تجارت خارجی و تمرکز آن در دست دولت یکی دیگر از عناصر لازم برای ایجاد اقتصاد ملی است. دولت های امپریالیستی از طریق نفوذ تجارتنی در کشورهای کم رشد نه تنها موجب ورشکست صنایع ملی گردید و ارزش آنها را جلودگیری میکنند، بلکه با غارت ثروت این کشورها آنها را از تراکم سرمایه داخلی که شرط ضروری ایجاد یک اقتصاد ملی است محروم میسازند. کنترل تجارت با یک سیاست گمرکی حمایتی میتواند از یکسو صنایع ملی را از رقابت نابرابر کالاهای خارجی محفوظ داشته و از سوی دیگر امکانات منابع داخلی تراکم سرمایه را وسعت دهد.

در ارتباط با مسئله ساختمان اقتصادی موضوع تا مین وسایل مادی و فنی لازم برای این کار مطرح است. این وسایل بطور عمد عبارتند از سرمایه، وسایل فنی، کادر. برای ساختمان اقتصادی ملی موضوع سرمایه حائز اهمیت فراوانی است. اقتصاد یون بورژوازی معمولاً ادعا میکنند که کشورهای کم رشد فاقد سرمایه لازم برای ایجاد اقتصاد صنعتی میباشند. ایسناد عالمک شوری آنها را به عدم استعداد صنعتی کشورهای کم رشد بود و همان هدف را نیز دنبال میکند.

تجارب کشورهای سوسیالیستی نشان داده است که مهمترین منبع برای تا مین وسایل لازم جهت ایجاد یک اقتصاد ملی منابع داخلی است. این منابع کدامند؟ یکی از منابع پایان دادن به غارت کشورهای کم رشد از طرف انحصارات خارجی است. این انحصارات سالیان سهم کلانی از ثروت کشور را که در اثر کار و زحمت خلق زحمتکش فراهم گردیده است بشکل سود از کشور خارج میکنند. خلع پد از انحصارات با این غارت پایان میدهد. و سهم غارتگران وارد درآمد ملی کشور گردیده و میتواند بصرف رشد اقتصاد ملی برسد.

منبع دیگر تراکم سرمایه در نتیجه انجام اصلاحات ارضی فراهم میگردد. امروزه در کشورهای عقب مانده سالیان مالخ هنگفتی از درآمد ملی بصورت بهره ارضی و سایر عوارض اربابی صرف مخارج طفیلی گرانة نفوذ آنها میگردد. انجام اصلاحات ارضی این منابع را به درآمد ملی باز میگردد. از طرف دیگر لغو مناسبات نفوذ الی در تولید کشاورزی موجب رشد نیروهای مولده و ورود تکنیک جدید در اقتصاد روستایی گردیده و سبب افزایش تولید و لارفتن سطح درآمد ملی میگردد. کنترل تجارت از طرف دولت، تغییر ستر و کثیر تجارت خارجی در جهت ایجاد و توسعه مناسباً

با کشورهای سوسیالیستی نیز موجب افزایش درآمد کشورها لارفتن قدرت سرمایه گذاری دولت میشود. منابع داخلی امکانات وسیعی را برای سرمایه گذاری در کشورهای نواستقلال فراهم میکند. معیناً این منابع غالباً برای تا مین شرایط لازم جهت یک رشد سریع اقتصادی غیر کافی میباشند. کمک خارج بشکل قرضه و اعتبار با رعایت شرایطی غالباً مفید و ضروری میباشد. اهم این شرایط را میتوان چنین خلاصه کرد:

- قرضه مشروط به هیچ تعهد سیاسی نباشد.
- درآمد تولیدی مصرف شود.
- مؤسسات ساخته شده در مالکیت دولت باقی بماند.
- بهره قرضه نا زل باشد.
- استهلاك آن از طریق صدور کالای عمل آید و بعد از شروع بهره برداری از مؤسسات ایجاد شده آغاز شود.
- مهلت قرضه طولانی نباشد.
- قرضه گیرنده در مصرف آن آزاد باشد.

مسئله حاد برای کشورهای کم رشد از نظر ساختمان اقتصادی جنبه فنی آن (وسایل مادی تولید و کادرفنی) است. این کشورها که طی قرون در معرض استثمار استعماری قرار داشتند از این لحاظ در وضع بسیار عقب مانده ای هستند. شکاف بزرگی آنها را از ممالک صنعتی جدا میکند. در واقع مضمون مشخص پیشرفت و ترقی اقتصادی که از لزوم آن صحبت میشود برگردن این شکاف و غلبه بر این عقب ماندگی است. دولت های نواستقلال اگر هم بتوانند منابع تراکم داخلی را برای تا مین وسایل بکار برند، از لحاظ فنی احتیاج مبرمی به کمک ممالک صنعتی رشد یافته دارند. در گذشته یعنی قبل از پیسدها پیش سیستم اقتصاد سوسیالیستی با صنایع پیش افتاده، این وسایل در مالکیت انحصاری دولت های بزرگ صنعتی امپریالیستی بود. این دولت ها از کمک لازم در سطح و میزان مورد نیاز ملل عقب مانده خود در آرزو میکردند و حتی کمک جزئی را هم در گرو امتیازاتی که مالا به ادامه وابستگی و استعمار ملل مزبور منتهی نمیشد قرار میدادند. حالاً وضع چنین است. دولت های سوسیالیستی با صنایع جلو افتاده و تکنیک مدرن نه تنها کمک موثر و مستقیم و بلا شرط به کشورهای عقب مانده معمول میدارند، بلکه بطور غیر مستقیم نیز موجب میگردد و دولت های امپریالیستی در سیاست گذشته خود بنفع این کشورها تجدید نظر نمایند.

کشورهای نواستقلال - در موقراسی ملی و سوسیالیسم

کشورهای جوان استقلال خود را در شرایط مختلف و از طرق متفاوت بدست میآورند. بهمین مناسبت درجه استقلال موجود و شدت مبارزه آنها برای تکمیل آن نیز در درجات متفاوتی قرار دارد. در ساختمان دولتی و اقتصادی آنها عناصر کم و بیش از موقراسی ملی که شرط اساسی آن در فوق ذکر گردید وجود دارد. هر قدر که مبارزه آنها علیه امپریالیسم و برای استقلال واقعی حدت می یابد این خطوط و عوامل قوی تر نمایان میگردد. این موضوع که بدو ن تزدید با مبارزات نیروهای داخلی ارتباط نزدیکی دارد در پیگیری آنها برای طی راه غیر سرمایه داری و بالاخره انتقال به راه سوسیالیسم تا شیر قطعی دارد. این پروسه در گذشته در نمونه کما مشاهده گردید. امروز نیز آنان در حال الجزیره - سوئیا دیده میشود.

در ارتباط با مسئله دولت‌های نواستقلال و موکراسی ملی موضوع "سوسیالیسم ملی" و "سوسیالیسم منطقه‌ای" که امروزه در کشورهای مستقل نه‌نیاد از ساحل اقیانوس آرام گرفته تا کرانه‌های غربی آفریقا و امریکای لاتین معمول و مصطلح گردیده مطرح می‌شود. در این مقاله کوشش شد فرق بین موکراسی ملی و سوسیالیسم و مناسبات آن دو با یکدیگر توضیح گردد. حال این سؤال پیش می‌آید که "سوسیالیسم" مورد نظر رهبران و سازمان‌های سیاسی موجود در این کشورها چه ماهیتی دارد و ارتباط آن با سوسیالیسم علمی چیست و کمونیست‌ها چه موضعی در قبال آن باید اتخاذ کنند.

لنین می‌گوید: "دولت‌های تاریخ پنجویست که پیروزی تئوری مارکسیسم در شمنان آن را مجبور می‌سازد لباس مارکسیسم برتن کنند". البته این حکم درباره‌ی دشمنان سوسیالیسم کاملاً صادق است. مثالهای فراوانی برای این امر در میان دشمنان سوگند خورده‌ی مارکسیسم و سوسیالیسم دیده می‌شود. ولیکن سوسیالیسم دولت‌های نواستقلال و یا لاقلاً اکثریت قریب با تفاق آنها از این مقوله نیست. این جریان از یکسو نشانه‌ی نفوذ عمیق ایده‌ی سوسیالیسم در میان ملت‌های عقب مانده و از سوی دیگر حاکی از بی‌اعتبار شدن راه سرمایه‌داری بعنوان درنمای تکامل تاریخی است. این واقعیت باندازه‌ی قوی است که نمایندگان رادیکال بورژوازی ملی نظیر نهریو نیز آن را اعتراف می‌کنند. او می‌گوید: "شیوه سرمایه‌داری در کشورهای کم‌رشد هیچگونه امکانی را بدست نمی‌دهد". او اضافه می‌کند: "هدف ماسوسیالیسم است، نه تمهیل آنکه برای ما مفید و قابل قبول بنظر می‌رسد، بلکه بدلیل اینکه ما برای حل مسائل اقتصادی خود هیچ راه دیگری نداریم". (۱۵)

نمونه‌ی این قبیل گفته‌ها در اظهارات رهبران کشورهای نواستقلال آسیا و آفریقا فراوان است. در عین اینکه این مفاهیم با سوسیالیسم علمی پیوندی ندارند از لحاظ خصلت و هدف نیز با هم متفاوتند. برخی از آنها نشانه‌ی گمراهی خرد بورژوازی است. در برخی کوشش بورژوازی ملی برای انطباق مزایای سوسیالیسم با منافع طبقاتی خود نمودار است. در بعضی دیگر علائم عوام‌فریبی صریحاً چشم می‌خورد. معذک اکثریت قریب با تفاق آنها انعکاس مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر با امپریالیسم برای تأمین استقلال واقعی و حل مشکلات اقتصادی است. از این جهت نظریات مزبور دارای یک هسته‌ی سالمی بوده و نطفه‌های تکامل ممکن بسوی سوسیالیسم واقعی را در بر دارند.

دلیل پیدایش چنین جریان‌های فکری در مرحله‌ی کنونی تکامل ایده‌ی بولونیک ملت‌های کم‌رشد روشن است؛ بفرنجی شرایط تکامل ملت‌های مزبور واقع محدود ملی و طبقاتی آن را تحلیل و توجیه می‌کند. وظیفه‌ی مارکسیست‌ها آنستکه ضمن برخورد انتقادی به این نظریات محدود نقش مثبت آنها را در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری مورد توجه قرار دهند و از نظر وظایف روز آنها را مورد حمایت قرار دهند. شرایط بفرنجی تکامل کشورهای عقب مانده انعکاس خود را در زمینه‌ی ایده‌ی بولونیک بصورت بروز اشکال مختلفه‌ی دگرگون‌شده‌ی اقتصاد می‌بایند که در آنها عناصر سوسیالیسم علمی و ایده‌های اوتوپیستی و خرد بورژوازی با یکدیگر آمیخته می‌خورند. کمونیست‌ها باید نقش مثبت این دگرگونی‌ها را نادیده نگیرند زیرا که آنها بنیاد ایده‌های اقدامات موقتیکه انقلابی ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری هستند. مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها که بهر چیزی که مستقیم یا غیر مستقیم به پیشرفت و ترقی اجتماعی کمک می‌کنند با نظر حمایت می‌نگرند در عین حال و بحدو فعال اندیشه‌ی سوسیالیسم علمی را نشر میدهند و کمک می‌کنند تا توده‌ها بر اساس تجربه‌ی

(۱۵) نقل از مجله "صلح و سوسیالیسم" - شماره ۲ سال ۱۹۶۲ - صفحه ۱۲۵

"خود به صحت و خلاقیت آموزش مارکسیسم - لنینیسم قانع گردند" (۱۱)

ایده‌ی موکراسی ملی راه رشد غیر سرمایه‌داری از واقعیات موجود در کشورهای کم‌رشد و تلاش آنها برای استقلال و ترقی سرچشمه می‌گیرد. هنوز تا زمانی‌که روشنی‌های زیادی در این تئوری وجود دارد. تجارب توده‌ها در کشورهای عقب مانده، تعقیب پیگیر این تجارب، جمع‌بندی و ارزش‌یابی علمی آنها می‌تواند برفع این نقایص کمک نموده و تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری و موکراسی ملی را غنی تر سازد.

بررسی انطباقی تئوری موکراسی ملی در شرایط کشور ما حائز اهمیت است. این امر می‌تواند در تعیین تاکتیک و استراتژی نهضت نجات بخش ملی در مهبان ما تا می‌رسمی داشته باشد.

"بسی چیزها بزرگ است و از همه بزرگتر انسان"
 سوفوکل
 "Gnōthi Seayton"
 ("خود را بشناس")
 از کتیبه یونانی بر معبد آپولون در دلف

درباره سرشت و سرنوشت انسان

يك سلسله مسائل حاد و هیجان انگیز، مربوط به سرشت انسان و سرنوشت فردی و تاریخی وی، معنی و هدف زندگی، رهائی، صبر و زوی وی، دورنمای آینده اش، بویژه در این دوران که خود تاریخ برای آنها فعلیت و اهمیت خاصی ایجاد کرده است، با قوتی بیش از پیش در عرصه تفکر فلسفی مطرح میشود. معمولاً مسائلی را که فهرست و آرپرش دریم، در جامعه شناسی، علم الاخلاق (اتیک) مطرح میکنند ولی تمرکز آنها در يك بحث واحد که میتوان آنرا "بحث انسان" یا "بحث مسائل انسانی" خواند و بحث و تدقیق درباره آنها دارای توجیه کامل علمی و عقلی است.

حادث شدن مسئله انسان و سرنوشتش در عصر ما مورد اختن بسیاری از مکاتب فلسفی معاصر (بویژه اگزیستانسیالیسم و پرمونالیسم) باین مسئله، از عواملی است که توجه بیشتر و متمرکزتر مارکسیستهارا به این بحث ضرور میسازد. عدم درک صحیح و علمی این مسائل در عصر ما، هم از جهت پیچیدگی و هم از جهت خصلت هیجان آورش، مایه بروز سرگردانیهای بسیار نعل معاصرو بویژه نسل جوان شده است. برعکس درک صحیح و علمی آنها میتواند بایجاد تعادل روحی و منطقی افرادی که در این زمینه هسا آشفته و درهم می اندیشند، کمک کند. این امر برای ما ایرانیان بهمان اندازه ضروریست که برای دیگران ضرور است و شاید عواملی ضرورت آنرا برای ما برجسته تر میکند.

در رنکرة سیزدهم فلاسفه جهان (منعقد در شهر مکزیکو در سال ۱۹۶۳) مسئله "انسان و دوران" مسئله مرکزی بود. چیزی که نشان میدهد مارکسیستها بویژه در سالهای اخیر ضرورت طرح و حل متمرکز و برجسته این مسائل را تصدیق دارند (۱) آنست که هیئت نمایندگی شوروی بریاست آکاد میسین فردسه یف معاون فرهنگستان علوم شوروی بایک سلسله گزارشها در همین زمینه بکنگه رفت. عضو پیوسته فرهنگستان شوروی کنسانتینوف، از اعضا هیئت نمایندگی شوروی در رنکرة نامبرده، در مجله عصر جدید (شماره ۱۵ نوامبر ۱۹۶۳) بدین مناسبت چنین نوشت:

"دو مسئله در تاریخ فلسفه پیوسته مسائل اساسی و جدی بوده است: مسئله رابطه فکر به هستی یا روح به ماده، و مسئله درک سرشت و ماهیت خود انسان. این مسئله در ادوار مختلف بشیوه مختلف بررسی میشده، اکنون مسئله انسان توجه تفکر بشری را بعلت خصلت دوران ماکه در این تحولات ژرف (۱) پس از انتقاد مارکسیسم از استنباط آنترپولوژیک تاریخ (فهریباخ - چرنیشوفسکی) اصولاً بر خورده بمسائل انسانی در ادبیات مارکسیستی جنبه ضمنی و فرعی داشته است. مکاتب انحطاطی فلسفی، بورژوا در غرب شاید تا حدی نیز از این امر برای انتشار "نظرها" و بویژه خود استفاده کرده اند.

اجتماعی و استقرار شکل نوین مناسبات بین آدمیان است جلب میکند. در نیمه دوم قرن بیستم خود زندگی، مسئله سرنوشت انسان، حال و آینده و طرق تکامل او مطرح ساخته است.

درواقع در جهان بینی مارکسیستی که هدفش رهائی انسان از بنیاد و حرمانهای اجتماعی و تأمین بهترین شرایط غلبه وی بر جبر طبیعی است مسئله انسان و سرنوشت وی، همیشه مسئله مرکزی بوده است ولی باینحال تمرکز این مسائل در يك بحث و توجه بحل کلیه جوانب آن، کاری است که در ای نقاشی است. در این اواخر فلاسفه شوروی تحت نظر آکاد میسین ایلیچف در تعدادی از مجموعه ای در زمینه "مسائل انسانی" هستند و از شماره هشتم سال ۱۹۶۳ "مجله فلسفی" و شماره چهارم "مجله علوم فلسفی" چاپ اتحاد شوروی نیز کوششهایی برای برخورد تفصیلی و عمیق تر باین مسائل شروع شده است تا بخری تا مخیرها جبران شود. ذکر تمام این نمونه ها برای آنست که روشن گردد در پیروان مارکسیسم - لنینیسم در این اواخر عطف توجه خاصی به بحث انسان نموده اند.

نگارنده این مقال از مدتها پیش درباره يك سلسله مباحث و مسائل انسانی اندیشیده و اندیشه هائی را گرد آورده است. در تاریخ فلسفه و ادب ایرانی مسائل انسانی با هیجان و حدت مطرح است. اشعار شعری مابویژه خیام، ناصر خسرو، مولوی، و حافظ از این مسائل انباشته است و این اشعار از آنجاکه حلی غم انگیز از این مسائل بدست میدهد پیوسته برای انسانهای رنج دیده و جاذبه ای غریب داشته است. لذا ناچار در تفکرک ایرانی این مسائل جانی ویژه دارد. علاوه بر آنکه خود زمانه درک و حل این مسائل را القا میکند، رخنه اندیشه های فلاسفه معاصر سرمایه داری در ایران و پخش افکار ما یوس در بین روشنفکران ما ز مدتها پیش مسئله مقاومت ایدئولوژیک در برابر آنها برای ما مارکسیستهای ایرانی مطرح ساخته و نگارنده نیز از جمله کسانی است که در گذشته در این باره بارها نوشته ها و بررسی - هائی در مجله "مردم" و جداگانه نشر داده است. اکنون این نیاز عقلی مقابله با افکار نادرست و ما یوس درباره انسان کماکان و حتی بیش از پیش احساس میشود. برای آنکه مطالب فراوانی در حجم کم بکنجد ناچار بایجاز می پردازیم. بقول نکراسف "بهتر است جای پرسخن تنگ باشد و بر معنی فراخ". خیر الکلام ماقول و دل.

از مسئله سرنوشت یا ماهیت انسان آغاز کنیم. انسان چیست و حقیقت او کدام است؟ چه چیز انسان را از جهان جانوران متمایز کند؟ شناخت ماهیت وی از کدام طریق میسر است؟ چگونه تعریفی میتوان از انسان بدست داد که مبین ماهیت وی باشد؟

ازدیر باز کوشیده اند تا برای بیان ماهیت انسان تعریفی جامع و مانع بیان کنند. بویژه تعریف ارسطو که گفت: "انسان حیوانی است اجتماعی (Zōō politikōn)" و یا تعریف بنیامین فرانکلین که گفت: "انسان جانوری است افزار ساز"

سخت معروف است. سقراط شعار ("The man is a tool-making animal")
 خوشترن رابشناس "رابرکتیبه معبد یونانی آپولون در دلف نگاشته شده و ظاهراً از سخنان طالب علم ملطی بود شعار فلسفه خود قرار داد. فیلسوف معروف روس کرتسین در باره این شعار سخن دلپذیرتری دارد. وی میگوید پاسخ شعار "خود را بشناس" بوسیله دکارت داده شده است که گفت "می اندیشم پس هستم" (به لاتین: "Cogito ergo sum"). کرتسین نتیجه میگیرد، پس هستی انسان در اندیشه است، انسان موجودیست اندیشنده (۱). کلام کرتسین این سخن شاعر ایرانی را (۱) کرتسین، کلیات، ج ۴، صفحه ۱۳۶-۱۳۷ (چاپ سال ۱۹۱۵)

بیاد میآورد :

ای برادر تو همه اندیشه ای مابقی خود استخوان و ریشه ای در همه این تعریف ها البته نکته بدیع و درست وجود دارد، ولی مسئله درک ماهیت انسانی را تمام و کمال حل نمیکند. برای اینکار باید انسان را در مقطع تکامل تاریخیش مورد مطالعه قرار داد. اگر در تحول انواع تا پیدایش انسان و ارها (Anthropofide) تحولات عادی بیولوژیک مومر بود است، تردیدی نیست که انسانواره به "انسان عاقل" (Homo Sapiens) که نام نوع کنونی انسان است بکله کار تبدیل یافته اند. انگلس در جزوه بسیار جالب خود "نقش کار در پروسه تبدیل میمون به انسان" با تعمیم معلومات حاصله از زیست شناسی (بیولوژی) و کهن شناسی (پاله آنتولوژی) و انسان شناسی (آنتروپولوژی) زمان خود با این نتیجه میرسد که در جریان تحولات بیولوژیک محل های انتقال به امکان کار کردن پدید می آید بدین معنی که انسانواره به راست بالا بودن و آزاد کردن دستها توفیق می یابند و برخلاف جانوران دیگر که تنها طبیعت را برای مصرف مورد استفاده قرار میدهند، طبیعت را بخود متقاعد و نیازهای خود می گمارد و بتدریج کار انسانی اندیشیدن و سخن گفتن را نیز همراه می آورد و همه اینها در هم مومر شده انسان کنونی را می آفریند و انسان کنونی نیز تاریخی را طی میکند که مرتباً در تکامل محتوی و تحول سینمای انسانی وی با اثرات عمیق باقی میگذارد. بهمین جهت است که مارکس میگوید "سرشت انسانی امری تجربی و ویژه یک فرد نیست، بلکه واقعیت سرشت وی مجموع کلیه مناسبات اجتماعی است (۱). یک فرد انسانی محصول تاریخ، محصول بشریت زمان خود است و ماهیت وی با تحول و تکامل تاریخ انسانی تحول و تکامل می یابد.

این تعریف نقطه مقابل تعریفی است که فلاسفه سرمایه داری از انسان میدهند. آنها میگویند که انسان را به غرائز بیولوژیک تابی که به پندار آنها آجرهای اولیه روح او هستند مانند غریزه حب نفس و نمل، غریزه ترس و فرار، غریزه تجاوز و جمیع، غریزه مالکیت و غیره تا "پهل کنند. از نظر این مکاتب، در انواع و اقسام مظاهران، ماهیت انسان تنها ماهیت بیولوژیک و آنتروپولوژیک است و بر اساس همین ماهیت ثابت باید همه توجهات حیات فردی و اجتماعی را توضیح داد. برخلاف سخن مارکس آنها مناسبات اجتماعی ثابت فرد را تکیه گاه درک و توضیح تاریخ میدانند نه تاریخ انسان را شارح مناسبات و ماهیت یگردد.

یعنوان نمونه میتوان قول یکی از فلاسفه معتبر معاصر سرمایه داری و یکی از نمایندگان سرشناس پراگماتیسم و استاد دانشگاه کالیفرنیا پیر را ذکر کرد. وی در اثر خود موسوم به "سرچشمه ارزشها" می نویسد: "شخصیت انسانی یعنی مجموعه یک سلسله عواطف و تمایلات. شخصیت انسانی در معنای عام خود عبارتست از مجموعه استعداد های علی ارگانیکها: مانند استعداد تشخیص اشیا و بکار بردن آنها و بر روی بیاد سپردن آنها و نیز استعداد دینامیک سمپاتی و بیزاری و خرسندی و تلاش برای دست یافتن... هنگامی که ما از شخصیت انسانی سخن میگوئیم هدف ما یک سلسله علاقه های خصوصی، ذوق استتیک شوهرها، هیجانها، اعتقادات، تمایلات، کینها، ترسها و عادات آدمی است" (۲). بدین ترتیب پیر مانند بسیاری دیگر ماهیت انسانی یا با اصطلاح شخصیت انسانی را از مناسبات اجتماعی، دوران، طبقه، جای انسان در داخل سیستم اجتماع معین جدا می کند و آنرا

(۱) مارکس، کلیات، ج ۳، صفحه ۳

(۲) رجوع کنید به S. Pepper, "The Source of Value" منتشره در

مجموعه یک سلسله عواطف و تمایلات و استعداد ها و ذوقها و شوهرها میداند که از مختصات ارگانیک ناشی شده است و لذت اقدار نیست انگیزه و سرچشمه تنوع عظیمی را که در این پدیده های روحی وجود دارد روشن سازد.

تردید نیست که انسان بعنوان یک نوع ویژه بیولوژیک دارای یک سلسله مختصات زیستی و روانی است که تازمانی که آن نوع معین باقی میماند، بناچار او را مشخص میسازد و نیز تردیدی نیست که نه تنها در حیات فردی بلکه در زندگی اجتماعی انسان مختصات عام زیستی روانی وی آثار خود را بسطقی میکند. ولی اگر انسان را مجموعه غرائز بیولوژیک بشمریم، وجه امتیازش با جانوران دیگر چیست و اگر ماهیتش را در مثنی تمایلات و عواطف خلاصه کنیم، تحول و تکامل و تنوع آشکاری را که بین انسانها در اعصار و ادوار و حتی در یک عصر و دوره وجود داشته و دارد چگونه توضیح دهیم و تحول تاریخ را چگونه با "ماهیت ثابت" انسانی سازگار کنیم و این منظر مفلون را با چند رنگ محدود چگونه ترسیم نمائیم.

مارکس کاملاً از حیق است که ماهیت و سرشت انسان را در مجموع مناسبات اجتماعی جستجو میکند و بجای ماهیتی ثابت و متحجر و بیولوژیک و یا مرکب از تعدادی مختصات روانی، ماهیتی تحول و تکامل یابنده و اجتماعی بدست میدهد که ویژه انسان است. وجه امتیاز او از انواع جانوران است که فساد تاریخند. موافق این تعریف انسان با آنکه از جهت "نوع بیولوژیک" در درانهای طولانی ثابت مینماید، با آنکه مختصات روانی او تحولی بطئی و احیاناً نامشهود را می گذراند، تکاملی را طی میکند که شارح آن تاریخ است و اگر ماهیت را جامد فرض کنیم، آن ماهیت جامد منطقیاً قادر نیست توضیح دهند این تاریخ متغیر باشد. اهمیت درک مسئله بدین ترتیب در آنست که نباید پدیده های تاریخی، مسائل مربوط بسر نوشت انسانی را بر اساس غرائز، و صفات ثابت حل کرد، بلکه باید علل افراد و مناسبات مشخص اقتصادی، اجتماع و معنوی جامعه جست. سرشت انسان مشخص است نه مجرد، دستخوش تحول تاریخی است نه دچار تحجر ثابت، در مقطع جمع قابل ادراک است و نه در نمونه منفرد. به سؤال "انسان چیست" تنها در دوران مختصات مکانی و زمانی و در مسیر تحول تاریخی میتوان پاسخ داد.

اینک بمسئله "سر نوشت انسان" بپردازیم.

سر نوشت را در فلسفه بدو معنی بکار میبرند. یک معنای ایدالیستی و آن به پندار معتقدان شیروشی است ماورای طبیعی بصورت مشیت الهی یا مقوله دیگر، که از پیش سیر زندگی افراد و جوامع را معین کرده و انحراف از آن ممکن نیست. قضاوت در فلسفه اسلامی و "برهینش" و "زوان" در فلسفه زرتشتی و زروانی و "Helmarmene" در نزد یونانیان عتیق و "Fatum" در نزد رومیان قدیم از آن نوع است (۱). اما معنای هائریالیستی سر نوشت یعنی سمت عمومی زندگی فرد یا جامعه یا سراسر بشر بدون آنکه تقدیری در میان باشد، بر حسب قوانینی که قابل شناخت و قابل استفاده اند، جبریان می یابد. در اینجا معنای دوم منظور است.

مسئله سر نوشت انسان بدان جهت قابل طرح است که عده ای از فلاسفه و متفکران قدیم وجدید (۱) انگلس در تعریف "هایمارنه" میگوید: "یونانیان رومیان آن نیروی ادراک ناکردنی و همه توانی را که اراده و تلاش انسانی را بهیچ وجه ملامت میساخت و هر عملی را به نتایجی کاملاً غیر از آنچه که منتظران هستند بدل مینمود، آن نیروی معینی که بعد ها "مشیت" و "سر نوشت" و غیره نامیدند، چنیس میخواندند" (کلیات، ج ۱۶، صفحه ۳۱۵)

از فاجعه آمیز بودن یا "پان تراژیم" Pantragisme " سرنوشت انسانی صحبت میکنند موهائی و سعادت انسان را محال و آتراء مخالف و مناقض ذات زندگی انسان می‌شمرند. میتوان استدلالاتی را که طی تاریخ فلسفه کهن و معاصرید آن بر خورد می‌کنیم، بترتیب زیر ترتیبی کرد:

۱- جهان عرصه تنازع بقاست. سراسر زندگی نسجی یافته از تضاد ها و آثار و بود های سیما و سپید و نیک و بد است. از هر تضاد نبرد و مناقشه ای می‌زاید. لازمه هر نبردی تغلا، قربانی، رنج شکست و حرمان است و همه اینها با آسایش و آرامش و امنیت و هماهنگی منافات ذاتی دارد. بسیاری اکثریت مردم که قهرمانان و دلوران و جنگاوران و بیکار جویا پرستندگان قدرت نیستند و از این عرصه آشفته لذتی نمی‌برند و جز عذاب آزاران بهره ای ندارند، زندگی تلخ است. جهان عرصه غلبه اقویا برضعفا است. در این "خونفشان عرصه رستخیز" همه باهمه در جنگند (۱). بقول افلاطون:

و انسان گرگ انسان است (۲). (Bellum omnium contra omnes)

حق آزارن پیرومندان و غالبان است و دلیل اقوی اقوی دلیل است. حقیقت پایمال زورمند از زورگوشی است و تناسب قواست که حلال مسائل است. جهان برمد ارتد قدرت میگردد و اکثریت مطلق مردم که از زمره زورمندان نیستند بهر جهت باید بار زور را تحمل کنند و خون خورند و خاموش نشینند. نتیجه بر همین اساس "اراده قدرت طلبی" راتنها ارزش اصیل می‌شود و مهر و عدالت و دوستی و آزادی و برابری و غیره را بسخریه میگرد. در این جهان تنازع و زور سخن از سعادت انسان و خوش بینی بسرنوشت وی خنده آور است. تا بوده چنین بوده و ناهست چنین است. همه اینها در سرشت زندگی است و اگر رنگ و شکل خود را درگردد، اصل و گوهر خود را حفظ خواهد کرد.

۲- آدم میزاد محکوم بمرگ است و هر نوع خوشی و سعادت و زیر ساطور خون چکان مرگ بی سعادت است. جانوران دیگر قدرت اثراند ارند که زوال خود را از پیش بد اند ولی آدمی باین زجر مهیب محکوم است. بقول سیسرون اگر آدمی میزند است پس آدمی بهر روز نیست. انسان اندیشنده در قیاس با بسیاری بهائم و نباتات عمری فرارتر و زودگذر تر دارد. ارسطوها، مارکسها، مونتسارنها، حافظ هاز کلاخی و سنگ پشتی کمتری زیند. ماهی کوسه قریب ۲۵۰ سال در آب بسر میبرد، تمساح ۳۰۰ سال هر کند ولی عمر متوسط کنونی انسان بزمخت از ۵۰ متجاوز است. نخستین یانگ لثواره همسایه نزدیک آخرین ناله احتضار است.

پرتو عمر چراغی است که در زرم وجود به نسیم مژه برهم زدنی خاموش است از مرگ گذشته، سیر زندگی که شخص را از عرصه فراخ و شاداب جوانی به "خانه تنگ" (۳) پیری میبرد نیز غم انگیز است. بقول د مکرت در زیر این دو سایه مخوف: پیری و مرگ سعادت میسر نیست و از آنجا که معلوم نیست حتی در آینده های دور بشر بر این دو عفریت موحش دست یابد، هیچگونه تحولی قاص در نیست انسان را سعادت تمدن کند.

(۱) توماس هابز در "عناصر حقوق طبیعی و مدنی" بخش ۱، فصل ۱۲ میگوید: جنگ همه علیه همه حالت طبیعی انسانهاست.

(۲) اصطلاحی است که نخستین بار پلوت Plaute نویسنده رومی (۱۸۴-۲۵۴ ق.م) اثر ادراشر خود موسوم به "خرنامه" Asinaria استعمال کرده و بعد ها توماس هابز آنرا برای بیان روابط انسانها باینک یگر بکار میبرد. (به لاتین: "Homo homini lupus est")

(۳) اشاره است باین شعر ناصرخسرو:

پیری، ای خواجه یکی خانه تنگ است که من در آنرا نه همی یابم هرسو که دوم

۳- آدم میزاد آنا خود پسند است و این خود پسندی در نهاد اوست زیرا بمشابه یک موجود زنده مقدم بر هر چیز می‌خواهد زندگی کند و غرائز و نیازهای خود را تامین نماید. ولی انسان در عین حال ناگزیر است به هیئت اجتماعی بسربرد. بین جامعه و فرد دشمنی و تناقض ابدی است. جامعه می‌خواهد آزادی و نیاز فرد را محدود کند ولی فرد می‌خواهد آنرا از چنگ جامعه بریابد. در این نبرد طبیعی و قواعد تا جامعه پیروز است، زیرا زورمند تراست. مگر مانیکه فردی بتواند از راه ستم و فریب خود را بر جامعه چیره کند و اراده فردی خود را بر همه افراد جامعه تحمیل نماید. در هر دو صورت بد بختی پدید می‌آید و این نیز از منابع ابدی خیره روزی انسانی است.

۴- در خود و روان انسانی هسته بی تعادلی و رنج و دل‌هره و سرگشتگی نهاد شده غرائز و احساس اورا بسوی میکشد، عقل و وجدان اورا بسوی تضاد شعور و شر، آرزو و عمل، مطلوب و ممکن، آنچه که می‌خواهی باشی و آنچه که هستی مایه رنج شک و اضطراب همیشه است. اصولا بسیار بندرت رخ میدهد که سه مبداء اساسی روح انسان یعنی عقل، احساس و اراده در تعادل باشند. غلبه هر یک از این مبادی روح را منخ میکند، تعادل حیاتی را برهم میزند، مانع خرسندی و نشاط و آرامش روح است. بی تعادلی روحی موجب رنج درونی است.

۵- انسان ناتوان است، بگفته قرآن "الانسان خلق هلوعا، اذا مسه الشر جزوعا، اذا مسه الخیر منوعا". یک فرد در برابر قوای قاهره طبیعت و بلائی نابینگامش، در برابر بیماری، در برابر قوای ستمگر جامعه عاجز و ناتوان است. وی در ریفقه قوانین کهر طبیعی و در قبه قوانین جابرا اجتماعی و سنن تاریخی باز بچه ای بیش نیست. هر فرد انسانی در مقطع معینی از زمان، نقطه معینی از مکان، در طبقه و خانواده ای متولد میشود که هیچیک را خود برنکند، تاریخ او را در یکی از قسمهای عید خود که بر حسب بخت و طالعش میتواند گاه زمین و فراخ و گاه آهنین و تنگ باشد جای میدهد. هیچ چیز انسان حتی صمیمی ترین رازهای نهانش مخلوق او و در اختیار او نیست. اراده بشری برای برداشتن آن پار سنگین جبر که بر دوش آدم میزاد تحمیل است، سخت ناچیز است. انسان مانند هنریشه ایست که او را بدون مشورت با وی بصحنه آورده اند. تماشاگران، نمایشنامه، نقش و اهمیت و طول نمایش و حتی شکلک ها و او را را خود وی انتخاب نکرده است. گاه این نقش فاجعه آمیز است گاه مضحک و هر گاه که صلاح بد اندازد باز هم بدون مشورت با انسان او را از صحنه می‌رانند. بقول شکسپیر: "زندگی چون سایه ای سرگردان است، یا بمشابه بازیگری است حیران که ساعت مقرر خود را با تکاپوی عبت در صحنه بیایان می‌رساند و سپس حتی اثری از او و سخن او باقی نماند و یا مانند افسانه ایست که دیوانه ای حکایت میکند، پر از فریاد و غریو خشم ولی سرایابی معنی".

چنین است عجز و ناتوانی انسان. و تازه اگر ستمی روز جز "ضعیفی ستمکار" نیست (۱). بقول شاعر آلاچیق ناچیز او زیر پای نره بیلان جهان پامال میشود (۲) و وی را قدرت دم زدن نیست. حتی پرخاش او ناله رقت انگیزی است.

۶- آدم میزاد نیازمند است و انباشته از آرزوهای دور و دراز که هرگز سرانجامی ندارد. عطش او را ب هفت دریا نمیتواند خاموش کند، مانند آن غول مهیبی است که خداوند از او می‌پرسد "آیا سیر شدی" میگفت "هل من مزيد". هر قدر هم که تعدن بشری پیشرفت کند احتیاج انسانی بیشتر میشود. همه نیازها و آرزوهای هر فردی را نمیتوان بر آورد. لذا احرامان انسانی ناگزیر است و حرمان موجب درد و

(۱) اشاره باین شعر نظامی: جفاکاری کنیم آنکه بهر کار زهی مشتی ضعیفان ستمکار را
(۲) اشاره باین شعر مولوی: چیست خود الاچق آن ترکمان زهرای نره بیلان جهان؟

پیبرهندی **سید هارثیا** (معروف به بودا) درد و هزارها نصد سال پیش همین مسئله را مطرح کرد و چون برآوردن همه آرزوهارا محال شمرد توصیه نمود که برای نیل بسعادت واقعی ود سترمی بسه "اشراق علوی" (نیروانا) باید ترك آرزوهاگفت . پیرون فیلسوف شكاك یونانی بران بود که تنها با لا قیدی و بی اعتنائی به رنج و شادی و احتراز از نیاز میتوان به "سکینه وآرامش نفسانی" (آتاراکسی) که خود عین سعادت است دست یافت . نویسنده ایرانی صادق هدایت در افسانه "سوک لول" پیش بینی میکند که حتی در عصر معجزه آسای تکنیک ، عطش درونی آدمی فرو نمی نشیند وانسان رهائی را در "خود کشی عام" (Authanasie générale) جستجو میکند .

۷- آد میزاد در این جهان میهمان ناخوانده (Intrus) است . این نامی است که آلبر کامونویسنده آگزیستانسیالیست فرانسوی به انسان داده است . زندگی آدمی رنج عشی است مانند رنج سیزیف (ان پادشاه افسانه ای که بگناه عشق به هستی، خدایان او را به غلظاندن ابدی سنگی بر شیبی محکوم کردند) . آد میزاد قدرت انتخاب و اراده آزاد دارد و این ان چیزی است که وی را از جهان جماد و نبات و حیوان که فاقد اراده آزادند ممتاز میکند . بعقیده ژان پل سارتر منشا دلهره دانشمندی آد میزاد در همین جاست ، سرگشتگی او بهمین علت است . درك و شعور ، قدرت پیش بینی ، اراده مختار ، امکان انتخاب ، آد میزاد را با محیط پیرامون که فاقد همین صفات و لذا در تعادل کامل وجودی است ، سخت ناهم رنگ میکند .

چنین است ترازنامه ای از عده ترین استدلالات درباره ترازیم سرنوشت انسان ، محال بودن سعادتش ، تناقض ذاتی زندگی انسانی با پیروزی انسانی .

البته در فلسفه بوهره فلسفه معاصر انواع دیگر استدلالات برای اثبات ترازیم سرنوشت انسانی بکار برده اند . از جمله کارل یاسپرس فیلسوف آگزیستانسیالیست آلمانی خود سیرتدن و تکامل علوم و فنون را مایه مزید بی سعادت انسانی میدانند زیرا گسترش علم بنظر او حالت جادوشی و فسونگر طبیعت را از وی میگیرد (با اصطلاح یاسپرس Bntzauberung) و جهان را بی خود اوند میسازد و زندگی را از جذبه معنوی آن تهی میگرداند و یا بقول فیلسوفی دیگر عصر ما از همین جهت عصر "وحشت بزرگ" ، عصر شکست قطعی امید ها و خوش بینی ها ، عصر روشن شدن بی مفری و بیچارگی ابدی انسانی است (۱) .

مارکسیسم این نقطه نظرهای بد بینانه را نسبت بسرنوشت انسانی رد میکند و بر آنست که آدمی را نمیتوان موجودی محکوم به بیگاری ، موجودی عبت ، موجودی حقیر و مضطک ، موجودی تراژیک شمرد بلکه وی ذروه تکامل ماده و قله تحول جهان ارگانیک است و دارای نیروی معجزه آسا برای رشد و تکامل برای غلبه برد شواریها ، برای هموار ساختن جاده پیروزیهاست . زندگی انسانی اوج زندگی ارگانیک و دشعور است و ادراك علمی و عواطف هنری و بیکار در راه حق و عدالت زندگی بشری را از چنان محتوی دل انگیزی پر میکند که از آن بالاتر فضیلتی و نعمتی تصور نیست .

تردیدی نیست که تاریخ انسانی تاریخی دشوار ، سرشار از حرمانها ورنجهاست ولی در عین حال تاریخ وی تاریخ تلاشهای خلاق ، پیروزیهای تابناک ، آفرینش های شایان تحسین در زمینه علم و هنر ، توفیق های نشاط بخش در عرصه پیروزی حقیقت و عدالت ، دستاوردهای جالب در زمینه

(۱) رجوع کنید به K.Jaspers, Philosophie 1. Band, Berlin 1956, S. 73

سعادت فردی و جمعی است . درست است که در تاریخ بشر بارها محصول کارواند یسه انسانی از وی جد شده و بر او تسلط یافته و این جریان جدا شدن و بیگانه شدن برخی مختصات و نتایج فعالیت انسان از وی که مارکس آنرا (Entfremdung) نامیده است بصورت تسلط کالا ، تسلط دولت ، تسلط خرافات و مذهب درآمد و روح آدمی را در برهه گرفته است (۱) ، درست است که هنوز قسوی طبیعت قاهرند و موئسمات و سنن منفی در بسیاری جوامع بشری قادر ، درست است که هنوز جهان ما سامان اشك ووادی حرمان است ولی همه گونه دلایل برای خوش بینی نسبت بسرنوشت انسان وجود دارد . این اپتیسم منطقی و انقلابی را باید با خوش بینی ابلهانه کسانی که به شبه سعادت نهایی زندگی در جوامع طبقاتی دلخوش میشوند اشتباه نکرد . در اعتراض باین خوش بینی ابلهانه بود که قد ما میگفتند "در خرد بسیار اندوه بسیار است" زیرا خرد مند ابلهانه بودن سعادت نهایی صوری را درك میکرد ولی ما اکنون میتوانیم بگوئیم "در خرد بسیار امید بسیار است" .

این خوش بینی واقعی و منطقی و علمی ناشی از عوامل زیرین است :

۱- حرکت تاریخ حرکتی تکاملی و پیشرونده است و امر نو که همیشه سهم بیشتر و بیشتری از حقیقت و عدالت و زیبایی را با خود همراه دارد و بشریت را گامی در جاده کسب سعادت بیشتر میبرد ، در نبرد پاکهفته سرانجام غلبه ناپذیر است . و این کیفیت د مبد م تاریخ انسانی را از محتوی مثبت و خسلاقی بیشتری انباشته میکند .

۲- معرفت انسانی قادر است راز طبیعت و تاریخ را بگشاید ، قوانین طبیعت و تاریخ را درك کند و آنها را بخد مت خود بگمارد و بر چرخ طبیعتی و چرخ اجتماعی بتدریج و در جریان بیکار غلبه کند و جهان وجود را با خواستههای خود سازگردد . برخلاف دعوی برخی یاسپرس پیروزیهای علم مایه آنست که زندگی معجزه آسا تر و فسون آمیز تر گردد و اگر خدایان خرافات از تخت بزمی افتند ، بر عکس خدایان واقعی ، حقیقت ، عدالت اجتماعی ، سعادت عمومی ، زیبایی هنری و غیره و غیره بر تخت می نشینند .

۳- انسان بیوسته در راه سرنوشت بهتری مبارزه کرده است و این نبرد هرگز قطع نخواهد شد و با آنکه فتح اوند رهجی است ولی همیشه این فتح پاداشی نبرد است و هم اکنون نیز بس پیروزیهای اجتماعی و علمی بسی امید بخش و در نماد آری نائل آمده است . آد میزاد در سرای وجود کوشا و رزمنده است و خوشبختانه فلسفه های مایوس او را از این کار و کوشش و جستجوی ابدی باز نخواهد داشت و بیکار انسان بهترین ضامن قدرت او برای غلبه برد شواریهاست .

معنی و مفهوم زندگی انسانی را نباید در هوسها و آرزوهای زندگی کوتاه و فرار يك فرد جست ، بلکه

(۱) در قرآنسه به (Aliénation) و در روسی به لفظ (отчуждение) ترجمه شده است . این اصطلاح را نزد هایس ، روسو ، گته ، شپلر و هگل میتوان یافت . مارکس آنرا در آثار جوانی بکار میبرد ولی در اثر کبر خود "سرمایه" تنها مسئله جد شدن کار بشری را که بصورت فقیهسیسم کالائی درمی آید مطرح میسازد . این اصطلاح را میتوان به "جدائی" یا "بیگانه شدن" یا "غیرت" ترجمه کرد ولی در هر حال باید مضمون مشخص آنرا در نظر داشت . مضمون مشخصی آن این است که قوا ، استعدادها ، نتایج فعالیت انسانها (بمثابه اعضا جامعه) از آنها جدا شده ، از کنترل آنها خارج گردیده و بقدرتی مستقل و حتی حاکم و فرمانروا بر جامعه یا گروه مبدل میشود و گاه تا همیرانسی ستغرو مخرب در جامعه دارد . آید آلیسم معاصر (آگزیستانسیالیسم ، نئوتومیسم) این اصطلاح را وسیعاً بکار میبرد ولی بدان مفهومی عام میدهد و مانند هگل آن را بمعنای جدا شدن طبیعت از ذات خد اوند و امثال آن بکار میبرد .

بسیار آزاد زندگی جمعی تاریخی بشر جستجو کرد. معنی و هدف زندگی فردی انسان یعنی شرکت در آن کار عظیم و شگرف که بشریت طی تاریخ سراسر قهرمانی خود در زمینه ایجاد یک مد نیت عالی انجام میدهد. هر قدر این شرکت موثر تر و برجسته تر، بهمان اندازه آن زندگی پر مضمون تر است. بیکار متری و کار خلاق بطور عام و از آن جمله کار تولیدی، پژوهش علمی و فنی، آفرینش هنری، نبرد ترقیخواهانسه اجتماعی - چنین است محتوی واقعی زندگی انسان. تنها این زندگی است که در تاریخ بشری سهمی دارد و در خورد نام زندگی است و جز این را نباید بیهوده زیستن و گذران عیب نام نهاد که سراسر مایه ملال و پشیمانی در آمد زوال است.

انسان دوستی اصیل یعنی مبارزه برای رهائی انسان از چنگ بلایای طبیعی و اجتماعی. ولی شرط ضروری غلبه واقعی و نهائی انسان بر بلایای گوناگون طبیعی مانند هوسهای جنسی و اقلیمی، امراض، پیری، مرگ، زود رس و غیره، غلبه انسان بر قوانین کهر اجتماع، بر ناسامانیهای زندگی اجتماعی بشر، بر تضاد های طبقاتی، ملی، نژادی و بر بحرانها و آشفتگی های فکری و روحی است. باید برای ایجاد بین الملل متحد انسان ها، مجهز به عالیترین سطح زندگی و فرهنگ، جامعه ای که در آن بین آزادی فردی و جمعی تناسب لازم برقرار است، جامعه ای رها از استعمار و استثمار، رها از فقر و جهل، ترس و اضطراب مبارزه کرد. ایجاد یک جامعه انسانی بدون طبقات، بدون مرز، تهی از حرمان و امتیاز، تنها از طریق مبارزات سخت و پیگیر محرومان جامعه و همه صاحبان عقل و وجدان متمدن علیه حافظان نظامات ظالمانه و چیرگی تمدنی این نیروهای انقلابی طی زمان بر مشکلات فراوان و در چارچوبه های ملی و جهانی میسر است. تجارب نشان میدهد که این نبرد نبرد است بسیار دشوار، طولانی، پسر از جهشهای بجلو و عقب، پراز دورانهای سرکشگی - ولی تنها این نبرد است که با همه فراز و نشیب و تضاریس آن راه رابوسی سعادت انسانی میکشاید و به تراژیم سرنوشت وی خاتمه میدهد.

آنچه که بشر را بطور واقعی و معنی خوشبخت خواهد کرد عارست از حد اکثر تا همین کلیه نیامند بیهای فزاینده مادی و معنوی، فردی و اجتماعی یک انسان در هماهنگی با انسانهای دیگر. شرط نیل بیک چنین مرحله عارست از غلبه بر جبر قوانین اجتماعی و طبیعی، ایجاد نظام عالی بشری، متکی به معجزه نمون ترین تکنیک ها، عالیترین حد رشد تمدن و تکامل روحی و معنوی انسان. اگر خوشبختی مطلق دسترس پذیر نباشد ما از یلکان خوشبختی نمیبود اما با آن هدف نزد یک میشود و مسلما در محتوی روح و فکری بشر موازی با این عروج دایمی تحولات مثبت ژرف روی میدهد. بعلاوه حتی در عصر ما چنانکه مارکس میگوید میتوان نبرد علیه بی سعادت دیگران را بهترین سعادت شمرد زیرا بحیات آدمی هدف و محتوی میدهد و زندگی کوتاه را پس از مرگ نیز در خواطرو آثار مژد میسازد.

برای آنکه خوش بینی منطقی خود را نسبت به سرنوشت بشر اساسمند تر کنیم نظری به آینده بشر و دورنمای تاریخ او سود مند است زیرا با نجوی نمایان تر درستی این خوش بینی و ناد رستی حکیم بد بینانه نسبت به انسان و زندگی را مجسم میسازد، بعلاوه همانطور که تفکر فلسفی درد و بُعد زمانی "گذشته" و "اکنون" عمل میکند، جادارد در بُعد "آینده" نیز سیر نماید و جانی با علم، جانی با فرض و جانی با خیال "رو" یابی که مبتنی بر علم است جلو برود تا بتواند منظره ای بلیغ تر از عظمت انسان و نقش وی مجسم سازد.

نظری به آینده معجزه نمونی که چون الماس بر پیشانی سده های آتی میدرخشد در آدمی بحق و بجا احساس اطمینان امید و غرور غریبی پدید می آید. در واقع آدمیان سده های پیشین و زمان ما

مانند گروهی رنجبران گلگارد در کار ساختن کاخی خورشید رنگند. شماره سازندگان از میلیاردها فزون است و زمانی که برای ساختن این کوشک غول بیکر ضرور است، قرنها و عصرها را در بر میگیرد. آنکس که در زمانی محدود، فی المثل در گوشواره ای از این بنای سترک در سراسر عمر تنها آجر فلان صفا را بروی هم میگذارد، با آنکه از هم اکنون شاهد بنیاد های استوار و دیوارهای منقش و ستونهای پر شکوهی است که دست نیاکان ما بنام "مد نیت انسانی" برای داشته، ولی از آنجا که کاخ بسر انجام نرسیده، هنوز بدرستی نمیداند که زیر بنجه وی چه صنع فسونگری برون خواهد آمد. اگر قدرت انتزاع و باستاند تفکر علمی و منطقی، نیمرخ و لوگوگرنک از آن نگار شگرف داده شود، ناچار این همه ساعی رنجبار که عمر کوتاه و سپنج ما را نداشت، معنای ژرف تر از آن مییابد که اکنون بنظر میرسد. شخص با بررسی عظمت سرنوشت انسان میگوید: "اگر درست است که من یکی از سازندگان این سرای فرزند و عطر آگین بهر روزی و فرهنگ بشریم، پس نباید از زنج تلاش و شکنجه شکست تن زیم".

سراسر چندین هزار ساله عمر بشر در گذشته سیری تدارکی و نوعی بنا بگفته انگلس "ما قبل تاریخ" بود و ما هم اکنون در آستان آنچنان تحولات راهگشا و دور انماز در زمینه های اجتماعی و علمی هستیم که زندگی بشر را از بنیاد درگون میکند، به عصر مفید بودن آدم میزاد در چنگ قوای طبیعت و اجتماع (چیزی که مایه تراژیم واقعی سرنوشت کنونی اوست) خاتمه میدهد. عصر آزاد و مختار بودن نش را که به برکت استخدا ام قوانین سرکش بسود انسان دست میدهد پدید می آید و کاربرد آنجا میرسد که بجای آنکس انسان افزاری ناچیز در چنگ طبیعت باشد، سراسر کیهان بکارگاه مستخروی بدل میشود و عجب نیست اگر گفته شود ما انسانهای سده بیستم در بخش روحی و شکر زندگی به انسانهای هزاران سال پیش همانند نیم تا بان نپیرگان دوز است. بجاست اگر دست نوید ان نسبت به سرنوشت آدمی را بگیریم و آنها را به انکاپیش بینی علمی که از طریق استصحاب گذشته برای آینده (Extrapolation) میسر است گام بگام از کیمسار تاریخ بالا ببریم و از فراز و ستیغ این پیش بینی، پهنند شت آینده را در برابرشان بگستریم و بگوئیم "بیهوده تصویر کنید که زندگی آدمی تنها این دره ها و بیخوله های جهل و تنگ نظری جوهر و خود پسندی است. به تزهت دل انگیز آینده بنگرید و ببینید که در آن دود های نیلگون دوردست چه قبه های زرینی میدرخشد".

شرح داستان بدل شدن انسان خاکستر نشین به بشریت کیهان نورد و غلبه او بر بسلاهای طبیعی و رنجهای اجتماعی و نیل او به قدرتی برتر از قدرت خدایان و سعادت خوشتر از سعادت خرفیت ساکنان بهشت، شرحی است دلکش که برای "جبران واقعیت موجود" (Compensation de réalité) و خیال پردازی نیست بلکه دارای اهمیت علمی و عقلی بسیار است و بهترین استدلال برای رد دعوی پان تراژیم سرنوشت آدمی است.

نگرانی انسان بآینده و امید وی بدان در اساطیر مذهبی نیز منعکس شده است. داستان ظهور کیهان (در مذهب هندی) مسیح (در مذهب پیرودی و عیسوی) سوشیانس، هوشیدرد و هوشیدرماه (در مذهب زرتشتی) مهدی موجود (در تشیع) همه از این انتظار را امید خیر میدهند. توصیف "مدینه فاضله" و "دیار خیال" و "شهر خورشید" بترتیب از طرف فارابی، توماس مور، کامانلا (۱) و نظایر این نوع رسالات نیز از این هیجان روشن و آغشته به امید آدمی سرچشمه میگردد. همیشه انسان از قدرت پند آبرای نقش روزگاری خوشتر مدد گرفته است.

(۱) فارابی در نگارش "مدینه فاضله" از افلاطون الهام گرفته است و اثر توماس مور بنام "Utopia" در ۱۵۱۶ نشر یافته است. اثر توماس کامانلا (Civita Solis) در ۱۶۲۳ نوشته شده است.

پیش بینی آینده با توجه بقوانین رشد جامعه ، علم و فن و توجه بدورنمای دور و نزدیک آنها میسر است . اکنون با اطمینان میتوان گفت که بشریت در آستانه يك جهش کبھی عظیم است که طی چند قرن آینده ثمرات شگفت انگیز خود را خواهد داد و سیمای مد نیت انسانی و چهره سیاره ما را بکلی دگرگون خواهد نمود . این تحول در سمت های زیرین انجام میگردد :

۱- تسلط انسان بر منابع جدید و فوق العاده عظیم انرژی (انرژی اتم - انرژی هسته - انرژی ضد ماده - انرژی گراویشن که واحد جاذبه است - انرژی خورشید ، امواج دریا و جنبش های تحت الارضی و غیره) . تسلط تدریجی انسان طی قرنهای آینده بر این منابع حیرت انگیز انسرژی ، قدرت خلاقه و تغییر دهندة عقل و اراده انسانی را بعدی که بی پایان است بالا میبرد و او را به انجام هر چه اراده کند در کارگاه وجود قادر میسازد .

۲- کشف تازه بتازه مواد جدیدی که در ساختمان ماشینها و افزارها جان شین مواد کلاسیک مانند آهن میشوند از قبیل فلزات فوق العاده سبک و بسیار محکم مانند تیتانیوم (که سبکتر از آلومینوم و محکمتر از فولاد است) و آلیاژهای جدید فلزی و یا مواد شیمیائی (پولیمرها) که میتوان پانها خاصیتی را که بشر خواستار است داد . این مواد سرپای استخوان بندی ماشین و مسکن انسانی را دگرگون می کند .

۳- تبدیل خود ماشین (مکانیسم) به ارگانسیم که ازد و طریق صورت میگردد : اول از طریق انقلاب عظیمی که هم اکنون دانش الکترونیک و سبیرنیک در ساخت و ترکیب اداره و اثر بخشی ماشین ایجاد کرده و در نمائی عظیم دارد . از هم اکنون ساختن " ماشینهای مطابق مدل بیولوژیک (سلول ، نرون دماغی و غیره) که ماشینهای " بیونیک " نام گرفته اند در عرصه علم مطرح است . دوم از راه ایجاد ارگانسیم زنده مصنوعی . اخیراً آکادمیسیون کلدیش رئیس فرهنگستان علوم شوروی اطلاع داد که ساختن انواع بدوی مواد الیومینوئید برای دانشمندان زیست شناس شوروی میسر شده است . این سپیده دم يك انقلاب عظیم است . رشد شگفت انگیز و سریع دانش شیمی و بویژه برخی رشته های آن مانند شیمی آلیماکه به انسان امکان خلق اشیا* (و در آینده دور نباتات و جانوران) موافق نقشه پیش بینی شده میدهد ، جهت دگر تحولی است که منظره تکنیک و حیطه امکانات فنی انسانی را بکلی دگرگون میکند .

۴- غلبه تدریجی انسان بر جبر ژنوتیفیک ، بیولوژیک و اجتماعی . غلبه بر جبر ژنوتیفیک یعنی مهار کردن نیروی جاذبه ، جبرگی بر طبع هوسباز جن و تنظیم اقلیمی جهان ، ایجاد تحول آگاهانه در جغرافیای عالم ، سیرد رکیبان و آشنائی نزدیک نخست با سیارات منظومه شمسی و سپس با ستارگان دیگر . غلبه بر جبر بیولوژیک یعنی گشودن راز رراثت و زندگی و استفاده از قوانین انبوا فنی نیاز و اراده انسان برای تنظیم نیروی تحریک و ماسکه اعصاب ، ایجاد تعادل ضرور بین احساس ، عقل و اراده و تقویت فعالیت و دوام اعضا* ، ایجاد تغییرات آگاهانه در مختصات جغیی و دماغی انسان ، ریشه کن کردن بیماریها ، حل مسئله جوانی طولانی انسان ، به عقب انداختن هر چه بیشتر مرگ ، تا همین منابع کافی تغذیه طیرم از دیاد سریع نفوس (و طیرم دغاوی نئومالتونیا نیست ها) . اما غلبه بر جبر قوانین اجتماعی یعنی ایجاد بین المللی که در آن طبقات ، ملتها و نژادها موجود نداشتند ، زبان واحد ، صلح ابدی ، فرهنگ و اقتصاد واحد انرا بپویند دهد . تا همین بهترین نظامی که آزادی فرد و کنترل اجتماع ، حق و تکلیف ، ابتکار و انضباط را بهم در آمیزد . ایجاد فراوانی کامل هرگونه نعمات مسادی و معنوی ، ایجاد محیط امن و تکامل سریع و همه جانبه شخصیت آزاد انسانی . . . الخ

تمام نکاتی که ضمن تراز بندی در چهارماد فوق گفته شده است دارای استدلال وسیع علمی است و جزو مسائل مسلمی است که اکثر دانشمندان متمدن جهان اعم از داشتن جهان بینی های مختلف لا اقل در جهات و نکات عمدتاً آن تردید ندارند و بهیچوجه نباید انرا خواب و خیال اوتویک و تصورات قهرمانان رمانهای ژول ورن و هربرت جارج ولز دانست .

گذشته ثابت میکند که هر قدر هم که این هدفها شگرف بنظر برسد طی زمان دست یافتنی است . در قرن سیزدهم میلادی يك کشیش فرانسویسکن انگلیسی بنام راجر بیکن که چهارده سال از عمر خود را در سیاهچال کلیسیا گذرانده بود ، اشکارا از آینده ای سخن میگفت که " کشتی های بی پارو به سیر اقیانوس می پردازند ، و هود جهانی بی مرکب با سرعتی تصورناپذیر در حرکتند و ماشین های طیاری مانند مرغ به آسمان می پرند " . معاصرینش که هنوز با طویل " مکاشفات یوحنا " رانشخوار میکردند ، به این رویابافی خرد مندانه می خندیدند . ولی تاریخ نشان داد آنچه که در خورد ریشخند بود ، خرد کوتاه و افق تنگ دیرپوران بود ، نه قدرت خلاق و اعجازگر آدمی و اندیشه خورشید فشان وی .

اری منظره ای که توصیف میشود شگرف و نیل بدان دشوار است ولی کلید آن کار است و بیکار . پیشرفت مبارزات متمدنی اجتماعی ، پژوهشهای موفقیت آمیز علمی و فنی ، آفرینش های انسان دوستانه هنری ، کارمندان تولیدی ضامنهای نیل تدریجی به این هدفهای والا است . برخی شعرا عرفان پیشه مامانند مولوی که میگفت " بارد یگزار ملک پیران شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم " یا سعدی که میگفت " رسد آدمی بجائی که بجز خدا نپسند بنگر که تاچه حد است مقام آدمیت " با آنکه این خوش بینی نسبت باوج شخصیت انسانی را در چارچوب تکامل عرفانی روح انسانی از طریق سیر و سلوک فرض میکرد و اند ولی در واقع نقشی از این تکامل تاریخی واقعی آدمی بدست داده اند . بشریت در سیر و سلوک حقیقی تاریخی خود بجائی میرسد که " آنچه در وهم ناید آن شود " و به قدرت و علم و فضیلتی دست می یابد که اصحاب مذاهب انرا بویژه سرشت الهی می شمارند و نیز میتوان به لفظ دلکش مولوی از زبان تکامل تاریخی در خطاب به انسان گفت :

تو غلغله بودی خون هدی ، آنکه چنین موزون شدی
پیش من آری آدمی تا زینت موزونتر کنم

تاریخ مسائلی را مطرح میکند که قادر بر حل آنهاست . اکنون چنان مسائل اجتماعی ، علمی و فنی که بشریت قادر بر حل آنها نیست مطرح نیست بلکه وظایفی که حل آن در نوبه تاریخ ایستاده بسی محقرتر و دستیاب تر است . جهان امروزی ما از مرزهای روشن فردای سعادت و پیرومندان انسانی بسسی درواست . هنوز اکثریت مطلق انسانها گرسنه ، داری تن و روان بیمار ، نادان و بازیچه سرنوشتهای بیم آور و اضطراب انگیزند و ای چه بسا که تصویری از قدرت بی پایان فضیلت بزرگ و رسالت عظیم خویش ندارند . هنوز جهان عرصه تاخت و تاز طبقات ممتاز و ستکر و خرافات پرور ، عرصه استثمار انسان از انسان و استعمار ، آشفتنگیهای فکری و بحرانهای روحی است . هنوز ظلمات تعصب های خشکن جاهلانه و تنگ نظریهای بدوی و غرور آمیز از نیاد امن برنجیده و طللیعه رهائی انسان با آنکه بسا خجستگی و فرخندگی دمیده است ، ولی هنوز باوج پرتوفشانی خود نرسیده است . از طرفی ایمن کدورت غم انگیز که هنوز بر سرنوشت کنونی آدمی سایه افکنده است شاید ما را از این تاثر انباشته میکند که چرا در اعصاری خوشتر زائیده نشدیم ولی از طرفی این غرور را در ما ایجاد مینماید که در سیرکی از

مهمترین پیچ ها و گذارهای تاریخ بد نیا آمدن ایم و درینکاری بخاطر پیروزی کار سرمایه ، علم برجسته ، عدل بر ظلم شرکت داریم که نظیر آن درگذشته نبود و در آینده نزدیک بعید است . برای نسل ما مسئله سرنوشت انسان با همه اهمیت و عظمت و شکوه آن طرح شده است و ما باید بتوانیم فرزندانمان شایسته نسل و عصر خود باشیم :

عمر سپری است امر بی معنی
بر آتش رنج یاوه جوشیدن
گرنیست بر آه بخت انسانها
رزیدن و بی هراس کوشیدن

آذرماه ۱۳۴۲